

# عقل سلیم

تامپین

با مقدمه و ویرایش  
ایزاک کرامنیک

ترجمه:

رامین مستقیم

انتشارات نقش جهان

۱۳۸۱

پین، تامس، ۱۷۳۷-۱۸۰۹م. Paine, Thomas

عقل سلیم / اثر توماس پین؛ با مقدمه و ویرایش ایزاک کرمینگ؛ ترجمه رامین مستقیم. - تهران: نقش جهان، ۱۳۸۱.

ISBN 964-6688-30-6

ز، ۱۷۶ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

Common sense.

عنوان اصلی:

۱. ایالات متحده -- سیاست و حکومت -- ۱۷۷۵ - ۱۷۸۳م. ۲. علوم سیاسی --

تاریخ -- قرن ۱۸م. ۳. پادشاهی. الف. مستقیم، رامین، مترجم. ب. عنوان.

۹۷۳/۳

ع ۹۴۷/پ ۲۱۱/ع

۱۳۸۱

۸۱-۱۹۷۹

کتابخانه ملی ایران

### انتشارات نقش جهان

(توماس) تام پین

عقل سلیم

رامین مستقیم

چاپ اول: ۱۳۸۱

تیراژ: ۲۲۰۰

صفحه آرا: فاطمه زمانی پور

لیتوگرافی: باخت

چاپ و صحافی: دیدآور

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

انتشارات نقش جهان

E-Mail naghsh\_jahan@yahoo.com

تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، بن بست پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن و نمابر: ۶۴۶۰۳۸۸

شابک: ۶-۳۰-۶۶۸۸-۹۶۴

انسان

به جز خالق عرش یا کسانی که برای  
برپاداشتن خیر عمومی برمی‌گزینند،

سروری نمی‌شناسد.

(تامسون)\*

## فهرست

۷	دیباچه مترجم
۱۱	مقدمه
۱۵	در باب منشاء و طرح حکومت
۲۵	در باب سلطنت و جانشینی موروثی
۴۱	تفکراتی درباره وضعیت فعلی امور آمریکا
۶۷	در باب توانایی های فعلی آمریکا
۸۳	ضمیمه
۹۵	پاسخ پین به هم‌کیشان خود
۱۰۳	مقدمه ویراستار
۱۰۳	زمینه انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا
	زندگی و پیشه تام‌پین
۱۴۴	برهان عقل سلیم
۱۵۴	رادیکالیسم بورژوازی - ایدئولوژی تام‌پین

## دیباچه مترجم

جوان بودم. هنوز انقلاب رسماً مهر خود را بر نقشه جغرافیای ایران نزنده بود. جوان‌ها دسته دسته به گروه‌های سیاسی در خلوت و جلوت می‌پیوستند. از نگاه امروزم به نظر می‌رسد که آنها بیشتر برای احراز هویت تازه تا مشارکت سیاسی در سرنوشت کشور، سیاسی می‌شدند و ایدئولوژی برمی‌گزیدند. استادی داشتم که دانش آموخته رشته معدن بود اما ریاضی درس می‌داد. چشمانی نافذ اما گوشی نه چندان قوی داشت. با صدای بلند در کوچه باغ‌های کرمانشاه با هم حرف می‌زدیم. «سرنوشت نظام ستمشاهی، مارکس، لنین، چه باید کرد، پیامبران الهی؛ آیت‌ا... خمینی، فن‌آوری، کارآمدی صنایع، تنبلی کارگران، دلالی کار آفرینان» موضوعات این گپ‌های روزانه بود، راقم این سطور زیست‌شناسی می‌خواند اما گویا حوادث اطراف ذهن او را که زمانی می‌خواست دانشمند علوم زیستی شود به سوی سیاست روزگشانده و استاد هم دریافته بود که «کله شاگرد بوی قرمه‌سبزی» می‌دهد. استاد که خود

از رشته اکتشاف معدن به ریاضی و عاقبت به سیاست و اقتصاد کشانیده شده بود، به مصداق به سر آمده حکیم است درک می‌کرد که اگر در ذهن جوان نوکیش من شک را نفوذ ندهد به سرعت سر از گروهی سیاسی در می‌آورم. از این رو کتاب‌های مرجع و متون اصلی متفکران را برای خواندن معرفی می‌کرد. مقابله ترجمه ثروت ملل اثر گرانسنگ آدام اسمیت با متن انگلیسی به قصد دو کار برآمدن با یک کرشمه و خواندن متن اصلی عقل سلیم، جزو‌ای که در سده هجدهم در تعداد شمارگان انتشار یافته، رقیب کتاب انجیل شده بود، از جمله تکالیف استاد بود.

شیوه استدلال تام‌پین که نام کامل او توماس پین است برای راقم سطور جاذبه داشت.

تام‌پین، کرس‌سازی که در میان سالگی به قاره نو، آمریکا آمد و در آنجا از خواننده‌های خود که او را وامدار جان لاک، آدام اسمیت و دیگر هم‌روزگاران و پیشینیانش می‌کرد، بی‌پروا استفاده کرد و عقل سلیم را معیار قرار داد و در گیرودار دودلی مهاجرنشینان (مستعمره نشینان بریتانیا) برای کسب استقلال راه به «سربازان یک دقیقه‌ای» جورج واشنگتن نشان داد. تام‌پین در خانواده‌ای پیرو فرقه صلح طلب کوئیکر زاده شده بود و برای استدلال از متون عهد عتیق فراوان استفاده ضد سلطنتی کرد و در همین جزوه عقل سلیم به پیروان مسیحی و یهودی ثابت کرد که سلطنت شری بود که جامعه یهود به آن آلوده شد. همین شهامت استدلال برای راقم سطور در جوانی جالب آمد.

نکته مهمی که استاد آن سالها بر آن تاکید می‌کرد، تجربی بودن آثار متفکران سده‌های هجدهم و نوزدهم بود. برای مثال استاد می‌گفت، کتاب ثروت ملل را از دیدگاه آدام اسمیت مسئول گمرک بریتانیا باید دید که مشاهدات تجربی و

عینی خود را برای استنتاجات انتزاعی اساس قرار داده بود. همین نکته تجربی بودن درباره کتاب کاپیتال مارکس هم صدق می‌کرد که در آنجا به مشاهدات فلان مهندس معدن استناد می‌شود.

جزوه بی‌ادعا اما سرنوشت ساز عقل سلیم تام‌پین هم براساس مشاهدات و محاسبات نویسنده‌اش استوار است. برای نمونه تام‌پین برای آنکه مخاطبان آمریکائی خود را به تشکیل نیروی دریایی مستقل تشویق می‌کند و برای آنکه استدلال او موثر بیافتد بهای الوار، هزینه کارگر و غیره را به قیمت روز محاسبه می‌کند و حسابدارانه جزوه سیاسی می‌نویسد.

این نوع نگاه به مسائل ایران در آن زمان در گروه‌های سیاسی نبود، کلی بافی‌های بیرون از زمان و مکان که شأن نزول آنها در جامعه دیگر و در زمانه دیگری بود، اساس نتیجه‌گیری‌های روز گروه‌های سیاسی از هر طیف و دسته می‌شد و همین نوع نگاه بود که راقم این سطور را به آنها مشکوک و فاصله‌دار می‌کرد.

بنابراین شکی که استاد و جزوه عقل سلیم به جان راقم سطور انداخت، سر او را بعدها از به باد رفتن نجات داد! هم از این رو بود که مترجم نمی‌توانست در بیش از دو دهه از وسوسه ترجمه آن جزوه که مقدمه‌ای تقریباً ۶۰ صفحه‌ای به قلم یک استاد تاریخ داشت، خود را برهاند.

ایزاک کرامنیک، استاد تاریخ آمریکا و ایراستاری متن جزوه عقل سلیم را بعهدہ داشت که به مناسبت دویستمین سالروز استقلال آمریکا در ۱۹۷۶ منتشر کرد.

کرامنیک افکار تام‌پین را در جزوه‌های عقل سلیم، بحران آمریکا کتاب «حقوق انسان» رساله درباره عدالت ارضی و نامه به هم‌کیشان کوئیکرش

اساس سنجش اندیشه‌های او قرار می‌دهد و در بستر تحولات و تفکرات زمانه‌اش به او جایگاهی در کنار اصلاح‌طلبان بنیادگرای بورژوا اختصاص می‌دهد.

پیش از آنکه نام استاد را قدر شناسانه فاش کنم، تذکر این نکته خالی از فایده نیست که در ترجمه جزوه حوزه معنای قدیمی کلمات انگلیسی را مد نظر داشتم. تا به اصالت متن کمتر آسیب برسد. هر چند که به هر حال ما همه محکومیم که از منظر امروزمان به همه چیز بنگریم حتی به کلمات چاپ شده سده‌های گذشته.

استادم، مهندس هوشنگ شکرانیان است و هنوز هم در دانشگاه رازی کرمانشاه و شاید چند جای دیگر درس می‌دهد.

رامین مستقیم



## مقدمه

شاید عقایدی که صفحات بعدی در بردارند به حد کافی متداول نشده‌اند تا با اقبال عمومی روبرو شوند؛ عادت دیرینه فکر نکردن درباره نادرستی مطالب، به آن‌ها در سطح ظاهری جنبه درست می‌دهد، و در آغاز غریب و سهمگین در دفاع از سنت را برمی‌انگیزد. اما زمانی نمی‌گذرد که گرد کارزار فرو می‌نشینند. زمان، بیش از خرد، صاحبان عقیده نو (نوکیس) می‌آفریند.

سوءاستفاده دیرینه و خشن از قدرت، عموماً وسیله‌ای برای شک کردن به حقانیت آن است (و در موضوعاتی که به آنها فکر هم نشده است، ستم دیدگان به صرافت شک کردن هم نمی‌افتند). پس همانطور که پادشاه انگلستان حق خودش می‌دانست که از پارلمان در اموری که او آنها می‌نامد، حمایت نماید، و به همین سان مردم شریف این کشور که غمگنانه تحت ستم مرکب (پارلمان و شاه) قرار دارند، نیز از این حق ویژه بهره‌مند هستند تا ادعای هر دو (پارلمان و شاه) را مورد شک قرار دهند و به طور برابر غصب قدرت به وسیله آن دو را طرد کنند.

در اوراق بعدی، مؤلف به دقت از پرداختن به هر موردی که در میان ما شخصی محسوب می‌شود، اجتناب کرده است. تمجید و سرزنش نه قدر افراد را کم می‌کند و نه به آن می‌افزاید. خردمندان و محترمان برای خواندن این کتابچه منتظر موفقیت آن نمی‌مانند و آنهایی که عقایدی خصمانه و دور از انصاف دارند، دست از لجاجت خواهند کشید مگر آنکه برای آنها نوکیشی بیش از حد متعارف در دناک باشد.

آرمان آمریکا در مقیاس وسیع، آرمان همه بشریت است. بسیاری از شرایط پیش آمده یا خواهند آمد که محلی به حساب نمی‌آیند، بلکه جهانی‌اند و در آن اوضاع و شرایط، اصول اخلاقی همه عاشقان بشریت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و حوادث مختلف در آن اوضاع علاقه آنها را بر می‌انگیزد. کشوری فلک زده را از دم تیغ گذراندن و به آتش کشیدن آن و اعلان جنگ علیه حقوق طبیعی همه بشریت دادن، و مدافعان انسانیت را از بسیط زمین ریشه کن کردن، برای هر انسانی که طبیعت به او قدرت درک اعطاء کرده ناگوار است.

مؤلف به حزب، دسته و یا طبقه‌ای تعلق ندارد.

### بعدالتحریر

با توجه و عنایت (اگر واجب باشد) به امکان بروز تلاش‌هایی برای رد عقیده استقلال، انتشار این نسخه‌ها به تأخیر افتاده است.

اما از آنجایی که هنوز پاسخی نرسیده است، و گمان می‌رود که نخواهد هم رسید، مدت درازی است که حجت بر همگان تمام شده است و باید که این اثر بر عموم عرضه گردد.

اینکه مؤلف این اثر کیست برای غالب مردم غیر ضروری است زیرا که

موضوع مورد توجه خود عقیده است و نه انسان صاحب عقیده. با این حال مؤلف به هیچ حزبی وابسته نیست و تحت تأثیر هیچ دولت یا شخصی قرار ندارد، بلکه صرفاً تحت تأثیر خرد و اصول قرار دارد.

فیلا دلفیا ۱۴ فوریه ۱۷۷۶

# عقل سلیم

## در باب منشاء و طرح حکومت به طور کلی، به همراه توضیحات موجزی درباره نظام حکومتی انگلستان

بعضی از نویسندگان جامعه را آنچنان با حکومت آمیخته‌اند که تقریباً هیچ تمایزی بین آنها قائل نمی‌شوند، در حالی که آن دو نه تنها متفاوت هستند بلکه منشاء متفاوتی هم دارند.

نیازهای ما جامعه را به وجود می‌آورند و شرارت‌های ما حکومت‌ها را. جامعه به شیوه‌ایجایی با ایجاد انس و الفت بین آدمها خوشبختی را می‌آفریند و حکومت به شیوه سلبی از راه مهار شرارت‌های ما. یکی آمیختن و گفتگو<sup>۱</sup> را تقویت می‌کند و دیگری تمایز می‌آفریند. اولی حمایت و دومی سیاست<sup>۲</sup> می‌کند.

جامعه در هر وضعیتی برکت است اما حکومت حتی در بهترین وضعیت شری لازم، و در بدترین وضعیت، غیرقابل تحمل است. زیرا هنگامی که ستم

---

1. Intercourse

۲. سیاست به معنی قدیمی تنبیه (م)

می‌بینیم، یا با داشتن حکومت در معرض همان فلاکت‌هایی قرار می‌گیریم که اگر در کشوری بدون حکومت بودیم، مصائب ما با تعمق در این باره که خودمان ابزار ستم بر خودمان را فراهم می‌کنیم، به اوج می‌رسد.

حکومت، مانند جامه نشان از معصومیت از دست رفته است، کاخ‌های پادشاهان بر ویرانه کوخ‌های<sup>۱</sup> بهشت ساخته شده‌اند زیرا اگر انسان از ندای وجدان پاک به طور یکنواخت و بدون مقاومت اطاعت کند، نیازی به قانون‌گذار ندارد، اما اگر چنین نباشد [به ندای وجدان بی توجه باشد]، آدمی به این ضرورت پی می‌برد که بخشی از دارائی‌اش را تسلیم کند تا ابزاری برای حمایت از بقیه دارائی‌اش مهیا نماید. و بدین ترتیب آدمی به حکم مصلحت اندیشی همانند موارد دیگر میان بد و بدتر، بد را انتخاب می‌کند. هم از این روست که امنیت، نیت<sup>۲</sup> واقعی و هدف حکومت است و بدیهی است که به هر شکلی ظاهر شود قصد دارد ما را مطمئن گرداند، که با کم‌ترین هزینه و بیشترین سود، بر سایر اشکال، مرجح است.

برای آنکه درک درست و واضحی از نیت و هدف حکومت بدست بیاوریم، اجازه دهید که فرض کنیم تعداد قلیلی از افراد در بخش دور افتاده‌ای از زمین، بدون ارتباط با سایر افراد بشر سکنا گزیده‌اند. این عده نماینده اولین ساکنان هر کشوری یا جهان می‌توانند باشند. در این وضعیت آزادی طبیعی، جامعه اولین فکری است که به ذهن این افراد خطور می‌کند. هزاران انگیزه آنها را هیجان زده می‌نماید، توان یک انسان متناسب با نیازهای او نیست و ذهن او برای انزوایی دائمی آمادگی ندارد و او به زودی مجبور می‌شود مساعدت و

یاری دیگری را جستجو کند که آن دیگری هم به نوبه خود همین را تقاضا دارد. چهار یا پنج نفر قادرند تا در طبیعت وحشی سکنايي قابل تحمل داشته باشند، اما یک انسان پس از یک عمر جان‌کندن هیچ چیزی فراچنگ نمی‌آورد. هنگامی که یک انسان به تنهایی درختی را با تبر می‌اندازد، نمی‌تواند آن را جابجا کند و تازه پس از جابجائی قادر نیست آن را به حالت قائم عَلم کند؛ در ضمن گرسنگی او را از کار باز می‌دارد و یکایک نیازها، او را به سمتی می‌خواند. بیماری، نه حتی هر نوع هر بدآوردنی می‌تواند خطر مرگ داشته باشد، زیرا هر چند بیماری و بدآوردن مهلك نیستند، با این همه او (انسان تنها) را از زیستن باز می‌دارد و او را به حدی تقلیل می‌دهد که شاید بتوان گفت نمی‌میرد بلکه هلاک می‌گردد.

از این رو خیلی زود، ضرورت، همچون نیروی جاذبه مهاجران تازه وارد ما را به قالب یک جامعه در می‌آورد، حمایت متقابل اعضاء این جامعه جایگزین عداوت‌ها می‌شود و تعهدات قانونی ایجاد می‌کند و مادامی که اعضاء این جامعه کاملاً با هم به عدل و انصاف رفتار می‌کنند، حکومت غیر لازم است، اما از آنجائی که همه کس به غیر از خداوند جایز الخطا است، و به ناگزیر به نسبتی که بر مشکلات مهاجرت که عامل پیوند اعضاء جامعه بود، فائق می‌آیند، آنها کم‌کم در انجام وظایف کوتاهی می‌کنند و رشته محبت‌ها باریک‌تر می‌شود و همین اهمال کاری ضرورت تأسیس نوعی حکومت برای رفع کاستی فضیلت‌های اخلاقی را ایجاب می‌کند.

درختی در نزدیکی آن جامعه مفروض ما حکم دارالحکومه خواهد داشت و زیر شاخه‌های آن کل ساکنان تجمع می‌کنند تا درباره موضوعات عمومی به تبادل نظر بپردازند. بسیار محتمل است که عنوان اولین قوانین فقط مقررات

باشد و آنها هم با این ضمانت اجراء می‌گردند که شخص خطا کار به وسیله عموم خوار شمرده شود در اولین پارلمان هر فرد به حکم حق طبیعی خود یک کرسی دارد.

اما با افزایش جمعیت بر مسائل ساکنان هم افزوده می‌شود و بُعد فاصله محل‌های سکونت افراد هم گرد هم آمدن گاه به گاه آنها را بر عکس زمانی که تعداد آنها اندک بود، دشوار می‌سازد. افزایش جمعیت و دوری افراد از یکدیگر سبب می‌شود تا مردم به وا گذاشتن کار قانون گذاری به عده‌ای منتخب از میان کل جمعیت رضایت دهند و قانون گذاران به مسائل منصوب کنندگان خود به همان اندازه‌ای اهمیت می‌دهند که اگر فرد فرد خود آنها نماینده خود بودند. اگر جمعیت ساکنان جامعه مفروض ما به افزایش ادامه دهد و در عین حال منافع هر جزء جامعه رعایت گردد، ارجح خواهد بود که کل مذکور به اجزاء مناسب‌تری تقسیم شود و هر جزء تعداد مناسب خود را طوری انتخاب کند که انتخاب شدگان هرگز نتوانند به غیر از رعایت منافع انتخاب کنندگان خود کاری کنند. مصلحت و دوراندیشی حکم می‌کند که هر از چندی انتخابات تکرار گردد. زیرا تجدید انتخابات انتخاب شدگان را به میان انتخاب کنندگان باز می‌گرداند و آنها را ظرف چند ماه با عموم مردم محشور می‌سازد و به صرافت می‌افتند که با انتخاب شدن نباید از نمد مردم کلاهی برای خود بدوزند. این جابجائی مکرر نفع عمومی را با کمک تک تک اجزاء جامعه ایجاد می‌کند و این اجزاء متقابلاً و طبیعتاً پشتیبان یکدیگرند و بر این پایه (و نه به نام بی معنی پادشاه) قدرت حکومت و خوشبختی حکومت شوندگان استوار می‌گردد. پس منشاء و ظهور حکومت همان ناتوانی فضیلت اخلاقی در اداره جهانی است و در همین جاست که هدف و نیت حکومت یعنی آزادی و امنیت نهفته

است. و هر چند که سفیدی برف چشمان ما را خیره می‌کند، یا صدای بلند گوش‌هایمان را می‌فریبد و غرض‌ها فهم ما را تیره می‌سازند اما ندای طبیعت و خرد خواهند گفت که آنچه گفتیم حق است.

من اندیشه‌ام را درباره‌ی شکل حکومت از اصلی طبیعی که مولای درز آن نمی‌رود، مستفاد کرده‌ام. طبق این اصل هر چقدر چیزی ساده‌تر باشد، کم‌تر امکان خراب شدن دارد و هنگامی که خراب شد آسان‌تر تعمیر می‌گردد و با توجه به این اصل متعارف توضیحاتی درباره‌ی نظام حکومتی انگلستان که آنهمه درباره‌ی آن گزافه گفته‌اند، ارائه می‌دهم. حقیقت این است که این نظام حکومتی برای دوران ظلمانی و بردگی بسیار ارجمند بود. وقتی جهان لگد کوب جباریت بود این حداقل کاری بود که می‌شد انجام داد. اما اینکه این نظام حکومتی ناکامل: آسیب‌پذیر و ناتوان به وعده‌های خود عمل نکرده است به آسانی قابل اثبات می‌باشد.

حکومت‌های مطلقه (هر چند ننگ فطرت بشری اند) این مزیت را دارند که ساده‌اند، اگر مردمی رنج می‌برند، می‌دانند که سرچشمه رنج‌های آنها کجاست، و به همین ترتیب علاج را می‌شناسند و در مورد علل و درمان‌ها سردرگم نیستند. اما نظام حکومتی انگلستان آنقدر پیچیده است که ملت سال‌ها رنج می‌برد بی‌آنکه قادر باشد کشف کند که عیب در کجای آن نهفته است، عده‌ای عیب را در جائی و بعضی در جای دیگر می‌دانند و هر طیب سیاسی داروئی تجویز می‌کند.

می‌دانم که فائق آمدن بر تعصبات محلی یا دیرینه دشوار است، با این همه اگر ما رنج بررسی بخش‌های مختلف نظام حکومتی انگلستان را بر خود هموار کنیم، در خواهیم یافت که این بخش‌ها باقیمانده‌های دو جباریت



باستانی هستند که با ضروریات جمهوری جدید مخلوط شده‌اند:

اولاً - باقیمانده‌های جباریت سلطنتی در شخص شاه تجسم می‌یابد.

دوماً - باقیمانده‌های جباریت اشرافی، به صورت اعضاء مجلس اعیان

سوماً - ضروریات جمهوری جدید که همان اعضاء مجلس عوام هستند و

آزادی انگلستان بر فضیلت آنان استوار است.

دو بخش اول و دوم به خاطر موروثی بودن از مردم جدا هستند. زیرا که به

لحاظ نظام حکومتی در جهت آزادی مملکت کاری نمی‌کنند.

اینکه بگوئیم که اساس حکومت انگلستان از اتحاد سه قوه مهارکننده

یکدیگر تشکیل شده‌اند، سخن خنده‌آوری است. یا کلمات فاقد معنی‌اند و یا

اینکه تضادهای آشکاری دارند. اینکه بگوئیم اعضاء مجلس عوام مهارکننده

اعمال شاه هستند. بر دو پیش فرض استوار است:

اول اینکه پادشاه را نمی‌توان به حال خود گذاشت و به او اعتماد کرد یا به

عبارت دیگر، شهوت کسب قدرت مطلق بیماری طبیعی سلطنت است.

دوم اینکه که اعضاء مجلس عوام به خاطر انتصاب‌شان (از سوی مردم) به

منظور مهار شاه لابد خردمندتر یا قابل اعتمادتر از پادشاه هستند.

اما همان نظام حکومتی که به اعضاء مجلس عوام توان می‌دهد که پادشاه را

با قطع مقرری‌اش مهار کنند، به پادشاه هم این قدرت را می‌دهد تا بار دّل‌لویج و

عدم توشیح آنها اعضاء مجلس عوام را مهار کند و بدین ترتیب این طور فرض

می‌شود که پادشاه از کسانی که قبلاً فرض بر این بود که از او خردمندترند،

خردمندتر می‌باشد. و این یعنی پوچ!! در شالوده سلطنت چیزی بسیار مسخره

وجود دارد؛ نخست آدمی را از راه‌های کسب اطلاع طرد می‌کند، و با این حال

پادشاه را به انجام کاری توانا می‌سازد که به عالی‌ترین قضاوت نیاز دارد.

وضعیت پادشاه او را از جهان و مافیها جدا می‌سازد و با این حال کار پادشاه اقتضاء می‌کند که او از احوالات جهان و پیرامون خود کاملاً با خبر باشد. هرگاه اجزاء متفاوت به طور غیر طبیعی در تضاد با هم باشند و یکدیگر را نابود کنند، ثابت می‌شود که کل آن اجزاء مهمل و بی‌فایده است.

بعضی از نویسندگان اساس حکومت انگلیس را این گونه توضیح می‌دهند: پادشاه مقوله‌ای است و مردم مقوله‌ای دیگر. آنها می‌گویند که اعضای مجلس اعیان از سوی پادشاه گمارده شدند، و اعضای مجلس عوام از سوی مردم. اما مجلس عوام همه مشخصات مجلسی را دارد که علیه خودش دچار تفرقه است و هرچقدر به بهترین بیان توصیف گردد پس از مذاقه، ابهام و بی‌فایده‌گی آن معلوم می‌شود. همان طور که همیشه رخ می‌دهد که عالی‌ترین ساختار کلمات در صورتی که برای توصیف چیزی بکار روند که اصلاً وجود خارجی ندارد و یا در حوزه وصف نمی‌گنجد، صرفاً صدایی بی‌معنا می‌شوند و هر چقدر هم که کلمات گوش نواز باشند باز هم اطلاعی به مغز نمی‌رسانند. زیرا این توضیح شامل همان پرسش قبلی می‌گردد که چگونه پادشاه به قدرتی رسید که مردم از اعتماد به آن می‌هراسند و همیشه مجبور به مهار آن هستند؟ چنین قدرتی هدیه‌ای از جانب مردمی خردمند نمی‌تواند باشد و قدرتی که نیازمند مهار باشد از جانب خداوند هم نمی‌تواند باشد. با این همه مفاد قانون اساسی و بنیان حکومت انگلیس فرض می‌کند که امکان چنین قدرتی وجود دارد.

اما این مقدمات کافی و وافی برای مقصود نیست. و وسیله نمی‌تواند و نخواهد توانست ما را به هدف برساند و کل امر نقض غرض و انتحار<sup>۱</sup> است،

زیرا همچنان که وزنه‌های سنگین‌تر همیشه وزنه‌های سبک‌تر را بر خود حمل می‌کنند و همانطور که همه چرخ‌های یک ماشین را یک چرخ به حرکت در می‌آورد، فقط باید بدانیم که کدام قدرت در نظام حکومتی سنگین‌ترین است، زیرا همان سنگین‌ترین قدرت است که حکومت می‌کند و دیگران یا بخشی از آنان شاید کارشکنی یا مانع‌تراشی در حکومت بنمایند یا به اصطلاح فنی، سرعت حرکت آن را مهار نمایند. با این همه مادامی که نتوانند آن را متوقف کنند، مساعی آنها غیر مؤثر خواهد بود، عاقبت قدرت فاعلی اولیه راه خود را می‌یابد و آنچه لازم دارد سرعت است که آنهم زمان به آن خواهد داد.

لازم به ذکر نیست که پادشاه قدرت غالب و مسلط در قانون اساسی انگلیس است و این قدرت صرفاً از آنجا ناشی می‌شود که شخص پادشاه جاه، مقام و مداخل می‌دهد. بدین ترتیب، هر چند ما به حد کافی عاقل بوده‌ایم که در به روی قدرت مطلق سلطنتی ببندیم و بر آن قفل بزنیم اما در عین حال آنقدر بی‌خردی به خرج داده‌ایم که کلید قدرت مطلق را در اختیار پادشاه قرار دهیم. تعصب انگلیسی‌ها نسبت به پادشاه، اعیان و نمایندگان مجلس عوام خود بیشتر ناشی از غرور ملی است تا خردمندی.

بی‌تردید افراد در انگلستان بیش از سایر کشورها در امان هستند اما اراده پادشاه در سرزمین بریتانیا هم سنگ قانون در فرانسه است، با این تفاوت که به جای آنکه این اراده مستقیماً از دهان پادشاه صادر شود، به شکل قانون رعب‌انگیز پارلمان به مردم تحویل داده می‌شود. زیرا سرنوشت چارلز اول، فقط پادشاهان را زیرک‌تر ساخت و نه دادگرت‌تر.

۱. چارلز اول (۱۶۰۰-۱۶۴۹) پادشاه انگلستان در دوران جنگ داخلی به حکم پارلمان اعدام شد. (م)

بنابراین، باکنار زدن همه تعصبات و غرور ملی نسبت به صورت‌ها و سبک‌ها، حقیقت‌عریان این است که ساختار تشکل مردم و نه نظام حکومتی انگلستان سبب می‌شود تا در این کشور پادشاه نتواند به اندازه سلطان عثمانی<sup>۱</sup> مستبد باشد.

در حال حاضر، تفحصی درباره خطاهای نظام حکومتی در شکل انگلیسی حکومت بسیار ضروری است. زیرا ما قادر نیستیم تا زمانی که تحت نفوذ جانبداری‌های چشمگیر قرار داریم، درباره دیگران عدالت را رعایت کنیم و همچنین نسبت به خودمان که تخته بند تعصبات هستیم، نمی‌توانیم عادل باشیم. درست مانند مردی که دل‌بند به زنی روسپی است و لذا برای انتخاب همسر یا قضاوت درباره زنی سزاوار نیست. بنابراین هر گونه پیشداوری به نفع نظام پوسیده حکومت، ما را از تشخیص نوع خوب و سالم آن ناتوان می‌سازد.

۱. در آن روزگار کشورها را به آزاد و برده تقسیم می‌کردند امپراتوری عثمانی برده وار تلقی می‌شد. (م)

## در باب سلطنت و جانشینی موروثی

انسان در اصل برابر آفریده شده است، و برابری را اوضاع و احوال بعدی نابود می‌کند. تمایز و تفاوت بین ثروتمندان و فقرا هم تا حد زیادی نابودکننده برابری اصلی انسان‌هاست. برای توجیه نابرابری بین انسان‌ها لازم نیست به کلمات شوم ظلم، آز و مال اندوزی متمسک شویم. ظلم اغلب معلول است و به ندرت ابزار ثروت است. هرچند آز و مال اندوزی با آنکه از فقیر شدن انسان جلوگیری می‌کنند اما عموماً شخص آزمند آنقدر بزدل می‌شود که توان ثروتمند شدن را از دست می‌دهد.

با این همه تمایز و نابرابری فرق مهم دیگری بین انسان‌ها وجود دارد که هیچ دلیل طبیعی یا دینی برای آن نمی‌توان تراشید. و آن تقسیم انسان‌ها به پادشاهان و رعایا<sup>۱</sup> است.

تمایز بین زنان و مردان را طبیعت و بین نیکان و بدان را خداوند تعیین

می‌کنند، اما اینکه چگونه طبقه یا گروهی از انسان‌ها با آنچنان برتری نسبت به دیگران به دنیا می‌آیند که انگار گونه یا نژادی جدید هستند، احتیاج به تفحص دارد و باید دریافت که آیا این گروه برتر (پادشاهان) ابزار خوشبختی انسان‌ها هستند و یا مسبب فلاکت آنها.

بر طبق گاهشماری عهد عتیق کتاب مقدس در اعصار اولیه جهان، پادشاهی نبود و در نتیجه جنگی هم نبود. این پادشاهان هستند که انسان‌ها را به آشفتگی و فلاکت<sup>۱</sup> می‌رسانند. هلند بدون پادشاه در قرن گذشته بیش از هر حکومت سلطنتی در اروپا از نعمت صلح بهره‌مند بوده است. عهد عتیق هم مؤید این ادعاست. زیرا زندگی ساده، آرام و روستائی شیوخ قبایل در عهد عتیق در آنها خرسندی‌ای ایجاد می‌کرد که با فرار سیدن تاریخ پادشاهان یهود رخت بر می‌بندد.

حکومت پادشاهی را اولین بار کافران بر پا کردند و بنی اسرائیل از آنها تقلید کردند. حکومت پادشاهی موفق‌ترین اختراع شیطان بود که برای رونق بت‌پرستی انجام داد. کافران به پادشاهان متوفی خود الوهیت می‌بخشیدند و جهان مسیحی این ایده را با پرستش پادشاهان در قید حیات توسعه داد. بی‌دینی از این بالاتر که لقب *اعلیٰ حضرت مقدس* را برای یک کرم به کار ببریم که در اوج شکوه خود در حال تبدیل شدن به غبار است.

همان‌طور که برتری دادن یک انسان بر سایر انسان‌ها را نمی‌توان بر اساس برابری حقوق طبیعی توجیه کرد، بر پایه نصوص کتاب مقدس هم نمی‌توان از آن دفاع نمود. زیرا به تصریح جدعون و سموئیل نبی، خداوند متعال با

---

1. confusion

حکومت پادشاهان مخالف است. از همه بخش‌های ضد پادشاهی کتاب مقدس در حکومت‌های پادشاهی با تردستی می‌گذرند و نسبت به آن غمض عین می‌شود.

اما بی‌تردید این بخش‌ها شایان توجه کشورهای هستند که هنوز حکومتی برای خود تشکیل نداده‌اند "کارقیصر را به قیصر واگذار" برداشت درباری از کتاب مقدس است و با این حال مؤید حکومت پادشاهی نیست، زیرا در آن زمان یهودیان هنوز پادشاه نداشتند و خراجگزار رومی‌ها بودند.

بر طبق روایات عبری<sup>۱</sup> و سفر پیدایش تورات، سه هزار سال گذشت تا ملت یهود بر اساس یک دیوانگی ملی خواستار پادشاه شد. تا آن زمان، شکل حکومت آنها (به استثناء موارد غیر عادی که خداوند متعال دخالت می‌کرد) نوعی جمهوریت به هدایت قاضیان یا ریش سفیدان قبایل بود.

تا پیش از آن دیوانگی، پادشاهی را نمی‌شناختند و گناه می‌دانستند که به موجودی به غیر از رب‌الجنود<sup>۲</sup> (یهوه) سر تسلیم فرود بیاورند. و وقتی انسانی بت پرستانه به پادشاهان احترام می‌گذارد، باید بداند که خداوند متعال که برای بزرگی خود رقیبی بر نمی‌تابد با هر صورتی از حکومت که حق انحصاری او را نادیده بگیرد، مخالف است.

پادشاهی در کتاب مقدس یکی از گناهان قوم یهود است و به خاطر آن گناه، لعنت نثارشان می‌شود. تاریخ ارتکاب آن گناه و لعنت خریدن یهودیان برای خود شایان توجه است.

مِدیان<sup>۳</sup> بر بنی اسرائیل استیلا یافت و جدعون با سپاهی اندک به مِدیان

1. Mosaic

2. Lords of Hosts

3. Medianites

حمله کرد؛ و پیروزی، هر چند با دخالت خداوند بود، از آن جدعون شد. یهودیانی که از پیروزی خود مشعوف شده بودند؛ آن پیروزی را به سلحشوری جدعون نسبت دادند و خواستند که او را پادشاه کنند:

”پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند بر ما سلطنت نما هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست میدیان رهانیدی.“<sup>۱</sup> در اینجا و سوسه بسیار قوی بود<sup>۲</sup>:

اما جدعون که از پارسایی روح برخوردار بود در جواب به ایشان گفت: من بر شما سلطنت نخواهم کرد و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.<sup>۳</sup>

کلمات از این گویاتر نمی شوند. جدعون افتخار پادشاهی را رد نمی کند اما بنی اسرائیل را هم محق به دادن چنین امتیازی نمی داند، وانگهی با کلمات مطمئن از بنی اسرائیل به خاطر پادشاهی تشکر نمی کند. بلکه با لحن آرام پیامبران بنی اسرائیل را خطاب قرار می دهد و در جواب می گوید خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.

حدود یکصد و سی سال بعد، بنی اسرائیل بار دیگر همین اشتباه را می کنند. اشتیاق یهودیان به پیروی از سنت های بت پرستی بسیار غیر قابل توصیف و فهم است. ”اما چنین واقع شد که سموئیل پیر شد و پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. و نام پسر نخست زاده اش یوئیل بود و نام دومینش ابیاه و در پسر شمع داور بودند. اما پسرانش براه او رفتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند. پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده نزد سموئیل به رامه آمدند. و او را گفتند

۱. سفر داوران باب هشتم آیه ۲۲.

۲. برای اطلاع بیشتر به سفر داوران عهد عتیق مراجعه شود. (م)

۳. سفر داوران، باب هشتم آیه ۲۳



اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی‌نمایند پس الان برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امت‌ها بر ما حکومت نماید.<sup>۱</sup>

در اینجا می‌بینیم که نیت بنی اسرائیل پلید است یعنی می‌خواهند مثل سایر امت‌ها باشند، مثل کافران، در حالی که شکوه حقیقی در آن بود که تا آنجا که امکان داشت مثل دیگران نباشند. ادامه باب هشتم را می‌خوانیم: "و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد چونکه گفتند ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. و خداوند به سموئیل گفت آواز قوم مرا در هر چه به تو گفتند بشنو زیرا که ترا ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا برایشان پادشاهی ننمایم. بر حسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم به جا آوردند و مرا ترک نموده خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار می‌نمایند. پس الان آواز ایشان را بشنولکن برایشان به تاکید شهادت بده و ایشان را از رسم پادشاهی که برایشان حکومت خواهد نمود مطلع ساز."<sup>۲</sup>

نه پادشاهی خاص، بلکه رسم کلی پادشاهی در روی زمین که بنی اسرائیل مشتاقانه تقلید می‌کرد. و به رغم فاصله زمانی و تفاوت رسم‌ها در عهد عتیق با زمان حال، سیما و سیرت پادشاهان همچنان همان است که بود. ادامه آیات: "و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند بیان کرد. و گفت رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته ایشان را بر عرابه‌ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش عرابه‌هایش خواهند دوید." (این توصیف با رفتار بزرگان در حال حاضر کاملاً مطابقت دارد). "و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن

۱. کتاب مقدس کتاب اول سموئیل باب ۸ آیه‌های ۱ تا ۶.

۲. کتاب مقدس کتاب اول سموئیل باب ۸ آیه‌های ۷ تا ۱۰.

محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب عرابه‌هایش تعیین خواهد نمود. و دختران شما را برای عطرکشی و طب‌خشی و خبازی خواهد گرفت." (این توصیف‌ها تجمل و هزینه‌های گزاف و نیز ظلم پادشاهان را نشان می‌دهند). "و بهترین مزرعه‌ها و تاکستان‌ها و باغات زیتون شما را گرفته به خادمان خود خواهد داد. و عشر زراعات و تاکستان‌های شما را گرفته به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد." (با این وصف رشوه خواری، فساد و تبعیض پادشاهان را می‌بینیم) "و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را و الاغ‌های شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت. و عشر گله‌های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود. و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده‌اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد کرد."<sup>۱</sup> و این توجیه می‌کند که چرا پادشاهی ادامه یافت و سلوک چند پادشاه نیک سیرت که از آن زمان تا کنون حکومت کرده‌اند مقام پادشاهی را تطهیر نمی‌کند و یا از بار گناه کسانی که برای اولین بار پادشاهی بر پا کردند نمی‌کاهد. ستایشی که از داود می‌شود به دلیل پادشاه بودنش نیست بلکه از او بعنوان انسانی که روح خداوند بر او مستولی شد، تمجید می‌شود.

ادامه آیات از باب هشتم کتاب اول سموئیل: "اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد. تا ما نیز مثل سایر امت‌ها باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند و پیش روی ما بیرون رفته در جنگ‌های برای ما بجنگد."<sup>۲</sup>

سموئیل به استدلال برای آنها ادامه داد، اما به مقصود نرسید؛ ناسپاسی آنها را اعیان کرد؛ اما به عبث کوشید و هنگامی که آنها را بر حماقت خود استوار دید فریاد زد:

۲. آیات ۱۹ تا ۲۱.

۱. کتاب مقدس - کتاب اول سموئیل، باب ۸، آیه‌های ۱۱ تا ۱۹.

”پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما بجا می‌آورد ببینید. آیا امروز وقت درو گندم نیست از خداوند استدعا خواهم نمود و او رعد‌ها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه خود نمودید در نظر خداوند عظیم است. پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز رعد‌ها و باران فرستاد و تمامی قوم به سموئیل گفتند برای بندگان از یهوه خدای خود استدعا نما تا نمیریم زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.“<sup>۱</sup>

این بخش از کتاب مقدس صریح و مشخص است. ساختار جمله‌های آیات دو پهلو و مبهم نیستند. حقیقت آشکار این است که خداوند متعال علیه حکومت سلطنتی اعتراض کرده است، در غیر این صورت باید ادعا کنیم که نص صریح کتاب مقدس غلط است. آدمی در می‌یابد که پادشاهان هم مانند کشیشان در کشورهای تحت سلطه پاپ اعظم با تردستی کتاب مقدس را از دسترس مردم دور نگاه می‌داشتند. زیرا که نظام سلطنتی عیناً همان حکومت پاپ‌هاست.

به بدی حکومت سلطنتی، جانشینی موروثی را هم افزوده‌ایم و همانطور که اولی تحقیر و تنزل خود ماست، دومی هم که بعنوان حق تلقی می‌شود توهین و تحمیلی به نسل آینده ماست، زیرا همه انسان‌ها در اصل برابرند و هیچ‌کس به صرف تولد نمی‌تواند به خود حق بدهد که خانواده‌اش را برای همیشه بر دیگران ارجحیت بدهد، و حتی اگر شخصی در میان معاصرانش تا حدی به افتخارات دست بیابد، اخلاف بسیار بی‌لیاقت او حق ندارند افتخار او را به ارث ببرند. یکی از قوی‌ترین دلایل طبیعی مبنی بر احمقانه بودن حق موروثی پادشاهی

۱. کتاب اول سموئیل باب دوازده، آیات ۱۶ تا ۲۰.

این است که طبیعت آن را تأیید نمی‌کند زیرا در غیر این صورت به کرات بازایش *الاع* از شیر ژیان آدمی را مسخره نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

دوماً، از آنجائیکه هیچ آدمی در آغاز، صاحب هیچ افتخاری جز آنچه که به او داده می‌شد، نبود، بنابراین افتخار دهندگان حق ندارند قوه تمیز نسل آینده را نادیده بگیرند، هر چند که ممکن است بگویند، "ما شما را سرور خود بر می‌گزینیم" اما آنها با دادن این افتخار به فرزندانشان بی‌عدالتی روا داشتند و تلویحاً می‌گویند: که فرزندان تو و فرزندان فرزندان تو برای ابد بر ما حکومت خواهند کرد. زیرا چنین عهد و میثاق<sup>۲</sup> غیر طبیعی، غیر عقلانی، نا عادلانه‌ای (شاید) در جانشینی‌های آینده آنها را تحت حکومت فردی احمق یا رذلی قرار دهد.

اکثر عقلا، در خلوت خود، از حق موروثی پادشاهی با انزجار یاد می‌کنند. با این همه پادشاهی از پلیدی‌هایی است که اگر زمانی برقرار شد به آسانی الغاء نمی‌شود؛ بسیاری از ترس تسلیم می‌شوند، سایرین از روی خرافه پرستی اطاعت می‌کنند و قدرتمندان هم در غارت بقیه مردم با پادشاه وقت سهیم می‌شوند.

چنین گمان می‌رود که نسل حاضر پادشاهان در جهان منشاء افتخار آمیزی دارند، در حالی که به احتمال قوی، اگر بتوانیم تاریکی‌های دوران کهن را کنار بزنیم و سلسله آنان را تا سر سلسله آنها دنبال کنیم، در خواهیم یافت که سر سلسله کسی به غیر از سر کرده‌ی راهزن نیست که با وحشیگری یا حقه بازی در بین غارتگران هم عنان به مقام سردستگی رسید. این سر دسته غارتگران با افزایش قدرت خود، و گسترش حمله‌ها و هجوم‌ها، افراد بی‌دفاع

۱. مؤلف به شاهزادگان احمق و بی‌خردی اشاره دارد که از نسل پادشاهان شجاع و خردمند هستند (م).

و مرعوب را و او می‌دارد با دادن خراج مکرر برای خود امنیت بخرند. با این حال انتخاب کنندگان این سر دسته غارتگران، قصد ندارند حق موروثی حکومت را بپذیرند، زیرا آنها با چنین سلب قدرت دائمی از خود، اصول و آزادی نامحدودی را که به آن در زندگی معترف هستند، زیر پا می‌گذارند. از این رو، جانشین موروثی در اعصار اولیه نظام پادشاهی، بعنوان یک حق مورد ادعا<sup>۱</sup> رخ نداد بلکه بیشتر یک تعارف سرسری<sup>۲</sup> بود، اما از آنجاکه از آن روزگار سندی به جای نمانده است، تاریخ سنتی انباشته از افسانه‌هاست. و پس از گذشت چند نسل، بسیار آسان بود که قصه‌های خرافه را متناسب با هر زمان به نفع پادشاهان جعل کرد. مانند بعضی از پیروان محمد که توانستند حق موروثی بودن حکومت را به مردم عوام حقه کنند.<sup>۳</sup> شاید خطر هرج و مرج وجود داشت و با مرگ رهبر وقت به نظر می‌رسید که این خطر جدی باشد (زیرا در بین راهزنان و رذلان نمی‌توان انتظار انتخابات منظمی را داشت) و این خطرها در آغاز به نفع طرفداران حکومت موروثی پادشاهی تمام شد. و چنین شد هر آنچه که بعنوان امری مصلحتی پذیرفته شد، بعدها بعنوان حق مورد ادعا قرار گرفت.

انگلستان از زمان اشغال تاکنون کمتر پادشاه خوبی به خود دیده و زیر پای بیشتر پادشاهان بد خود ناله‌اش به آسمان رفته است. با این همه هیچ انسان صاحب شعوری نمی‌گوید که لقب ویلیام فاتح<sup>۴</sup> افتخارآمیز و شرافتمندانه است. ویلیام، مادر... رذل فرانسوی بود که با گروهی راهزن و تبه‌کار مسلح در

1. Claim

2. Casual Compliment

۳. نویسنده خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را ملاک حکومت اسلامی قرار می‌دهد. (م)

۴. ویلیام اول پادشاه انگلستان، پسر نامشروع رابرت لودابل Le Diable دوک نورماندی بود. ویلیام اول به سال ۱۰۶۶ میلادی انگلستان را فتح کرد و در نتیجه پیروزی در نبرد هاستینگز تخت سلطنت را غصب نمود. (م)

ساحل انگلستان پیاده شد و بر خلاف میل بومیان آنجا، خود را پادشاه انگلستان خواند. وی نمونه پیش افتاده‌ای از ارادل است که به مقام پادشاهی رسیدند. به طور حتم در این پادشاه هیچ جنبه الوهیت وجود نداشت. به هر حال، لازم نیست بیش از این برای بر ملاء کردن حماقت حق موروثی پادشاهی وقت صرف کنیم. اگر کسانی آنقدر ضعیف هستند که به آن باور دارند، بگذارید نسنجیده به پرستش الاغ و شیر پردازند. دیگر خود دانند. من از حقارت آنان نه تقلید می‌کنم و نه مزاحم پرستش احمقانه آنها می‌شوم. اما باعث مسرت من است که پرسم به گمان آنها چگونه اولین پادشاهان به قدرت رسیدند؟

این سؤال سه جواب دارد: یا به حکم قرعه، یا با انتخاب و یا غاصبانه. اگر اولین پادشاه به حکم قرعه به قدرت برسد برای پادشاه بعد از خود سابقه‌ای به جای می‌گذارد که خلاف حق موروثی پادشاهی است. شاول<sup>۱</sup> به حکم قرعه انتخاب شد اما جانشینی او موروثی نبود. و به نظر نمی‌رسد که از نص کتاب عهد عتیق چنین بر آید که مقصد اولیه، پادشاهی موروثی این بوده است اگر در هر کشوری اولین پادشاه با انتخابات به قدرت برسد، برای پادشاه بعدی، سابقه‌ای می‌شود. در آن صورت یک پادشاه یکبار برای همه نسل‌های آینده انتخاب می‌شود یعنی حق همه آن نسل‌های بعدی با اولین انتخاب نادیده گرفته شده است. این نوع انتخاب که نه تنها پادشاه بلکه خانواده او برای ابد به قدرت می‌رسند، در کتاب مقدس و در هیچ متن دیگری جز عقیده گناه اولین<sup>۲</sup> سابقه‌ای ندارد. طبق عقیده گناه اولین اراده آزاد همه انسان‌ها با گناه آدم،

۱. کتاب اول سموئیل باب نهم آیه ۱۶.

ابوالبشر از دست رفت. از چنین مقایسه‌ای، لاجرم در می‌یابیم که جانشینی موروثی هیچ عظمت و شکوهی ندارد. زیرا از آنجا که همه ما در وجود آدم، ابوالبشر گناه کردیم و در وجود اولین انتخاب‌کنندگان پادشاه همه ما اطاعت کردیم و همانطور که در وجود آدم ابوالبشر، همه ما انسان‌ها تسلیم شیطان شدیم و در وجود دیگران به درگاه دیگر حکومت‌ها سر فرو آوردیم و نظر به اینکه معصومیت ما در گناه اولین آدم از بین رفت و اقتدار ما با انتخاب اولین پادشاه نابود گردید و هر دو آنها مانع شدند تا ما به حالت و امتیاز اولیه خود بازگردیم، پس قهراً نتیجه می‌شود که گناه اولین و جانشینی موروثی پادشاهی معصیتی هم سنگ هم هستند.

چه صغرا و کبری قبیح و بی‌شکوهی! اما زیرک‌ترین سفسطه‌گران نمی‌توانند از این تشبیه عادلانه‌تر و درست‌تر ارائه کنند. و اما درباره پادشاهی غاصبانه، هیچ انسانی آنقدر خشک مغز نیست که از این نوع به قدرت رسیدن دفاع کند پس ویلیام فاتح بی‌تردید و شکی پادشاهی غاصب بود. حقیقت تلخ این است که تاریخ پادشاهی انگلستان تاب تفحص در این باره را ندارد.

اما این مسخرگی و پوچی جانشینی موروثی نیست که برای بشریت نگران‌کننده است بلکه جنبه اهریمنی آن است. آیا جانشین موروثی تضمین می‌کند که نسلی از مردان خردمند و نیک سیرت‌نگین پادشاهی و اقتداری الهی داشته باشند، برعکس این نوع پادشاهی موروثی راه را برای به قدرت رسیدن احمق‌ها، رذل‌ها، و نالایق‌ها باز می‌کند و در سرشت خود ظلم را نهفته دارد. انسانهایی که خود را مادر زاد حاکم و دیگران را مطیع و فرمانبردار می‌دانند، خیلی زود وقیح و بی‌شرم می‌شوند و چون خود را تافته‌ای جدا بافته می‌دانند ذهن‌شان از تبختر مسموم می‌شود و جهانی که در آن عمل می‌کنند با جهان

بیرونی و گسترده‌تر بسیار متفاوت است و آنها فرصت اندکی دارند تا منافع حقیقی جهان واقعی را دریابند. و هنگامی که این افراد به حکومت می‌رسند، جاهل‌ترین و نالایق‌ترین در سراسر سرزمین‌های خود هستند.

پلیدی دیگری که جانشینی موروثی را تهدید می‌کند این است که بر تخت پادشاهی هر فرد صغیری در هر سنی می‌نشیند. این فرد صغیر که ولیعهد است با هیبت شاه رفتار می‌کند همه‌گونه فرصت و انگیزه برای خیانت به اعتماد مردم را دارد. هنگامی که شاهی از ضعف جسمانی و کهولت فرسوده می‌شود و به آخرین مرحله ناتوانی انسانی می‌رسد، همان مصیبت ملی رخ می‌دهد. در هر دو حالت، مردم طعمهٔ پستی و رذالت اشخاصی می‌شوند که با موفقیت می‌توانند از حماقت پادشاهان کهنسال یا ولیعهدهای نابالغ و بی‌خرد استفاده کنند و با آنان ساخت و پاخت نمایند.

معقول‌ترین دفاعیه‌ای که تاکنون له جانشینی موروثی بیان می‌شود این است که این نوع حکومت ملت را از جنگ‌های داخلی در امان نگاه می‌دارد. اگر این استدلال درست باشد، شواهدی مؤید آن بود، در حالی که این عریان‌ترین ریاکاری‌ایی است که بر بشر تحمیل شده است. کل تاریخ انگلستان این ریاکاری را نفی می‌کند. سی پادشاه و دو ولیعهد صغیر از زمان اشغال بر این قلمروی پریشان حکومت کرده‌اند که در همین مدت هشت جنگ داخلی (از جمله انقلاب<sup>۱</sup>) و نوزده شورش در آن روی داده‌اند. بنابراین پادشاهان و جانشینان آنان به جای صلح جنگ می‌افروزند و تیشه به ریشه صلح می‌زنند.

۱. اشاره به انقلاب ۱۶۸۸ است. (م)



نزاع بر سر پادشاهی و جانشینی پادشاهان، بین خاندان‌های یورک و لنگستر<sup>۱</sup> سال‌های سال انگلستان را به صحنه خونریزی بدل ساخته بود. دوازده نبرد، به علاوه درگیری‌ها و محاصره‌های متعدد بین هنری و ادوارد رخ داد. دوبار هنری زندانی ادوارد شد و برعکس.

و هنگامی که هیچ چیز به غیر از مصالح شخصی، زمینه جنگ و نبرد نیست، سرنوشت جنگ و روحیه ملت نامشخص است، یعنی هنری با پیروزی از زندان به کاخ می‌رود و ادوارد از کاخ مجبور به فرار به سرزمین بیگانه می‌شود، و با این همه از آنجائی که روزگار به ندرت در یک حالت دوام می‌آورد. هنری هم به نوبه خود از تخت پادشاهی خلع می‌شود و ادوارد را برای جانشینی او فرا می‌خواند. پارلمان (انگلستان) هم همیشه طرف قوی‌تر را می‌گیرد.

آتش این تنازع در دوران سلطنت هنری ششم آغاز شد و تا دوران هنری هفتم که خاندان‌های اشراف گرد او متحد شده بودند، کاملاً خاموش نشد. این دوران تنازع ۶۷ سال به درازا کشید یعنی از ۱۴۲۲ تا ۱۴۸۹<sup>۲</sup> (میلادی).

به طور خلاصه، پادشاهی و جانشینی موروثی آن، (نه فقط این قلمرو یا آن سرزمین) بلکه جهان را به خون و آتش کشید. این شکلی از حکومت است که کلام خداوند علیه آن شهادت می‌دهد و خون چکان است.

اگر درباره کسب و کار پادشاهی تحقیق کنیم در خواهیم یافت که در بعضی از کشورها، هیچ کاری ندارند؛ و پس از ولّ گشتن‌های فراوان در زندگی فاقد لذت واقعی که نه برای خودشان و نه برای ملت فایده‌ای دارد، از عرصه گیتی پا

۱. یورک و لنگستر دو خانواده اشراف بودند که رقابت آنها بر سر تخت پادشاهی انگلستان سبب جنگ رزها شد. نشان خاندان یورک رز سفید بود و نشان خاندان لنگستر رز قرمز. پادشاهانی که نام‌پین از آنها یاد می‌کند هنری ششم (پادشاه در سالهای ۱۴۲۲-۱۴۶۱) و ادوارد چهارم (پادشاه در سالهای ۱۴۶۱-۱۴۸۳) هستند. (م)  
 ۲. هنری هفتم از ۱۴۸۵ تا ۱۵۰۹ سلطنت کرد. (م)

فرا می‌کشند و برای جانشینان خود این ارث را به جامی گذارند که تا همان مسیر بطالت را طی کنند. در سلطنت‌های مطلقه، همه مسئولیت لشگری و کشوری به دوش پادشاه‌ست؛ بنی اسرائیل که خواهان پادشاه بودند می‌گفتند: "می‌باید بر ما پادشاهی باشد. تا ما نیز مثل سایر امت‌ها باشیم و پادشاهی بر ما داوری کند و پیش ما بیرون رفته در جنگ‌های ما برای ما بجنگد."<sup>۱</sup>

اما در کشورهایی که پادشاه نه داور (قاضی) است و نه جنگاور و بزرگ سپاه و لشگر، مانند کشور انگلستان، آدم در شگفت می‌ماند که پس کار پادشاه چیست؟

هر چقدر حکومتی به جمهوریت نزدیک‌تر شود کمتر کاری برای پادشاه می‌ماند. دشوار بتوان نام صحیحی برای حکومت انگلستان پیدا کرد. سر ویلیام مریدیت<sup>۲</sup> آن را جمهوری می‌خواند، اما در حالت فعلی نام جمهوری برای حکومت انگلستان بی‌مسما است، زیرا نفوذ فاسد پادشاه و در اختیار گرفتن همه جایگاه‌ها، آن چنان قدرت را بلعیده که فضیلت مجلس عوام (بخش جمهوریت در نظام حکومت) هم در معده پادشاه کاملاً گواریده شده است و حکومت انگلستان تقریباً همانقدر سلطنتی است که حکومت اسپانیا یا فرانسه.

آدم‌ها با نام‌های بی‌مسما رو برو هستند. زیرا این بخش جمهوریت و نه پادشاهی انگلستان است که انگلیسی‌ها به آن مباحثات می‌کنند، یعنی آزادی انتخاب نمایندگان مجلس عوام از میان خود - و به آسانی می‌توان دریافت که

۱. کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل باب هشتم آیات ۲۰ و ۲۱. (م)

۲. Sir William Meredith که به سال ۱۷۹۰ درگذشت، فرمانده کل نیروی دریایی انگلستان بود. وی همچنین دارای چندین اثر سیاسی است. (م)

هرگاه فضیلت جمهوریت عقب بنشیند، بردگی به پیش می‌تازد - چرا نظام حکومتی انگلستان بیمار است؟ آیا دلیلی غیر از این دارد که سلطنت، جمهوریت آن را مسموم کرده و پادشاه مجلس عوام را تحت شعاع قرار داده است؟

در انگلستان پادشاه کاری بیش از جنگ افروزی و از دست دادن سرزمین ندارد؛ که به زبان ساده، یعنی فقیر کردن و هاج و واج گذاشتن ملت. کسب و کاری زیرکانه که در واقع به آدمی اجازه می‌دهد تا هشت صد هزار استرلینگ در سال خرج کند و صدقه سر همه کارهای مشعشع، مردم هم او را بپرستند! حقیقت این است که در پیشگاه خداوند، یک آدم درست کار در هر جامعه‌ای، از همه آن تاج داران رذلی که تاکنون در کره زمین زندگی کرده‌اند، ارزشمندتر است.

## تفکراتی درباره وضعیت فعلی امور آمریکا

در صفحات بعد من به غیر از واقعیت‌های ساده، استدلال‌های صریح و عقل سلیم مطلبی ارائه نمی‌دهم و هیچ قرار و مدار اولیه‌ای هم با خواننده نمی‌گذارم جز آنکه ذهن خود را از پیشداوری‌ها و تعصب‌ها خلاص کند و بگذارد خرد و فکر خود او تصمیم بگیرند و اینکه جامه خرد بر مغز خود بپوشاند و یا به سخن دیگر آن جامه را که وجه ممیز انسان است، از مغز خود نزدیک و دیدگاه‌اش را سخاوتمندانه از حال به افق‌های آینده بگستراند.

درباره کشمکش بین انگلستان و آمریکا مطالب و کتاب‌ها فراوان تحریر شده‌اند. آدم‌ها از همه اقشار با انگیزه‌های مختلف و نقشه‌های متفاوت وارد این بحث‌ها شده‌اند، اما مؤثر نیفتاده‌اند و دوران بحث و جدل هم به انتها رسیده است. سلاح، بعنوان آخرین پناه، سرنوشت این مبارزه را تعیین می‌کند و این پادشاه بود که چاره‌ای دیگر نگذاشت و قاره آمریکا این چاره را پذیرفته است.

گزارش شده است که وقتی به مرحوم آقای پلهام<sup>۱</sup> (که هر چند وزیر قابلی بود، اما بی‌عیب هم نبود) در مجلس عوام انتقاد شد که اقداماتش موقتی هستند، وی پاسخ داد: "این اقدامات به عمر من کفاف می‌کنند" اگر فکری آنچنان مهلک و غیر انسانی بر مستعمرات همچون بختکی در مبارزه فعلی مسلط شود، نام نیاکان را نسل‌های آینده با انزجار خواهند آورد.

خورشید هرگز بر آرمانی متعالی‌تر از این نتابیده است. این آرمان یک شهر، کشور، استان یا قلمرو پادشاهی نیست بلکه آرمان یک قاره است - که دستکم یک هشتم ربع مسکون ما را شامل می‌شود - این موضوع روز، سال و یا عصر نیست. آیندگان واقعاً در این مبارزه دخیل هستند و کم و بیش، تا پایان زمان، هر آنچه اکنون می‌گذارد تأثیر گذار خواهد بود. اکنون زمان پاشیدن بذر اتحاد، ایمان و شرافت است. هر اثری که اکنون به جای بگذاریم مانند نامی است که با نوک سوزن بر پوست نازک بلوط جوانی حک می‌کنیم و زخم پوست به همراه درخت بزرگ می‌شود و آیندگان آن نام را بر تنه بلوط گشن و تناوری خواهند خواند.

با کشاندن موضوع از بحث و جدل به سلاح، به رگ حوزه حساس از سیاست زخمه زده می‌شود؛ روشی جدید در تفکر ظهور می‌کند. همه برنامه‌ها، پیشنهادهای و گفته‌ها پیش از نوزدهم آوریل،<sup>۲</sup> یعنی پیش از آغاز خصومت‌ها مانند تقویم سال گذشته است که هرچند به وقت خود مناسب بود، اما اکنون تاریخ آن منقضی و بی‌استفاده است. هر آنچه که طرفداران هر دو طرف قضیه آن موقع می‌گفتند در یک نقطه به پایان رسید یعنی اتحاد با

۱. اشاره تام‌پین مبهم است. احتمالاً دو برادر هنری پلهام (۱۶۹۵-۱۷۵۴) و یا توماس پلهام - هولز

(۱۶۹۳-۱۷۶۸) که هر دو در زمان‌های مختلف وزیر بودند، به ذهن نویسنده خطور کرده‌اند. (م)

۲. نخستین برخورد بین شبه نظامیان آمریکایی و نیروهای بریتانیایی در نوزدهم آوریل ۱۷۷۵ در لکسینگتن

رخ داد. (م)

بریتانیای کبیر؛ تنها تفاوت بین طرفین دعوا، روش رسیدن به اتحاد بود، یکی زور را پیشنهاد می‌کرد و دیگری دوستی را. اما تا به حال چنین پیش آمده که روش اولی موفق نبوده و روش دوم هم تأثیر خود را از دست داده است.

درباره مزایای آشتی که رویایی دلپذیر به نظر می‌رسد، بحث و سخن بسیار گفته شده و هیچ تغییری در وضعیت ما به جای نگذاشته است. آشتی راه حل درستی نیست و باید آن طرف قضیه را بررسی کنیم و درباره خسارات مادی‌ایی که این مستعمرات متحمل می‌شوند و همیشه هم به خاطر اتصال و وابستگی به بریتانیای کبیر متحمل خواهند شد، دقت کنیم. برای بررسی و بازبینی آن اتصال و وابستگی، بر اساس اصول طبیعی و عقل سلیم عمل کنیم، تا بفهمیم که اگر جدا شویم به چه باید اعتماد و اتکا داشته باشیم و اگر وابسته بمانیم، چه وقایعی انتظار ما را می‌کشند.

از عده‌ای شنیده‌ام: "آمریکا همانطور که در اتصال با بریتانیای کبیر بالیده و رونق یافته است، در آینده نیز همین اتصال به نیکبختی آن خواهد انجامید و همین حالت باقی خواهد ماند." از این بیشتر سفسطه نمی‌توان کرد. ما نیز می‌توانیم ادعا کنیم که چون کودکی با شیر مادر رشد کرده، دیگر لازم نیست گوشت بخورد؛ یا بیست سال اول زندگی ما باید عین بیست سال دوم باشد. اما حتی نمی‌توان قبول کرد که آمریکا در اتصال با بریتانیا رشد کرده است؛ زیرا اگر هیچ قدرت اروپایی کاری با آمریکا نداشت، احتمالاً رشد و رونق بیشتری هم پیدا می‌کرد. کسب و کاری که سبب ثروتمندی آمریکا شد، مایحتاج اولیه زندگی‌اند و تا خوب خوردن، سنت اروپائیان است بازار این کسب و کار همیشه رونق خواهد داشت. بعضی دیگر می‌گویند بریتانیای کبیر از ما پشتیبانی کرده است. اینکه به ما توجه فراوان داشته حقیقت است و اینکه از

این قاره به هزینه ما دفاع کرده است هم به اعتراف خودش درست است. اما به همان انگیزه، بریتانیا می‌توانست به خاطر تجارت و حفظ تسلط از ترکیه (عثمانی) هم دفاع کند.

افسوس، تعصبات قدیمی سالهاست که ما را همراه کرده‌اند و خرافه‌ها از ما قربانی‌ها گرفته‌اند. ما به پشتیبانی بریتانیای کبیر مباحثات می‌کنیم. غافل از آنکه انگیزه بریتانیا منافع خودش بود نه صرف حفظ اتصال و نمی‌دانستیم که بریتانیا به خاطر خود ما، ما را از گزند دشمنان ما حفظ نمی‌کند، بلکه به خاطر خودش، خود را از گزند دشمنان خودش حفظ می‌کند. بگذارید بریتانیا از پشتیبانی قاره آمریکا دست بکشد، یا این قاره این وابستگی را دور بیندازد، آن وقت خواهید دید که ما با فرانسه و اسپانیای در جنگ با بریتانیا در صلح و صفا خواهیم بود، مصیبت‌های هانور<sup>۱</sup> در سال گذشته باید برای ما درس عبرتی علیه وابستگی به بریتانیا باشد.

اخیراً در پارلمان اظهار شده که مستعمرات با هم رابطه‌ای ندارند بلکه فقط از طریق کشور مادر با هم رابطه برقرار می‌کنند. یعنی پنسیلوانیا و جرسی و بقیه مهاجرنشین‌ها<sup>۲</sup> از طریق انگلیس با هم رابطه‌ی خواهری دارند.<sup>۳</sup> این به طور حتم برای اثبات دوستی راهی غیر مستقیم است و البته نزدیک‌ترین و آسانترین راه برای اثبات دشمنی.

فرانسه و اسپانیا با ما بعنوان آمریکائیان هرگز دشمن نبوده‌اند و احتمالاً نخواهند بود، بلکه با ما بعنوان رعایای بریتانیای کبیر دشمن هستند.

۱. اشاره به جنگ هفت ساله‌ای که از ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳ فردریک دوم، امپراتور پروس علیه اتریش با روسیه و فرانسه انجام داد و در حین این جنگ، هانور از غارت فرانسویان خسارات مالی فراوانی دید. (م)  
 ۲. آن موقع هنوز این مناطق ایالت نبودند. (م)  
 ۳. این استدلال در هنگام بحث الغاء قانون تمبر در پارلمان انگلستان طرح شد. (م)

عده‌ای می‌گویند که بالاخره بریتانیا، کشور مادر است. اگر چنین باشد پس رفتار این مادر ننگ آورتر است. حتی حیوانات درنده هم فرزندان خود را نمی‌خورند و آدم‌های وحشی هم علیه خانواده خود نمی‌جنگند. و اگر مادری بریتانیا ادعایی درست باشد، مایه ننگ چنین مادری است. اما چنین ادعایی درست نیست، یا فقط بخشی از آن درست است. واژه کشور مادر یا والد را شاه و طفیلی‌های او شوروانه و به پیروی از پاپ اعظم به کار گرفته‌اند تا بر اذهان ساده لوح و ضعیف ما مسلط شوند اروپا و نه انگلیس، سرزمین مادر آمریکاست. این جهان جدید (آمریکا) پناهگاهی برای همه عاشقان تحت تعقیب آزادی‌های مدنی و مذهبی بوده که از هر گوشه اروپا اینجا به پناه آمده‌اند. این پناه جویان از آغوش مادری مهربان نگریخته‌اند بلکه از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌اند و سببیت آن غول آنها را به آمریکا فراری داده است. این حقیقت است که همان انگلیس جباری که اولین مهاجران را از موطن خود بیرون راند اخلاف آنان را رها نمی‌کند و دست از سر آنها بر نمی‌دارد.

در این بخش بزرگ از ربع مسکون، ما محدوده‌های سیصد و شصت مایل مربعی (مساحت انگلیس) را فراموش می‌کنیم و در مقیاسی بزرگ به دوستی می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم؛ ما با مسیحیان اروپایی عقد اخوت می‌بندیم. دلپذیر است که مشاهده کنیم به تدریج با افزایش آشنایی ما با جهان، از تعصبات محلی ما کاسته می‌شود. آدمی که در شهرستانی شامل چند محله در انگلیس به دنیا می‌آید، طبیعتاً با اکثر هم محله‌ای‌های خود حشر و نشر دارد (زیرا در بسیاری از موارد منافع مشترکی با آنها دارد) و خود را با نام هم محلی یا همسایه از دیگران متمایز می‌کند. اگر این آدم هم محلی خود را در چند مایلی خانه‌اش ببیند، دیگر به فکر خیابان یا کوچه باریک محله خود نیست، و با او با



نام هم‌شهری سلام و علیک می‌کند؛ اگر همین آدم از استان خود خارج شود و با همان فرد دیدار کند، او دیگر تقسیمات کوچک خیابان، محله، شهرستان و شهر را فراموش می‌کند و او را هم‌وطن خطاب می‌کند. اکنون اگر سفری به خارجه بکنند و در فرانسه یا هر بخش دیگری از اروپا با هم معاشرت کنند از هم بعنوان آدم‌های انگلیسی یاد می‌کنند. و بنا به همین دلائل، اروپائیان که در آمریکا یا هر جای دیگر این ربع مسکون با یکدیگر دیدار می‌کنند، هم‌وطن هم هستند، زیرا انگلیس، هلند، آلمان یا سوئد، در مقایسه با کل جهان، در مقیاس بزرگتر در همان جایگاهی قرار دارند که خیابان‌ها، شهرستان‌ها یا استان‌ها در مقیاس کوچکتر. این تقسیمات برای اذهانی که در مقیاس قاره‌ای می‌اندیشند بسیار حقیر هستند. فقط یک سوم از ساکنان این استان، انگلیسی تبار هستند. بنابراین قویاً با عبارت کشور مادر یا والد که برای انگلیس به کار می‌برند مخالفم، چرا که آن را کذب محض، خودخواهانه و تنگ‌نظرانه می‌دانم.

اما اگر تازه بپذیریم که همه ما انگلیسی تباریم چه فرقی می‌کند؟ هیچی بریتانیا، دشمن علنی است و بر هر نام و عنوان دیگری خط بطلان می‌کشد: و اگر بگوییم آشتی وظیفه ماست، واقعاً حرف مسخره‌ای زده‌ایم. سر سلسله پادشاهی فعلی انگلیس (ویلیام فاتح) فرانسوی بود و نیمی از اشراف انگلستان اخلاف همان کشورند. بنابراین اگر آن استدلال مسخره درست باشد، فرانسه باید بر انگلیس حکومت کند.

در باب اتحاد مقتدر بریتانیا و مستعمرات بسیار داد سخن داده‌اند، که اگر آنها با هم متحد باشند، آنگاه در جهان هَلْ مَنْ مبارز می‌طلبند.

البته این فرضی محال بیش نیست. سرنوشت جنگ نامشخص است و تازه

این اتحاد بی‌معناست. زیرا که قاره آمریکا هرگز برای حمایت از ارتش‌های بریتانیا در آسیا، آفریقا یا اروپا، خود را از ساکنانش تهی نخواهد کرد.

وانگهی، چه فایده‌ای دارد که در جهان هَلْ مَنْ مبارز بطلبیم؟ نقشه ما بازرگانی و داد و ستد با جهان است و اگر آن را خوب انجام دهیم، صلح و دوستی همه اروپا را نصیب خود می‌کنیم، چرا که منافع همه اروپا اقتضا می‌کند که آمریکا بندر آزاد<sup>۱</sup> باشد. داد و ستد بازرگانی همیشه پشتیبان آمریکاست و به دلیل آنکه طلا و نقره ندارد از گزند اشغالگران در امان است.

من با طرفداران پروپا قرص آشتی با انگلیس جدل می‌کنم. آنها می‌خواهند نشان دهند که متصل ماندن این قاره به انگلیس یک مزیت است من تکرار می‌کنم که این اتصال حتی یک مزیت هم ندارد. ذرت مادر هر بازاری در اروپا به فروش می‌رود و کالاهای وارداتی ما هم از هر کجا که بخواهیم قابل خرید است. اما آسیب و ضررهای ناشی از اتصال به انگلیس بی‌شمارند و رسالت ما نسبت به بشریت و نسبت به خودمان حکم می‌کند که این اتصال را بگسلیم. زیرا هر نوع تسلیم یا وابستگی به بریتانیای کبیر، در جهت درگیر کردن این قاره در جنگ‌ها و نزاع‌های اروپاست؛ و ما را در مصاف و در مقابل ملل مختلف قرار می‌دهد که اگر این اتصال و وابستگی نباشد، آن ملل دوست ما خواهند بود و ما علیه آنها هیچ گله و شکایتی نداریم چرا که اروپا بازار تجاری ماست، ما نباید طرف هیچ یک از بخش‌های اروپا را بگیریم منافع واقعی آمریکا حکم می‌کند که در مشاجرات و جر و بحث‌های اروپا شرکت نکند، که

۱. پین خواهان آزادی صادرات و واردات برای بازرگانان است. طبق قوانین دریانوردی انگلستان که در فاصله ۱۶۵۱ تا ۱۶۷۳ به تصویب رسیده بودند، بازرگانان مستعمرات (مهاجرنشینان) فقط مجاز به صادرات به انگلستان و آنهم با کشتی انگلیسی بودند و اگر می‌خواستند به کشور دیگری صادر کنند باید مالیات می‌پرداختند. (م)

با وابستگی به بریتانیا نمی‌تواند هم نکند. بریتانیا، آمریکا را پاره سنگ ترازوی سیاست خود کرده است.

انباشت پادشاهی‌های مختلف در اروپا به قدری است که صلح در آن قاره دیری نمی‌پاید و هرگاه جنگی بین انگلیس و هر قدرت خارجی دیگر رخ دهد، اقتصاد آمریکا، بدلیل اتصال آن با بریتانیا رو به ویرانی می‌رود. جنگ بعدی ممکن است مانند آخرین جنگ نباشد و اگر نباشد طرفداران امروز آشتی با بریتانیا، آن موقع خواهان جدایی خواهند شد، زیرا در آن صورت آمریکای بی‌طرف ایمنی بیشتر دارد. زمین و زمان بر جدایی آمریکا از بریتانیا گواهی می‌دهند. خون کشته شدگان، و صدای نالان طبیعت له جدائی می‌خواند. زمان جدائی از بریتانیا فرا رسیده است.

حتی فاصله‌ای که خداوند متعال بین آمریکا و انگلیس قرار داده، گواه قوی و مستدلی است که مشیت خداوندی هرگز نمی‌خواست که یکی بر آن دیگری مسلط شود.

حتی زمان کشف قاره آمریکا و شیوه‌ای که مردم در آن ساکن شدند، مؤید استدلال ماست. اصلاحات دینی پس از کشف آمریکا آغاز شد گویا، خداوند متعال از سر عنایت و لطف قصد داشت قبلاً مأمنی برای آزار دیدگان آینده مهیا کند تا هنگامی که وطن نه امن بود و نه مهربان، به آنجا بگریزند.

شیوه اقتدار و تسلط بریتانیای کبیر بر این قاره به نحوی است که دیر یا زود باید به پایان برسد. و آدم عاقل، در چنین اوضاع و اقعاً دردناکی، با آینده‌نگری در می‌یابد که آنچه او «نظام حکومتی» می‌نامد صرفاً نظامی مستعجل است. ما بعنوان پدر و مادر شادمان نیستیم که دریابیم که این حکومت آنقدر دوام نمی‌آورد که بتوانیم چیزی برای آیندگان به ارث بگذاریم: و بنا بر همین

استدلال ساده، ما ضمن مقروض ساختن نسل آینده، باید کاری هم برای آن نسل بکنیم. در غیر این صورت سرمایه نسل آینده را حیف و میل کرده‌ایم. برای آنکه مسیر رسالت و وظیفه خود را کشف کنیم، باید بچه‌های خود را بالای دستان نگهداریم و از منظر آنان چند سالی پس از امروز را نگاه کنیم؛ از آن منظر، دورنمایی خواهیم داشت که دیگر ترس‌ها و تعصبات فعلی تحت الشعاع قرار خواهند گرفت.

هرچند از توهین غیر ضروری قویاً اجتناب می‌کنم اما بر این باورم که همه کسانی که طرفدار فکر آشتی‌اند، به شرح زیر قابل دسته بندی هستند: افراد ذینفع، کسانی که نباید به آنها اعتماد کرد؛ ضعیف‌العقل‌ها که نمی‌توانند بفهمند؛ متعصبان که نخواهند فهمید؛ و مجموعه‌ای از انسان‌های کوتاه بین که به جهان اروپایی بیش از آنچه که سزاوار است ارج می‌نهند و این آخرین دسته از مردم با این قضاوت نادرست، بیش از سه دسته قبلی برای این قاره مصیبت به بار می‌آورند.

بسیاری از مردم آنقدر خوشبخت‌اند که دور از صحنه‌های اندوهناک زندگی کنند، اهریمن به حد کافی به در خانه‌های آنها نزدیک نشده است تا بختکی را حس کنند که بر همه دارایی، هست و نیست آمریکا فرو آمده است. بگذارید با بال‌های تخیل برای چند لحظه به بوستن<sup>۱</sup> پرواز کنیم. بوستن محل مصیبت زده‌ای است که ما را سر عقل می‌آورد و به ما می‌آموزد تا قدرتی را پس بزنیم که نمی‌توانیم به آن اعتماد داشته باشیم. ساکنان آن شهر بدبخت که تا

۱. مقادیر زیادی از چای وارد شده از انگلستان بدست اهالی بوستن به سال ۱۷۷۴ نابود شد و آن حادثه به "مهمانی چای بوستن" معروف شد. از آن پس انگلستان قوانین سختی برای تنبیه مستعمرات در آمریکا وضع کرد و آزادی عمل آنها را محدودتر نمود.

همین چند ماه پیش در رفاه و آسایش بودند، اکنون چاره‌ای جز ماندن و گرسنگی کشیدن و یا بیرون آمدن و گدایی کردن ندارند. اگر در شهر بمانند آتش دوستان خودشان به آنها گزند می‌رساند و اگر شهر را ترک کنند، سربازان غارتشان می‌کنند.<sup>۱</sup>

در اوضاع و احوال فعلی، آنها زندانی اند بی آنکه امید آزادی داشته باشند، و در حمله‌ای که برای کمک به آنها بشود، آنها را در معرض خشم هر دو طرف جنگ قرار می‌دهد.

آدم‌های منفعل به حمله‌های بریتانیا به چشم امید نگاه می‌کنند و هنوز هم منتظر بهترین حالت‌ها هستند و دلشان می‌خواهد فریاد بزنند: "آهای انگلیسی‌ها بیاید باز هم باهم دوست باشیم." به احساسات و روحیه انسانی توجه کنیم. فکر آشتی را به محک سرشت انسان بزنید و آن وقت به من پاسخ دهید، آیا می‌توانید به قدرتی که زندگی شما را به آتش کشید باز هم مهر بورزید، افتخار کنید و وفادارانه خدمت کنید؟

اگر چنین کارهایی نمی‌توانید بکنید پس خودتان را گول می‌زنید، و با این تعلل آیندگان خود را به نابودی می‌کشانید. اتصال آینده شما به بریتانیایی که نه می‌توانید به آن مهر بورزید و نه به آن افتخار کنید، از سر اجبار و غیر طبیعی خواهد بود و چون بنا به مصلحت حال شکل گرفته، گرفتاری‌ها، اندکی بعد مصیبت بارتر از قبل بروز خواهد کرد. اما اگر بگوئید که با این همه می‌توانید از این جفاهای بریتانیا در گذرید، آن وقت من باید بپرسم که "آیا خانه‌تان آتش گرفته است؟ آیا در برابر چشمانتان، دارایی‌تان نیست و نابود شده است؟ آیا

۱. سربازان بریتانیا از ماه آوریل ۱۷۷۵ بوستن را محاصره کردند و نبرد بانکرهیل در هفدهم ژوئن ۱۷۷۵ رخ داد.

زن و فرزندانان محروم از داشتن جایی برای خواب نشده‌اند؟ آیا نان روزانه آنها از بین نرفته است؟ آیا مادر یا پدر و یا فرزندان را آنها (انگلیسی‌ها) کشته‌اند؟ و خودتان خانه خراب و مصیبت زده باقی نمانده‌اید؟

اگر این بلاها بر سر شما نیامده است، پس شما نمی‌توانید داور خوبی باشید. و اگر این بلاها را تجربه کرده‌اید و باز هم با آن جنایتکاران دست می‌دهید، دیگر سزاوار نام شوهر، پدر، دوست یا عاشق و یا هر مقام و منصب دیگری نیستید زیرا بز دل هستید و روح یک انگل و خبرچین را دارید.

هیچ اغراق یا شوراندن در کار نیست، این دلائل را با سرشت آدمی بسنجید که اگر این احساسات و عواطف از ما گرفته شود دیگر قادر به انجام وظایف اجتماعی نیستیم و یا نمی‌توانیم از مواهب و زیبایی‌های زندگی لذت ببریم. قصد ندارم برای برانگیختن حس انتقام، وحشت بیافرینم، بلکه نیت من بیداری ما از خواب‌گران غیر انسانی است و اینکه بتوانیم هدفی مشخص را دنبال کنیم. اگر تعلل و بزدلی آمریکا باعث شکستش نشود، بریتانیا و اروپا نخواهند توانست این قاره را فتح کنند و شکست دهند. اگر این زمستان را به درستی به کار گیریم، ارزش یک قرن را دارد و اگر از آن غافل شویم یا آن را از دست بدهیم، تمام قاره در این مصیبت سهیم می‌گردد و دیگر هر گونه مجازات و مکافات سزاوار کسی است که در هر کجا و به هر وسیله‌ای از چنین فصل‌گرانها و مفیدی استفاده نکند.

برای خرد آدمی، برای نظم عمومی اشیاء و امور و برای همه نمونه‌های تاریخی اعصار گذشته مهوع است که فکر کنیم این قاره پهناور باز هم می‌تواند زیر مهمیز قدرت خارجی و فراسرزمینی باشد. حتی خون آشام‌ترین فرد در بریتانیا هم چنین فکری نمی‌کند.

گستره خرد انسانی، در حال حاضر، به کمتر از جدائی رضایت نمی دهد که این خود دست کم یک سال به این قاره امنیت می دهد. آشتی یک رویای کاذب بود. طبیعت آن اتصال را طرد می کند و علم و دانش جایی برای آن نمی شناسد. زیرا همان طور که میلتون خردمندانه بیان می کند: "جایی که زخم های مهلک نفرت تا چنین ژرفایی رسوخ کرده است، هرگز آشتی حقیقی نخواهد رست"<sup>۱</sup> تا کنون هر روش مسالمت جویانه برای دست یابی به صلح نامؤثر بوده است. دعاها و مستجاب نشده است و فقط ما را متقاعد کرده که هیچ چیزی بیش از عرض حال و التماس های مکرر، خودبینی و لجاجت را در پادشاهان تقویت نمی کند - و همین التماس ها بود که پادشاهان اروپا را به مستبدان و حاکمان مطلق بدل کرد: پادشاهان دانمارک و سوئد گواه ادعای من هستند.

بنابراین، از آنجائیکه هیچ چیز جز نبرد کارساز نیست. به خاطر خدا بیائید به نبرد برای جدایی نهایی پیردازیم و نسل آینده را به صرف آنکه پدر و مادر آنهایم، به دست جنایتکاران و خون ریزان نسپریم.

اینکه بگوییم انگلیسی ها دیگر بلایی بر سر ما نمی آورند خیالی باطل است. ما همین فکر باطل را در زمان الغاء قانون تمبر<sup>۲</sup> داشتیم، اما یک یا دو سال بعد دیدیم که فریب خوردیم. خود من هم از جمله فریب خوردگان بودم. ما بیهوده گمان می کردیم که ملل یکبار شکست خورده بار دیگر نبرد را از سر نمی گیرند.

از دیدگاه شیوه حکومت، اجرای عدالت در این قاره در ید قدرت بریتانیا

1. Paradise Lost 'IV' 98-99.

۲. در ۱۷۶۵ پارلمان بریتانیا قانون تمبر را تصویب کرد که به موجب آن تمامی روزنامه ها، جزوات، اسناد قانونی و رسمی و از این قبیل می بایست مالیات تمبر می پرداختند این برای مهاجران در قاره آمریکا بسیار گران می آمد. (م)

نیست: یعنی کسب و کار این قاره به زودی به قدری رونق می‌یابد و پیچیده می‌شود که قدرتی آنهمه دور و اینقدر غافل از ما نمی‌تواند بر ما به نحوی معقول حکومت کند. زیرا اگر نتوانند قاره ما را فتح کنند، نمی‌توانند بر ما حکومت کنند. ما همیشه از فاصله سه تا چهار هزار مایلی با ارسال گزارش یا عرض حالی که چهار یا پنج ماه هم باید منتظر پاسخ آنها باشیم، اداره می‌شویم. وانگهی، هنگامی که پاسخ را دریافت می‌کنیم پنج یا شش ماه طول می‌کشد تا تفسیر آن بدست ما برسد و چند سالی هم پس از آن پی خواهیم برد که اصل پاسخ احمقانه و کودکانه بود.

زمانی بود که این شیوه حکومت درست بود و اکنون زمان آن فرار سیده که این شیوه متوقف گردد.

جزایر کوچک نمی‌توانند از خود حفاظت کنند و مکان مناسبی هستند که پادشاهی‌ها آنها را تحت کنف حمایت خود بگیرند.

اما بسیار مسخره و بی‌معنی است که گمان کنیم جزیره‌ای بر قاره‌ای برای همیشه حکومت کند. طبیعت هرگز قمری را بزرگتر از سیاره آن نمی‌آفریند و اندازه کوچک جزیره انگلیس و بزرگی قاره آمریکا خلاف نظم عمومی طبیعت است. بدیهی است که این دو متعلق به دو منظومه مختلف هستند. یعنی انگلیس به منظومه اروپا تعلق دارد و آمریکا به خودش.

انگیزه غرور، غرض شخصی، یا بیزاری مرا و نمی‌دارد تا از عقیده جدایی و استقلال جانبداری کنم. من آشکارا، به نحوی اثباتی، آگاهانه و از روی وجدان متقاعد شده‌ام که نفع واقعی این قاره در همین استقلال است و هر چیزی کمتر از استقلال صرفاً سر هم بندی است و هیچ لطف ماندگاری ندارد - یعنی شمشیر را به کف دست فرزندانمان و می‌گذاریم و درست زمانی عقب



می‌نشینیم که اگر اندکی و فقط اندکی بیشتر تلاش بکنیم این قاره را به شکوه زمین بدل می‌سازیم.

همانطور که تاکنون بریتانیا کمترین تمایل را برای سازش بروز نداده است، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که هیچ شرط در خور پذیرش این قاره از سوی آنها ارائه نخواهد شد و راه حلی که با خون و سرمایه‌ای که ما تاکنون باخته‌ایم هم سنگ باشد پیشنهاد نخواهد شد.

همیشه باید هدفی که برای آن مبارزه می‌کنیم با بهایی که برای آن می‌پردازیم متناسب باشد.

برکناری ژنرال فردریک نورث<sup>۱</sup> یا کل گروه نظامی حاکم به میلیون‌ها دلاری که ما صرف می‌کنیم نمی‌ارزد. توقف موقت داد و ستد هم گرفتاری است زیرا در آن صورت اگر قوانینی که از آنها شکایت داریم، ملغی اعلام شوند، ما متضرر می‌شویم؛ اگر هر آدم باید یک سرباز باشد، دیگر به نفع ما نیست که با چنین بها و هزینه‌ای فقط علیه یک گماشته نفرت‌انگیز بریتانیا در اینجا بجنگیم. ما برای الغاء قوانین تحمیلی بریتانیا بهای بسیار گزافی می‌پردازیم. زیرا اگر کل هدف ما از جنگ با بریتانیا همین باشد. دیوانگی است که بهای نبرد بانکر-هیل<sup>۲</sup> را صرفاً برای قانونی بپردازیم و یا با آن زمین را بدست آوریم. همانطور که همیشه اندیشیده‌ام، استقلال، رخدادی است که دیر یا زود فرامی‌رسد و با توجه به سرعت بلوغ این قاره، دیگر استقلال خیلی بعید نیست.

۱. لرد فردریک نورث نخست وزیر بریتانیا در اکثر سال‌های انقلاب آمریکا بود. بسیاری از آمریکائیان طبعاً فکر می‌کردند که برکناری لرد نورث که آلت دست شاه بود، به پایان ظلم می‌انجامد که البته چنین نشد. (م)  
 ۲. تپه‌ای در چارلستون، واقع در ماساچوست که در نزدیک آن نخستین نبرد مهم انقلاب آمریکا در هفدهم ژوئن ۱۷۷۵ رخ داد. بریتانیا نبرد را در میدان نبرد برد اما خسارات و تلفات بسیاری را متحمل شد. (م)

بنابراین در هنگام بروز خصومت‌ها، نمی‌ارزید که بر سر موضوعی اختلاف داشته باشیم که زمان عاقبت آن را حل و فصل می‌کرد، مگر آنکه با جدیت تمام تا آخر ماجرا پیش می‌رفتیم؛ درست مثل اینکه برای یک دعوای حقوقی کوچک بر سر تخلفات مالک مستاجری، کل آن ملک را از دست بدهیم.

پیش از حادثه شوم<sup>۱</sup> نوزدهم آوریل ۱۷۷۵، هیچ کس بیش از من طرفدار آشتی نبود، اما همین که حادثه آن روز بر ملا شد، من دیگر آن فرعون بدعتی سنگ دل انگلستان<sup>۲</sup> را برای همیشه طرد کردم و از آن رذل مفلوک که خود را پدر مردم لقب می‌دهد، بیزار شدم. رذلی که با آهن دلی صدای ناله مردم را می‌شنود و با وجود خونی که بر روح او مستولی است، با خاطری جمع و آسوده می‌خوابد.

اما اگر اختلافات به آشتی ختم شود عاقبت این آشتی چه خواهد شد؟ پاسخ می‌دهم که خرابی قاره آمریکا و این هم دلائل من:

اولاً: قوای اداره کننده هنوز در دستان پادشاه است و همچنان حق و توی خود را بر کل قوه مقننه این قاره خواهد داشت. و همانطور که او خود را دشمن قسم خورده آزادی نشان داده و میل شدیدی برای قدرت مطلقه را در خود کشف کرده، فرد مناسبی برای گفتن این جمله به این مستعمرات است: "شما قانونی وضع نخواهید کرد مگر آنچه که من بپسندم" و آیا در آمریکا فرد آنقدر جاهل هست که نداند بر طبق آنچه که نظام حکومتی فعلی می‌نامیم، این قاره حق وضع قانون ندارد مگر آنکه پادشاه اجازه دهد. و آیا انسان بی‌خردی هست که

۱. قتل عام لکزینگتن (Lexington)

۲. اشاره به جورج سوم است که از ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰ سلطنت کرد. (م)

نفهمد (با توجه به آنچه رخ داده است) پادشاه اجازه وضع قانون نخواهد داد مگر مناسب اهداف او باشد. در واقع با همین خواست وضع قانون در آمریکا خود را برده کرده‌ایم، درست همانطور که با قبول وضع قانون برای ما در انگلیس، برده شده‌ایم. پس از برقراری آشتی (این اصطلاح رایج است) آیا شکی می‌ماند که کل قدرت پادشاه اعمال می‌گردد تا این قاره را تا حد امکان حقیر و زبون نگاه دارد؟ در آن صورت به جای آنکه به پیش برویم به عقب می‌رویم و یا دائماً در نزاع خواهیم بود و یا به نحو مسخره‌ای عرض حال ارسال خواهیم کرد. ما از هم اکنون بزرگتر و قوی‌تر از آن حدی هستیم که پادشاه میل دارد ما باشیم و آیا از این پس او نخواهد کوشید تا ما را ضعیف‌تر کند؟ به طور خلاصه، آیا قدرتی که به رفاه و سعادت ما رشک می‌برد، برای حکومت بر ما شایستگی دارد؟ هر کسی که به این پرسش پاسخ "خیر" بدهد، مستقل است؛ زیرا استقلال به این معناست که یا ما قوانین خود را وضع کنیم و یا اینکه پادشاه بزرگترین دشمن این قاره این کار را بکند و یا این حق را داشته باشد که به ما بگوید: "به جز قوانینی که من می‌خواهم، قوانینی در کار نخواهد بود"

اما شاید بگوئید که پادشاه در انگلستان حق لغو قوانین را دارد و مردم آنجا بدون رضایت او قوانینی وضع نمی‌کنند. طبق عرف و قوانین قابل قبول، مسخره است که جوانی با بیست و یک سال سن (که اغلب پیش می‌آید) به چندین میلیون نفر از مردم مسن‌تر و عاقل‌تر از خودش بگوید "این و یا آن قانون شما را قدغن می‌کنم".

در اینجا دیگر از دادن پاسخی به این نظر پادشاه امتناع می‌کنم، هر چند هرگز از برملا کردن مزخرف بودن چنین نظری دست بر نمی‌دارم. و تنها جواب این است که انگلستان مقر پادشاه است و آمریکا نیست و این وضع را

بسیار متفاوت می‌کند. حق پادشاه برای لغو قوانین در آمریکا ده برابر خطرناک‌تر و شوم‌تر از انگلستان است، زیرا پادشاه در انگلستان به ندرت لایحه‌ای قانونی مقوم بنیه حکومت و قدرت دفاعی را رد می‌کند اما در آمریکا هرگز اجازه نمی‌دهد چنین لایحه‌ای تصویب شود.

در نظام سیاست انگلستان، آمریکا در مرتبه ثانویه قرار دارد. انگلستان تا جایی خیر و خوبی این کشور (آمریکا) را می‌خواهد که به نفع خودش باشد. بنابراین منافع انگلستان آن را و می‌دارد تا به هر طریقی که باشد رشد ما را مهار کند تا از خودش پیشی نگیریم و یا حداقل در رشد ما اختلال ایجاد کند. با توجه به حوادثی که رخ داده است، تحت چنین حکومت دست دومی! چه حکومت فلک زده‌ای در آمریکا خواهیم داشت! آدم‌ها با تغییر نام از دشمن به دوست بدل نمی‌شوند. و برای آنکه نشان دهم که آشتی در حال حاضر فکر خطرناکی است، من شهادت می‌دهم که پادشاه در این زمان برای ابقاء حکومت خودش در همه نقاط به غیر از پایتخت سیاست الغاء قوانین را پیش گرفته است. او قصد دارد که با این ترفند، در دراز مدت کاری را بکند که در کوتاه مدت به زور و ضرب نمی‌تواند بکند.

دوماً، بهترین شرایطی که ما می‌توانیم بدست آوریم، به غیر از چاره‌ای موقتی یا نوعی حکومت قیّم که آن هم تا عقل رس شدن مهاجرنشین‌ها نخواهد پائید، نخواهد بود. پس، وضع عمومی و رشته امور، موقت مستعجل و بی‌آینده خواهد بود. مهاجران ثروتمند ترجیح می‌دهند به کشوری بیابند که حکومتش به نحی بسته نباشد و کشور هر روز در لبه پرتگاه آشوب و اغتشاش تلو تلو نخورد، و تعدادی از ساکنان فعلی آمریکا هم از این فرصت بهره می‌برند و اموالشان را بر می‌چینند و از این قاره می‌روند.

اما قوی‌ترین استدلال این است که هیچ چیز به جز استقلال، یعنی شکل قاره‌ای حکومت نمی‌تواند صلح این قاره را حفظ کند و آن را از گزند جنگ‌های داخلی در امان دارد. من از آشتی با بریتانیا در حال حاضر وحشت دارم و بسیار محتمل است در جایی شورش در پی آن رخ دهد و پیامد آن به مراتب مهلک‌تر از همه خباثت‌های بریتانیا خواهد بود. وحشی‌گری بریتانیا تا همین جا هم خرابی به بار آورده است. (و هزاران نفر دیگر هم احتمالاً همین سرنوشت را تحمل خواهند کرد).

آن رنج دیدگان و خانه خرابان با ما که آسیبی ندیده‌ایم احساسشان متفاوت است. همه آنچه که آنها اکنون دارند. آزادی است و آنچه که قبلاً از آن بهره داشتند در خدمت آزادی فدا می‌شود و اگر دیگر چیزی برای باختن نداشته باشند، تسلیم در برابر بریتانیا را طرد می‌کنند. وانگهی، حالت روحی عمومی مهاجرنشین‌ها نسبت به حکومت بریتانیا مانند جوانی است که تقریباً با روزگار خود بیگانه است و کمتر کسی به او اهمیت می‌دهد. و حکومتی که نمی‌تواند صلح را حفظ کند، دیگر حکومت نیست و در آن صورت ما برای هیچ پولمان را تلف می‌کنیم و می‌پرسیم که اگر همان روز پس از آشتی، شورشی داخلی آغاز شد، بریتانیا که قدرتش تماماً روی کاغذ است و بس چه می‌تواند بکند. از بعضی‌ها که بسیاری از آنها به نظرم فکر نکرده حرف می‌زنند، شنیده‌ام که در هراس هستند مبدا استقلال جنگ داخلی ایجاد کند. اما بندرت پیش می‌آید که افکار اولیه ما درست از آب در آید و این از همین موارد است زیرا ترس از اتصال سر هم بندی شده (با بریتانیا) ده برابر بیشتر از استقلال است. من خودم را جای خسارت دیدگان می‌گذارم، و اگر مرا از خانه و کاشانه‌ام بیرون کرده، اموال را نابود و وضع معیشت و زندگی ام را خراب

کرده بودند، آن وقت من پس از این همه صدمات، هرگز نمی توانستم فکر آستی را به ذهنم راه دهم و خودم را نسبت به آن متعهد بدانم.

مهاجرنشین ها از خود روحیه فرمانبرداری و اطاعت از نظم در حکومت قاره ای را بروز داده اند به حدی که هر فرد معقولی را نسبت به فکر استقلال خشنود و آسوده خاطر می سازد. هیچ کس نمی تواند برای ترس های کودکانه و مسخره نظیر اینکه در صورت استقلال یک مهاجرنشین می کوشد بر مهاجرنشین دیگر برتری یابد، کمترین توجیه را بیابد.

در جائی که تمایزی وجود ندارد، برتری هم در کار نیست، برابری کامل هیچ و سوسه ای برای برتری جوئی باقی نمی گذارد. همه جمهوری های اروپا در صلح بسر می برند (شاید بتوانیم بگوئیم که همیشه در صلح بوده اند). هلند و سوئیس بدون جنگ داخلی و خارجی هستند. حقیقت این است که حکومت های پادشاهی مدت درازی در آرامش بسر نمی برند. وجود تاج و تخت اراذل و اوباش وطنی را و سوسه می کند تا برای دستیابی به آنها بخت آزمایی کنند؛ و آن تبختر و کبری که ملازم اقتدار پادشاهی است به درگیری با قدرت های خارجی می انجامد و در مواردی که حکومتی جمهوری بر اساس اصول طبیعی تری بر پا می شود، از اشتباه پادشاه می تواند سود ببرد.

اگر درباره استقلال علتی واقعی برای ترس وجود داشته باشد، آن به دلیل نبود نقشه ای است که تا کنون طراحی نشده است و از این رو آدم ها گشایشی نمی یابند - پس برای آنکه روزنه ای به استقلال باز کنم، پندهای زیر را پیش کش می کنم؛ در عین حال فروتنانه اظهار می کنم که هیچ گونه ادعایی نسبت به این پندها ندارم جز آنکه شاید وسیله ای برای رسیدن به چیزی بهتر باشند. اگر می توانستیم افکار پراکنده افراد را جمع بیاوریم، به دفعات دست

مایه‌ای برای آدم‌های خردمند و توانا فراهم می‌شد تا آنها را به شیوه‌ای مفیدتر پیورانند.

فرض کنیم مجالس فقط با یک رئیس سالانه تشکیل شود. نمایندگی عادلانه‌تر. این نمایندگان فقط به امور داخلی می‌پردازند و تحت اقتدار کنگره قاره‌ای قرار دارند.

فرض کنیم که هر مهاجرنشین به شش، هشت یا ده بخش مناسب تقسیم گردد و هر بخش تعداد مناسبی نماینده به کنگره بفرستد. به نحوی که هر مهاجرنشین حداقل سی نماینده داشته باشد. در آن صورت کل نمایندگان کنگره حداقل ۳۹۰ نفر خواهد بود. هر کنگره به روش زیر تشکیل جلسه می‌دهد و رئیس خود را انتخاب می‌کند: هنگامی که نمایندگان گرد هم می‌آیند، فرض کنیم به قید قرعه از میان سیزده مهاجرنشین یک مهاجرنشین انتخاب می‌شود و آنگاه فرض کنیم که کل اعضاء کنگره (با رای‌گیری) از میان نمایندگان آن مهاجرنشین رئیسی انتخاب می‌کنند. در کنگره بعدی، فرض کنیم که فقط در میان دوازده کنگره برای انتخاب رئیس مهاجرنشین قرعه‌کشی می‌شود، - آن مهاجرنشین که در کنگره قبلی از آن رئیس انتخاب شده بود حذف می‌شود - و به این ترتیب ادامه می‌دهیم تا کل سیزده مهاجرنشین به طور گردشی در کنگره رئیس داشته باشند. و برای آنکه قانونی به تصویب نرسد مگر آنکه به حد رضایت بخشی عادلانه باشد، اکثریت آراء را سه پنجم آراء کنگره تعریف می‌کنیم. - کسی که در تحت چنین حکومت عادلانه‌ای علم عصیان بر دارد، باید در شورش با شیطان متحد شده باشد.

اما نکته‌ای ظریف و خاص وجود دارد و آن این است که از چه کسی یا به چه شیوه‌ای این کار را آغاز کنیم که به نظر معقول‌ترین و به سامان‌ترین بیاید.

نقطه آغاز می‌تواند تشکیل اجتماعی واسطه بین حکومت کنندگان و حکومت شوندگان باشد، یعنی بین مردم و کنگره. فرض کنیم کنفرانسی قاره‌ای بعنوان تشکیلاتی حد واسطه به شیوه و هدف زیر برگزار شود:

کمیته‌ای متشکل از بیست و شش عضو کنگره یعنی به ازای هر مهاجرنشین دو نماینده تشکیل گردد. برای هر مجلس محلی یا کنوانسیون ایالتی دو عضو کنگره و پنج نماینده از سوی مردم به طور سیار در هر شهر مرکزی یا شهرستان مرکزی هر ایالت انتخاب گردند. و از سوی کل ایالت هر تعدادی که فکر می‌کنند صلاحیت رای دادن دارند، می‌توانند برای آن هدف در انتخابات شرکت کنند. یا اگر مفیدتر باشد می‌توان نمایندگان را از دو یا سه بخش پر جمعیت ایالات‌ها انتخاب کرد در چنین کنفرانسی که به این ترتیب افراد آن گرد می‌آیند بر اساس دو اصل دانش و قدرت اتحاد به وجود می‌آید.

اعضاء کنگره، مجالس، یا کنوانسیون که در امور ملی تجربه دارند، رایزنان توانا و مفیدی خواهند بود و در کل با اتکاء قدرت مردم، اقتدار واقعاً قانونی را در اختیار خواهند داشت.

هنگامی که اعضاء کنگره جمع می‌گردند، فرض کنیم که کارشان را در چارچوب منشور قاره‌ای یا منشور مهاجرنشین‌های متحده (در پاسخ به آنچه که منشور کبیر انگلیس نامیده می‌شود) سامان بدهند و تعداد و شیوه انتخاب اعضاء کنگره، اعضاء مجالس به علاوه مدت نمایندگی و تعیین حوزه کاری و حقوقی آنها را به عهده بگیرند. (همیشه به یاد داشته باشید که قدرت ماقاره‌ای است نه ایالتی.) تأمین آزادی و حفظ امنیت دارایی برای همه انسان‌ها و مهم‌تر

۱. Mangna Charta که در فارسی به فرمان کبیر معروف است در سال ۱۲۱۵ میلادی به وسیله "جان" پادشاه انگلیس صادر و به موجب آن آزادی فردی و سیاسی به اتباع انگلیس اعطاء شد. (م)



از همه، آزادی پرستش هر دین بر اساس حکم وجدان و سایر مطالب لازم از این قبیل باید در منشور قاره گنجانده شود. بلافاصله پس از آن، کنفرانس مذکور منحل می‌شود و اجتماعات بر اساس منشور اشاره شده انتخاب می‌گردند تا اکنون قانون‌گذار، و حاکم این قاره باشند. که ان‌شالله صلح و نیک‌بختی‌شان پایدار بماند، آمین.

برای هر جمع بشری که از این پس به این قصد یا مقاصد مشابه، نماینده شود، من‌گزیده‌ای از سخنان یک ناظر خردمند حکومت‌ها، دراگوئتی را پیش‌کش می‌کنم. او می‌گوید: "علم سیاستمداران شامل تعیین نقاط حقیقی تلاقی آزادی و سعادت است. آن انسان‌هایی سزاوار سپاس اعصار هستند که وجهی از حکومت را کشف می‌کنند که شامل بیشترین تعداد افراد سعادت‌مند، با کمترین هزینه ملی باشد."<sup>۱</sup>

اما کسی می‌پرسد، که پس پادشاه آمریکا کجاست؟ دوست من، به تو می‌گویم که پادشاه در آمریکا سلطنت می‌کند و بر خلاف پادشاه بریتانیا ویرانی برای بشریت نمی‌آفریند. با این حال می‌توانیم در شکوه و افتخار دنیوی هم از پادشاه بریتانیا عقب‌نمانیم، فرض کنیم که با شکوه و احترام روزی را برای اعلان منشور آمریکا اختصاص دهیم، بی‌ایند این منشور بشری را به جای قانون الهی، کلام خداوند قرار دهیم، بی‌ایند تاجی هم روی این منشور بگذاریم تا جهانیان بدانند که ما هم پادشاهی را تصویب کردیم، منتهی در آمریکا، قانون

۱. مارکوس دو دراگوئتی Marquis de Draganetti به سال ۱۷۳۸ در ابرتسیا سفلی بدنیا آمد. در دانشگاه ناپل کرسی حقوق عمومی را بدست آورد. به خاطر استعداد شگرفش در حقوق چندین بار عضو شورای سیسیل و مدتی رئیس دادگاه تجارت شد و عاقبت هم به مقام ریاست دادگاه سلطنتی رسید. کتاب معروفش در رساله‌ای در باب تقواها و ثواب‌ها به سال ۱۷۶۹ به انگلیسی ترجمه شد و تا مین از همین کتاب نقل کرده است. (م)

پادشاه است. در حکومت‌های مطلقه پادشاه قانون است، بنابراین در کشورهای آزاد قانون باید پادشاه باشد و دیگر هیچ. اما از آنجا که مبدا از این پس از تاج سوء استفاده‌ای بشود، بیائیم آن را در پایان مراسم خرد کنیم و تکه‌های آن را بین مردم که مستحق آن هستند، تقسیم نمائیم.

حکومتی از آن خود ما حق طبیعی ماست. یعنی هنگامی که آدمی درباره بی‌ثباتی امور انسانی می‌اندیشد، متقاعد می‌شود که بسیار عاقلانه‌تر و ایمن‌تر است که به شیوه‌ای سنجیده و از سر شکیبایی، زمانی که توان آن را داریم حکومتی از آن خود داشته باشیم تا اینکه چنین امور مهمی را به دست قضا و قدر بدهیم. اگر اکنون غفلت کنیم ما سینو<sup>۱</sup>مانندی بر می‌خیزد و از ناآرامی عامه بهره می‌برد و ممکن است از استیصال و نارضایتی استفاده کند و با قبضه کردن همه قوای حکومت، آزادی‌های قاره آمریکا را مانند سیلی بنیان کن بشوراند و با خود ببرد. اگر حکومت آمریکا بار دیگر به دست بریتانیا بیفتد، وضعیت سست و ناپایدار امور، برای بعضی از ماجراجویان پاک باخته و سوسه‌انگیز خواهد بود تا بخت خود را بیازمایند و در چنین حالتی بریتانیا چه کمکی می‌تواند داشته باشد؟

پیش از آنکه بریتانیا بتواند با خبر شود، حادثه شوم رخ داده است و ما هم مانند بریتانیائی‌های فلک زده اسیر ظلم فاتح می‌شویم. ای شما، که امروز با استقلال مخالف هستید، نمی‌دانید چه می‌کنید؛ دری به جباریت ابدی می‌گشائید زیرا که کرسی حکومت را در آمریکا خالی می‌گذارید. هزاران و ده‌ها هزار نفر وجود دارند که بیرون راندن آن قدرت جهنمی و وحشی از قاره

۱. توماس آنیو یا ماسنیو، ماهگیر اهل ناپل بود که هم وطنان خود را در بازار عام علیه ظلمی که اسپانیولی‌ها بر آنها روا می‌داشتند، برانگیخت و آنها را به شورش واداشت و ظرف یک روز پادشاه شد.

آمریکا را بسیار مبارک می‌دانند. قدرتی که سرخ پوستان و سیاه‌پوستان را علیه ما برانگیخت، این سیاهکاری، شرمندگی و ظلم مضاعف است، این سیاهکاری را ما مرتکب می‌شویم و آنها هم خیانتکارانه و خدعه‌آمیز به آن دست می‌یازند.

دم از دوستی با کسانی زدن که، عقل ما را از اعتماد به آنها منع می‌کنند و زخم‌های روحی، ما را به تنفر وامی‌دارند، دیوانگی و حماقت است. هر روز که می‌گذرد باقی مانده رشته الفت میان ما و آنها بیشتر می‌فرساید و آیا دلیلی برای امیدواری وجود دارد که با انقضای روابط، الفت و انس افزایش یابد، در حالی که انگیزه برای نبرد و دعوا ده بار بیش از گذشته است؟

ای شما که با ما از آشتی و هماهنگی دم می‌زنید آیا می‌توانید زمان گذشته را به ما بازگردانید؟ آیا می‌توانید پاکدامنی و معصومیت را به یک روسپی باز پس دهید؟ پس نمی‌توانید بریتانیا و آمریکا را آشتی دهید. آخرین پیوند گسسته است و مردم انگلیس علیه ما حرف می‌زنند. توهین‌هایی هستند که سرشت آدمی نمی‌تواند آنها را ببخشد. و اگر ببخشد دیگر سرشت آدمی نیست. و آیا عاشقی می‌تواند ربایندهٔ معشوق خود را ببخشد. و همین طور است که قاره آمریکا نمی‌تواند کشتارهای بریتانیا را ببخشد. خداوند متعال در ما این احساسات فروکش نیافتنی را برای مقاصد خوب و بد به ودیعه گذاشته است. در قلب ما نگاهبانان خداوند حضور دارند. این نگاهبانان ما را از حیوانات معمولی متفاوت می‌سازند. اگر ما بی‌عاطفه و سنگدل بودیم، قرار داد اجتماعی از بین می‌رفت، عدالت از بسیط زمین رخت می‌بست و یا ما فقط

وجودی جبری<sup>۱</sup> داشتیم. در آن صورت سارقان و جنایتکاران، مجازات و مکافات نمی‌دیدند، زیرا که زخم‌ها و توهین‌هایی که متحمل می‌شدیم ما را به عدالت خواهی و انمی‌داشت.

ای شما که به بشریت عشق می‌ورزید! ای شما که جرئت می‌کنید نه تنها با جباریت بلکه با جبار مخالفت کنید، بپاخیزید! و جب به و جب جهان کهن لگد کوب ظلم است. "آزادی" در سراسر جهان صید می‌شود. آسیا و آفریقا از دیر باز "آزادی" را طرد کرده است - اروپا به "آزادی" به چشم غریبه نگاه می‌کند. و انگلیس به "آزادی" حکم اخراج داده است. ایهاالناس، به این فراری پناه جو، "آزادی" مأمن دهید و به موقع برای بشریت جان پناهی آماده سازید.



## در باب توانایی‌های فعلی آمریکا، به همراه تعمقات متفرقه

من هرگز آدمی را در انگلستان یا آمریکا ندیده‌ام که عقیده‌اش را درباره محتوم بودن جدائی این دو کشور از هم بی‌پرده بیان نکرده باشد. و هیچ وقت این قدر خامی نکرده‌ایم که برای توصیف پختگی قاره آمریکا جهت کسب استقلال اقدامی نکنیم. از آنجایی که همه با استقلال موافق اند، و فقط نسبت به زمان آن اختلاف عقیده وجود دارد، بگذارید، برای رفع اشتباهات، بررسی کلی‌تری از امور بکنیم و اگر ممکن باشد، تلاش کنیم که همین زمان را بیابیم. اما لازم نیست خیلی دور برویم، جستجو بلافاصله متوقف می‌شود، زیرا که زمان ما را یافته است. تقارن و نقطه تلاقی عمومی، اتخاذ با شکوه همه امور این واقعیت را به اثبات می‌رساند.

قدرت عظیم در تعداد ما نیست بلکه در اتحاد ماست. با این همه همین تعداد فعلی ما برای طرد همه نیروهای جهان کافی است. قاره آمریکا، فعلاً، بزرگترین و منضبط‌ترین ارتش جهان را زیر این آسمان دارد. و اکنون به اوجی از قدرت رسیده است که هیچ مهاجرنشینی به تنهایی نمی‌تواند از خود

حفاظت کند و در کل، مهاجرنشین‌ها در اتحاد با یکدیگر خواهند توانست به هدف برسند، اگر این اتحاد بیش‌تر یا کم‌تر از این باشد ممکن است شوم و مهلک بشود. نیروی زمینی ما کافی است و درخصوص نیروی دریایی نمی‌توانیم ساده‌اندیش باشیم و گمان کنیم بریتانیا با در دست داشتن قاره آمریکا تاب بیاورد که در آنجا کشتی جنگی ساخته شود.

بنابراین صد سال دیگر هم در آن شعبه، نیروی دریایی قوی‌تر از امروز نخواهیم داشت، حقیقت این است که در آن زمینه حتی از آنچه که امروز هستیم کمتر خواهیم بود زیرا الوار در این قاره رو به کاهش است و آنچه عاقبت خواهد ماند، دور از دسترس خواهد بود و به دشواری بدست خواهد آمد.

اگر این قاره پرجمعیت بود، رنج آن در اوضاع فعلی بیشتر و تحمل ناپذیرتر بود. اگر که شهرهای بندری ما بیشتر بودند، هم باید بیشتر به دفاع می‌پرداختیم و هم بیشتر بادبان کشتی‌هایمان را می‌گشودیم. تعداد فعلی جمعیت ما خوشبختانه با نیازهایمان تناسب دارد و هیچ آدمی بیکاره نیست. کاهش کسب و کار مرد جنگی برای ما فراهم می‌کند و ضرورت تشکیل ارتش، خود کسب و کار ایجاد می‌کند.

ما قرضی نداریم؛ و هر قرار دادی که ببندیم، یادگار باشکوه فضیلت و تقوای ما خواهد بود. اگر بتوانیم برای آیندگان، شکل تثبیت شده‌ای از حکومت و نظامی مستقل به جای بگذاریم به هر قیمتی که تمام شود، ارزان خواهد بود. اما اگر به خاطر لغو چند قانون شرم‌آور و شکست یک وزیر، میلیون‌ها هزینه متحمل شویم، نمی‌ارزد، و از سرمایه آیندگان با بی‌رحمی تمام خرج کرده‌ایم، زیرا برای آنها کاری عظیم به ارث گذاشته‌ایم و بر دوش آنها

قرضی را می‌گذاریم که برای آنها هیچ فایده‌ای ندارد. چنین فکری شایسته انسان باشرف نیست و سزاوار بزدلان و سیاستمداران حقیر است.

اگر کارمان را به سرانجام نرسانیم قرضی که شاید زیر بارش برویم به زحمت آن نمی‌ارزد. هیچ ملتی نباید بدون قرض باشد. قرض ملی اوراق قرضه ملی است و وقتی بدون بهره باشد هیچ غصه‌ای ندارد. بریتانیا زیر فشار قرضی بیش از یکصد و چهل میلیون لیره استرلینگ است که به ازای آن بیش از چهار میلیون دلار بهره می‌پردازد و در عوض آن (بریتانیا)، نیروی دریایی عظیم دارد؛ آمریکا بدون قرض است و بدون نیروی دریایی؛ در حالی که بایک بیستم قرض ملی انگلیس می‌توان نیروی دریایی‌ای به همان عظمت در آمریکا داشت. نیروی دریایی انگلیس، در حال حاضر؛ بیش از سه میلیون و نیم لیره استرلینگ نمی‌ارزد.

چاپ‌های اول و دوم این جزوه بدون محاسبات زیر که گواهی بر درستی تخمین ارزش نیروی دریایی بریتانیا است، به چاپ رسیده بودند. نگاه کنید به "تاریخ نیروی دریایی انتیک".<sup>۱</sup>

هزینه ساخت کشتی از هر رده که باشد و تجهیز آن با دکل‌ها، انبارها، بادبان‌ها، مجموع طناب‌ها همراه با حدود هشت ماه آموزش طناب‌کشان و درودگری انبار ذخیره‌های غذایی کشتی، طبق محاسبه آقای یوشع بورچت (۱۶۶۶-۱۷۴۶) مستوفی نیروی دریایی به قرار زیر است:

برای کشتی دارای ۱۰۰ توپ ..... ۳۵/۵۵۳ استرلینگ  
برای کشتی دارای ۹۰ توپ ..... ۲۹/۸۸۶ استرلینگ

۱. مؤلف کتاب John Entick است و اصل کتاب به انگلیسی این عنوان را دارد:

A New Naval History or, Compleat View of the British Morine, Lovelon, 1757.



برای کشتی دارای ۸۰ توپ ..... ۲۳/۶۳۸ استرلینگ  
 برای کشتی دارای ۷۰ توپ ..... ۱۷/۷۸۵ استرلینگ  
 برای کشتی دارای ۶۰ توپ ..... ۴/۱۹۷ استرلینگ  
 برای کشتی دارای ۵۰ توپ ..... ۱۰/۶۰۶ استرلینگ  
 برای کشتی دارای ۴۰ توپ ..... ۷/۵۵۸ استرلینگ  
 برای کشتی دارای ۳۰ توپ ..... ۵/۸۴۶ استرلینگ  
 برای کشتی دارای ۲۰ توپ ..... ۳/۷۱۰ استرلینگ

از این رو جمع ارزش یا اینکه هزینه کل نیروی دریایی بریتانیا بسیار آسان است. نیروی دریایی بریتانیا در ۱۷۵۷ که در اوج شکوه و جلال خود بود از کشتی‌ها و توپ‌های زیر تشکیل می‌شد:

تعداد کشتی‌ها	تعداد توپ‌ها	هزینه هر کدام به استرلینگ	هزینه کل به استرلینگ
۶	۱۰۰	۳۵/۵۵۳	۲۱۳/۳۱۸
۱۲	۹۰	۲۹۸۸۶	۳۵۸/۶۳۲
۱۲	۸۰	۲۳/۶۳۸	۲۸۳/۶۵۶
۴۳	۷۰	۱۷/۷۸۵	۷۴۶/۷۵۵
۳۵	۶۰	۱۴/۱۹۷	۴۹۶/۸۹۵
۴۰	۵۰	۱۰/۶۰۶	۴۲۴/۲۴۰
۴۵	۴۰	۷/۵۵۸	۳۴۰/۱۱۰
۵۸	۲۰	۳/۷۱۰	۲۱۵/۱۸۰

کرجی‌های یک دکله، بمب‌ها و کشتی‌های حاوی مواد منفجره = ۲۰۰۰ هزینه  $\frac{۱۷۰/۰۰۰}{۳/۲۶۶/۷۸۶}$

باقیمانده برای توپ‌ها کل =  $\frac{۲۳۳/۲۱۴}{۳/۵۰۰/۰۰۰}$

هیچ کشوری در جهان مانند آمریکا از چنین موقعیت جغرافیایی و توان ایجاد

ناوگان دریایی برخوردار نیست. الوار، آهن، قیر و طناب‌های کشتی محصولات طبیعی آمریکا هستند. به خارج نیازی نداریم. در حالی که هلندی‌ها که با اجاره کشتی‌های جنگی خود به اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها سوده‌های کلانی بدست می‌آورند، مجبورند اکثر مواد و مصالح لازم را وارد کنند. باید به ساختن ناوگان دریایی بعنوان کاری تجاری و بازرگانی بنگریم که تولید طبیعی این کشور است. این بهترین شیوه خرج کردن پول است. هنگامی که ساخت کشتی‌ای تمام می‌شود بیش از هزینه تمام شده آن می‌ارزد. و این نکته‌ای مهم در سیاست ملی است که در آن بازرگانی و حمایت از تولیدات داخلی با هم متحد می‌شوند. بگذارید کشتی‌ها را بسازیم، اگر نخواستیم می‌توانیم آنها را بفروشیم به آن ترتیب پول کاغذی خود را با طلا و نقره آماده معاوضه می‌کنیم.

در باب خدمه ناوگان دریایی، بدانیم که به طور کلی مردم اشتباهات بزرگ مرتکب می‌شوند. لازم نیست یک چهارم هزینه‌ها را برای تربیت ملوان‌ها صرف کنیم. کشتی‌گشتی و بازرسی مخوف، "کاپیتان مرگ" در جنگ گذشته<sup>۱</sup> در سهمگین‌ترین درگیری‌ها با کمتر از بیست ملوان ایستادگی کرد در حالی که کل خدمه و کارمندان آن بیش از دویست نفر نبودند. چند ملوان کار آزموده خیلی سریع می‌توانند به مردان کشاورز فعال، کارهای عادی کشتی را آموزش دهند. بنابراین هیچ وقت به اندازه اکنون توانایی آغاز کارهای دریانوردی را نداشته‌ایم: الوارها آماده اما شیلات تعطیل و ملوانان و کشتی‌سازان ما بیکارند. چهل سال پیش در نیوانگلند کشتی‌های جنگی با هفتاد یا هشتاد توپ ساخته

۱. تام‌پین به جنگ فرانسویان و سرخ‌پوستان (۱۷۵۶-۱۷۶۳) اشاره می‌کند که بر اثر رقابت بین انگلستان و فرانسه در قاره آمریکا رخ داد. (م)

می‌شدند، پس چرا حالا همان کار را نکنیم؟ کشتی‌سازی موجب مباحثات آمریکاست و به موقع در آن سرآمد جهان خواهد شد. بزرگترین امپراطوری‌های شرق در خشکی محصورند و در نتیجه از گردونه رقابت با آمریکا حذف هستند. آفریقا در بربریت قرار دارد و قدرتی در اروپا نیست که مساحت یا ساحلی این چنین گسترده داشته باشد یا مواد اولیه در آن این همه فراوان یافت شود. آنچه خوبان همه دارند، آمریکا یکجا دارد. امپراطوری گسترده روسیه تقریباً به دریا راه ندارد، بنابراین جنگل‌های بی‌انتهای قیر، آهن و طناب‌های آن صرفاً گالاهایی بازرگانی هستند.

از باب ایمنی، آیا باید بدون ناوگان دریایی باشیم؟ ما دیگر مردم کوچک شصت سال پیش نیستیم؛ در آن زمان ما اموال خود را بدون ترس در خیابان‌ها یا شاید مزارع به حال خود می‌گذاشتیم و بدون آنکه چفت یا قفل درها یا پنجره‌ها را ببندیم، با خیالی آسوده می‌خوابیدیم. اما اکنون وضع فرق کرده است و روش‌های ما برای دفاع باید متناسب با افزایش دارایی‌های ما پیشرفت کند. شاید راهزنی معمولی، دوازده ماه پیش به دلاویر<sup>۱</sup> می‌آمد و شهر فیلادلفیا را به هر مبلغی که دلش می‌خواست به باج دهی و می‌داشت و همین اتفاق در نقاط دیگر هم محتمل بود. نه، هنوز هم هر آدم با دل و جرئتی، با کشتی‌ایی دو دکله با چهار ده یا شانزده توپ می‌تواند کل قاره آمریکا را غارت کند و نیم میلیون پاوند استرلینگ با خود ببرد. این وضعیت سزاوار توجه و عنایت ماست و بر ضرورت پشتیبانی دریایی تأکید کند.

شاید بعضی‌ها بگویند که پس از آشتی با بریتانیا، آن کشور از ما پشتیبانی

۱. فیلادلفیا در ساحل رودخانه دلاویر واقع است. (م)

خواهد کرد. آیا ما می‌توانیم آنقدر غیر معقول باشیم که باور کنیم، بریتانیا اجازه خواهد داد نیرویی دریایی در اسکله‌های ما نگهداری شود؟ عقل سلیم به ما می‌گوید قدرتی که نهایت تلاش خود را برای مهار ما بکار برده بیش از همه برای دفاع از ما ناشایست است. شاید تسخیر تحت پوشش دوستی انجام شود و ما خودمان پس از مقاومتی شجاعانه عاقبت با حقه و نیرنگ به بردگی بیفتیم. و اگر کشتی‌های انگلیس در اسکله‌های ما پذیرفته نشوند، سؤال من این است که چگونه این کشور می‌تواند از ما حراست کند؟ ناوگانی دریایی در فاصله سه یا چهار هزار مایلی برای ما استفاده‌ای اندک دارد و در موارد اضطراری اصلاً فایده‌ای ندارد. بنابراین اگر قرار است از این پس از خودمان حراست کنیم چرا برای خودمان این کار را نکنیم. چرا به حراست از دیگران پردازیم؟

سیاهه بلند بالای کشتی‌های جنگی انگلیسی بسیار رعب‌انگیزند اما یک دهم آنها در هیچ زمانی آماده کارزار نیستند، تعدادی از آنها اصلاً وجود خارجی ندارند اگر حتی تخته‌ای از آنها باقی مانده باشد، اسم پر طمطراق آنها در سیاهه وجود دارند، و تنها یک پنجم این گونه کشتی‌ها آمادگی خدمت دارند و در آن واحد قابل استفاده هستند. هند غربی و شرقی، مدیترانه، آفریقا و سایر قسمت‌های جهان که بریتانیا ادعای سیطره بر آنها را دارد، نیروی دریایی‌اش را طلب می‌کنند. بر اثر آمیزه‌ای از تعصب و غفلت، به این باور غلط درباره نیروی دریایی انگلیس رسیده‌ایم و طوری از آن سخن می‌گوئیم که انگار برای مقابله فوری با آن باید آن را تمام و کمال در دست داشت و به همان دلیل گمان کرده‌ایم که باید نیروی دریایی به آن عظمت در اختیار داشته باشیم. که داشتن چنین نیروی دریایی عظیمی به فوریت عملی نیست و جمعی محافظه کار در لباس مبدل همین نکته را برای دلسرد کردن ما در آغاز راه به کار

می‌برند. دروغ‌تر از این نمی‌توان یافت؛ زیرا اگر آمریکا فقط یک بیستم نیروی دریایی بریتانیا را داشت، می‌توانست تا حال از آن پیشی بگیرد، زیرا هیچ قصد تسلطی بر کشور دیگر نداریم، پس کل نیروی ما در سواحل خودمان بکار گرفته می‌شد و در دراز مدت بر نیروهایی که پیش از حمله و پس از آن برای جذب نیرو، بازسازی و ترمیم خود باید سه تا چهار هزار مایل بادبان بگستردند، دو به یک برتری داریم، و اگر بریتانیا با ناوگان دریایی اش بر تجارت ما با اروپا لگام می‌زند، ما هم بر تجارت او با هند غربی که در همسایگی و کاملاً در ید قدرت ماست، می‌توانیم مهاری به همان بزرگی بزنیم. اگر به این نتیجه برسیم که به نیروی دریایی دایمی نیاز نیست، می‌توان روش‌هایی برای سرپا نگاه داشتن آن نیرو در زمان صلح یافت. اگر به بازرگانان امتیاز ساختن و بکارگیری کشتی‌هایی مجهز به بیست، سی، چهل یا پنجاه توپ را بدهیم (این امتیازها باید با ضررهایی که بازرگانان در حمل کالاهای متحمل می‌شوند متناسب باشد). پنجاه یا شصت فروند کشتی که به این ترتیب ساخته می‌شوند به همراه معدودی کشتی محافظ دائم، نیرویی دریایی با قدرتی کافی را تشکیل خواهند داد. این نیرو بر خلاف ناوگان دریایی انگلیس در زمان صلح به شَرّ بطالت و پوسیدگی در اسکله‌ها و باراندازها دچار نمی‌شود. سیاست درست، اتحاد قدرت بازرگانی و دفاعی است زیرا وقتی قدرت نظامی و ثروت ما از هم پشتیبانی کنند، دیگر از هیچ دشمن خارجی هراسی نداریم.

تقریباً هر نوع مصالح دفاعی به فراوانی در آمریکا وجود دارند. کَنف آنقدر در آمریکا می‌روید که از فراوانی می‌پوسد، پس دیگر کمبود طناب برای کشتی نداریم. آهن ما بر سایر کشورها برتری دارد. ارتش‌های کوچک ما هم

آورد هر ارتش دیگری در جهان هستند، ما مثل آب خوردن می‌توانیم توپ جنگی بریزیم. هر روز نیترات پتاسیم و باروت تولید می‌کنیم. بردانش ما هر ساعت افزوده می‌شود. عزم و یژگی نهفته در ماست و شهامت هرگز ما را ترک نکرده است. بنابراین دیگر چه می‌خواهیم؟ چرا تردید داریم؟ از بریتانیا جز ویرانی انتظار دیگری نباید داشته باشیم. اگر بار دیگر بریتانیا حکومت آمریکا را بدست بگیرد، دیگر این قاره ارزش زیستن ندارد. سوءظن‌ها همواره افزایش خواهند یافت، قیام‌ها دائماً رخ خواهند داد و آن وقت چه کسی آنها را آرام خواهد کرد؟ چه کسی زندگی خود را به خطر می‌اندازد تا هم وطنان خود را مطیع خارجیان سازد؟ اختلاف بین پنسیلوانیا و کنکتیکات، بر سر زمین‌های نامعلوم نشان می‌دهد که حکومت بریتانیا چه نقش بی‌اهمیتی دارد و کاملاً به اثبات می‌رساند که هیچ چیز به جز اقتدار قاره‌ای نمی‌تواند امور قاره‌ای را سامان دهد.

دلیل دیگری که همین حالا در مقایسه با سایر زمان‌ها برای استقلال مناسب‌ترین می‌باشد، این است که اکنون که شمار ما اندک‌تر است، زمین بیشتری اشغال نشده مانده است. و به جای آنکه این زمین‌های بی‌صاحب را پادشاه انگلستان به وابستگان نالایق‌اش ببخشد، شاید از این پس نه تنها برای باز پس دادن قروض فعلی، بلکه برای تقویت مالی دائمی حکومت آمریکا بکار گرفته شوند. هیچ ملتی زیر آسمان خدا همانند ملت آمریکا از چنین نعمت برخوردار نیست.

طفولیتی که به مهاجرنشین‌ها نسبت می‌دهند نه تنها علیه آنها نیست بلکه استدلالی به نفع استقلال است. شمار ما به حد کافی است و اگر بیشتر از این بودیم شاید کمتر متحد می‌شدیم. این نکته شایان توجه است که هر چقدر

کشوری پر جمعیت تر باشد، ارتش‌های آن کوچکترند. در میان مردمان عهد قدیم شمار نظامیان به مراتب بیش از دوران معاصر بود و دلیل آن واضح است: زیرا کسب و کار نتیجه جمعیت است و مردم آنچنان جذب کارند که به هیچ چیز توجهی ندارند. بازرگانی روحیه میهن دوستی و نظامی گری و دفاعی را کاهش می‌دهد. و تاریخ گواه کافی است که شجاعانه‌ترین دست آوردها همیشه در مرحله صباوت<sup>۱</sup> هر ملتی به انجام می‌رسند. با افزایش بازرگانی، انگلستان روحیه رزمی خود را از دست داد. شهر لندن، به زعم جمعیت زیادش، با شکیبایی یک بزدل تسلیم توهین‌های مدام است. هر چقدر آدم‌ها چیز بیشتری برای از دست دادن داشته باشند، کمتر تمایل به خطر کردن دارند. به طور کلی ثروتمندان بردگان ترس هستند و با ریاکاری و با ترس و لرز، چاپلوسانه تسلیم قدرت دربار می‌شوند.

جوانی زمان مناسب عادت‌های نیک است و ملت‌ها هم مانند افراد در جوانی خود می‌توانند عادت‌های نیک در خود پیورند. نیم قرن دیگر که بگذرد، اگر نگوئیم غیر ممکن است، شاید دشوار باشد که حکومتی در قاره آمریکا تشکیل گردد. تنوع و وسیع منافع و علائق که بر اثر افزایش کسب و کار و جمعیت پیش می‌آید، به آسفتگی و سر درگمی می‌انجامد. مهاجرنشینی علیه مهاجرنشین دیگر بر می‌خیزد. هر مهاجرنشینی که توانا باشد کمک و یاری مهاجرنشین دیگر را به سخره می‌گیرد و خوار می‌شمرد. و در حالی که مغروران و احمق‌ها به تمایز اندک خود مباحات می‌کنند، عقلاء خون‌گریه می‌کنند که چرا قبلاً اتحادیه را تشکیل ندادند. بنابراین زمان حال، زمان حقیقی

تشکیل آن است. صمیمیتی که در طفولیت شکل بگیرد و دوستی که در بدبختی به وجود بیاید، بیش از همه پیوندها، ماندگارتر و تغییرناپذیر است. اتحادیه ما از این خصوصیت برخوردار است یعنی ما ملتی جوانیم و تحت فشار و ظلم واقع شده‌ایم، اما با همه مشکلات هماهنگی مان را حفظ کرده‌ایم و برای آیندگان عصری خاطره‌انگیز برای بالیدن به جای می‌گذاریم.

اکنون هم، زمانه خاصی است که هرگز بیش از یکبار برای ملتی رخ نمی‌دهد، یعنی زمان تشکیل حکومتی برای خود اکنون است و بس. اکثر ملت‌ها اجازه دادند که فرصت‌های مغتنم از کف‌شان برود و به این ترتیب به جای آنکه قوانین خود را تدوین کنند، به ناچار مجبور به پذیرش قوانین از جانب فاتحان خود شدند. نخست پادشاه داشتند و بعد شکلی از حکومت، در حالی که مواد قانون یا قانون اساسی حکومت باید نخست شکل بگیرد و آدم‌ها نماینده به اجرا در آوردن آن قوانین شوند. اما بیائید از اشتباه دیگر ملت‌ها خردمندی بیاموزیم و فرصت مغتنم فعلی را غنیمت شمیریم - حکومتی را لحظه‌ای مغتنم و برای هدفی به حق برپا داریم.

هنگامی که ویلیام فاتح انگلستان را به زیر مهمیز در آورد به ضرب شمشیر به آنها قانون داد؛ و تا زمانی که ما رضایت می‌دهیم که جایگاه حکومت در آمریکا، قانوناً و اقتدار گرایانه در اشغال بماند، این خطر وجود خواهد داشت که ردلی خوش اقبال که با ما همان رفتار را بکند که ویلیام فاتح با انگلستان کرد، آن جایگاه را در اختیار بگیرد و آن وقت بر سر آزادی ما چه خواهد آمد؟ دارایی ما چه خواهد شد؟

در باب دین و مذهب، من اعتقاد دارم که وظیفه لاینفک همه حکومت‌ها حراست پیروان هر دین، مذهب یا آئین است و من وظیفه‌ای از این مهم‌تر بر



عده حکومت‌ها نمی‌شناسم. بگذارید انسان این کوتاه فکری‌ها را دور بریزد که بنابر اصل خودخواهی، تنگ‌نظران پیرو هر دین و مذهبی آنچنان در دور ریختن آن بی‌میل هستند. اگر از این تعصبات خلاص شویم همه ترس‌ها از ذهن ما رخت بر می‌بندد. سوء ظن مصاحب ارواح پست و فرومایه و سم مهلک همه جوامع سالم و خوب است. من شخصاً و از روی وجدان بر این باورم که اراده خداوند متعال بر این تعلق گرفته است که در میان ما تنوع عقاید دینی وجود داشته باشد. یعنی این تنوع به مهربانی مسیحی ما میدان فراخ‌تری می‌بخشد. اگر همه ما یک جور فکر می‌کردیم، آن وقت تمایلات دینی ما مستلزم اثبات، ادله و براهین بود و بر اساس اصل آزادی، من به فرقه‌های مختلف دینی و مذهبی موجود در میان ما، همانند کودکان یک خانواده نگاه می‌کنم که فقط در آنچه که نام‌های مسیحی نامیده می‌شود، با هم تفاوت دارند. من پیشتر صفحه ۶۶ در خصوص منشور قاره‌ای چند نظر داده‌ام، (زیرا مسلم است که برنامه‌هایی ارائه نمی‌دهم بلکه به کلیات اشاره می‌کنم) و در اینجا، این جسارت را به خودم می‌دهم تا بار دیگر آن موضوع را تذکر دهم که منشور را باید به مثابه رشته‌ای از تعهدات خطیر دانست که کل جامعه به آن متمسک می‌شوند تا از حقوق دینی، آزادی شخصی، یا مالکیت حمایت کنند. جنگ اول به از صلح آخر است. چانه زنی و مواز ماست کشیدن در آغاز دوستی، آن را دوام می‌بخشد.

در صفحات قبل همچنین از ضرورت نمایندگی برابر و گسترده سخن به میان آوردم و این موضوعی است که باید بیشترین توجه را به آن بکنیم. گروه کوچکی از انتخاب‌کنندگان، یا تعداد اندک نمایندگان به اندازه هم خطرناک‌اند. اما اگر تعداد نمایندگان نه تنها اندک، بلکه نابرابر باشد، خطر باز هم بیشتر

می‌شود. در سطور زیر در این باره نمونه‌ای می‌آورم؛ هنگامی که عرض حال  
اعضاء اتحادیه در مجلس پنسیلوانیا مطرح شد فقط بیست و هشت عضو  
حاضر بودند، همه اعضا کنت نشین باکس<sup>۱</sup> علیه عرض حال رای دادند و  
هفت عضو چستر هم این کار را کردند، کل ایالت را فقط در کنت نشین اداره  
می‌کردند و همیشه این خطر وجود دارد. به همین ترتیب دست درازی غیر  
موجه مجلس در آخرین نشست آن برای کسب اقتداری ناب‌ه‌حق بر نمایندگان  
آن ایالت، باید هشدار برای کل مردم باشد، که چگونه قدرت از دست آنها  
خارج می‌شود. مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها برای نمایندگان سرهم بندی شد  
که حتی از لحاظ کاری و عقلی برای بچه محصل هم ننگ بود، عده‌ای قلیل،  
خیلی قلیل بدون هیچ مانعی این دستورالعمل‌ها را تصویب کردند و به مجلس  
بردند و در آنجا از سوی کل مهاجرنشین بر آن صحه گذاشتند؛ در حالی که اگر کل  
مهاجرنشین می‌دانست که آن مجلس با چه سوءنیتی به این اقدام ظاهراً  
ضروری عمومی می‌پردازد، لحظه‌ای هم در بی‌اعتبار دانستن چنین اعتمادی  
تردید نمی‌کرد.

ضرورت‌های فوری بسیاری از امور را مناسب و مصلحت می‌سازد که اگر  
ادامه یابد به ظلم می‌انجامد. مصلحت و حق دو امر متفاوت هستند. آن هنگام  
که مصیبت‌های آمریکا مشورتی می‌طلبند، هیچ روشی آسان‌تر، یا در عین حال  
مناسب‌تر از تعیین اشخاصی از چندین مجلس برای آن مقصود نیست و همین  
خردمندی که آنها به خرج داده‌اند این قاره را از نابودی حفظ کرده است. و به  
احتمال بسیار قوی ما هرگز بدون کنگره نخواهیم بود، هر نیک خواه طالب

---

1. Bucks County

نظام درستی، باید اذعان کند که آن شیوه انتخاب اعضاء کنگره، شایان توجه است. و من برای آن کسانی که انسانیت را مطالعه می‌کند این پرسش را مطرح می‌کنم که آیا نمایندگی و انتخاب قدرت بزرگ‌تر از آن نیست که بتوان یکجا به یک گروه از انسان‌ها سپرد؟ هنگامی که برای آیندگان نقشه می‌کشیم، باید به یاد داشته باشیم که تقوا، پرهیزکاری و فضیلت ارثی نیست.

ما اغلب از دشمنان خود پندهای عالی کسب می‌کنیم و به دفعات اشتباهات آنها به ما خردمندی غیر مترقبه می‌بخشد. آقای کرنول<sup>۱</sup> (یکی از روسای خزانه داری) با عرض حال مجلس نیویورک تحقیرآمیز رفتار کرد زیرا آن مجلس را که فقط از بیست و شش عضو تشکیل می‌شد، بسیار حقیر تلقی نمود و استدلال کرد که نباید چنین تعداد قلیلی نماینده کل باشند. ما از او به خاطر این صداقت غیر ارادی سپاسگزاریم<sup>۲</sup> هر چند که برای بعضی‌ها عجیب به نظر می‌رسد، یا مایل نیستند این گونه فکر کنند اما مهم نیست؛ استدلال‌های قوی و در خور توجه بسیاری را می‌توان ارائه داد تا ثابت کنیم که هیچ چیزی به مانند بیانیه‌ای مشخص و سرگشاده برای استقلال، نمی‌توانند به سرعت امور ما را به سرانجام برسانند و تکلیف ما را مشخص سازد. بعضی از مفاد این بیانیه به این قرارند:

**اولاً** - این سنت ملت هاست که وقتی دو ملت با هم در جنگند، از قدرت‌هایی که در جنگ بین آن دو ملت دخالت ندارند، این انتظار می‌رود که

۱. چارلز دبلیو کرنول (Charles W. Carnall) (۱۷۳۵-۱۷۸۹) از ۱۷۷۴ تا ۱۷۸۰ رئیس خزانه داری

انگلستان در دوران حکومت (نخست وزیر) لرد فردریک نورث بود. (م)

۲. آنهایی که مایل هستند نتایج بسیار عظیم نمایندگی گسترده و برابر را برای حکومت درک کنند، باید رساله سیاسی برگ را بخوانند. [James Burgh, political Disquisitions, or an Engulry into public Errors, Defects and abuses vols. london 1774-5]

Defects and abuses vols. london 1774-5]

برای میانجیگری قدم پیش بگذارند، و مقدمات صلح را فراهم کنند. اما از آنجائی که آمریکا خود را تحت سلطهٔ بریتانیای کبیر می‌داند، هیچ قدرتی، هر چقدر هم که علاقه‌مند باشد، نمی‌تواند میانجیگری کند. لذا در وضعیت فعلی ما شاید جنگ با بریتانیا تا ابد ادامه یابد.

**ثانیاً** - اگر قصد داریم از کمک اسپانیا و فرانسه برای پر کردن شکافی که بین ما و بریتانیا رخ داده است، استفاده کنیم، این نامعقول است که گمان کنیم آن دو کشور کمکی به ما بکنند؛ زیرا این قدرت‌ها از عواقب کار خود متضرر می‌شوند.

**ثالثاً** - ما خود معترفیم که تحت سلطه بریتانیا هستیم، پس لابد به چشم ملت‌های خارجی شورشی به نظر می‌آئیم. زیرا که تحت نام رعایای انگلستان اسلحه بدست می‌گیریم و این سابقه‌ای می‌شود که برای صلح آنها هم خطرناک است؛ اما در جامی توانیم این تناقض را حل کنیم. لیکن مقاومت و تحت سلطه بودن جمع‌پذیر نیست و به فکری بسیار فرهیخته نیاز است که در فهم متعارف نمی‌گنجد.

**رابعاً** - اگر مرامنامه‌ای<sup>۱</sup> منتشر می‌کردیم؛ و به دربارهای کشورهای خارجی می‌فرستادیم؛ مصیبت‌هایی را که متحمل شده‌ایم، بازگو می‌کردیم؛ و روش‌های مسالمت‌آمیزی را که بی‌حاصل برای التیام زخم‌ها بکار برده‌ایم بر می‌شمردیم؛ و در عین حال، اظهار می‌داشتیم که دیگر قادر نیستیم تحت انقیاد بی‌رحمانهٔ دربار بریتانیا در امن و آسایش و شادمانی زندگی کنیم؛ و به ناچار، به گسیختن پیوند با سلطه‌گر خود وا داشته شده‌ایم؛ و ضمناً به دربارهای

خارجی، مشرب مسالمت جوی خود را بیان می‌داشتیم؛ و تمایل مان را به داد و ستد با آنها، ابراز می‌کردیم؛ - چنین تذکرهاى بیادماندنی‌ای که ما به دربارها می‌دهیم، برای قاره آمریکا مفیدتر از یک کشتی مملو از عرض حالها خطاب به بریتانیا است.

نوع انقیادی که ما بعنوان رعایای بریتانیا تحت آن قرار داریم سبب می‌شود که دیگر کشورها نه ما را بپذیرند و نه گوش شنوایی برای ما داشته باشند. رویه و سنت همه دربارها علیه ماست و تا زمان کسب استقلال که ما در ردیف سایر ملت‌ها قرار گیریم، همین طور خواهد بود.

شاید این اقدام‌های دادخواهانه در آغاز عجیب و دشوار به نظر آید؛ اما همانند سایر گام‌ها که تاکنون پشت سر گذاشته‌ایم، در زمانی کوتاه برای ما آشنا و خوشایند می‌شود و تا اعلام استقلال قاره آمریکا خود را مانند آدمی احساس می‌کند که انجام کار ناخوشایندی را از امروز به فردا موکول می‌کند، و با آنکه می‌داند که این کار باید انجام شود، از شروع کردن متنفر است و آرزو دارد که به پایان برسد و پیوسته فکر ضرورت انجام آن چون بختکی در ذهن او حضور دارد.

## ضمیمه

در زمان انتشار نخستین چاپ این جزوه یا به عبارت دیگر در همان روزی که این جزوه انتشار یافت، متن نطق پادشاه<sup>۱</sup> هم در این شهر (فیلادلفیا) هویدا شد. اگر روح پیشگویی هم الهام بخش من در زایش این محصول (جزوه) بود، نمی توانستم زمانی، معقول تر از این مقطع یا ضروری تر از این زمان، برای انتشار آن بیابم. خبثت یکی ضرورت پی گیری و طرح نظریه فرد دیگر را می طلبد. انسان ها از سر کین خواهی می خوانند. و آن نطق به عوض مرعوب کردن، راهی را برای اصول جوانمردانه استقلال هموار ساخت.

وقتی که کمترین توجه را به اعمال پست و پلید نمی کنند، تعارف و حتی سکوت از سر هر انگیزه ای که باشد، دردآور است؛ با پذیرفتن این اصل طبیعتاً می توان نتیجه گرفت نطق پادشاه قطعه ای از دنائت جلا یافته است که سزاوار

---

۱. نطق پادشاه خطاب به پارلمان در دهم ژانویه ۱۷۷۶ در روزنامه Pennsylvania Gazette به چاپ رسید. پادشاه در این نطق تصریح کرد که از ریختن خون رعایای خود در آمریکا ابا دارد و امید داشت که مردم آمریکا دیدگاه های خائنانه رهبران استقلال طلب را تشخیص دهند و بخواهند که همچنان رعایای بریتانیا بمانند. (م)

بود و هنوز هم سزاوار است که کنگره و مردم آن را عموماً لعنت کنند. با این حال، از آنجائیکه آرامش داخلی ملتی، تا حد زیادی به حفظ آنچه که شاید به درستی مصالح ملی نامیده می‌شود، بستگی دارد، اغلب بهتر است که بیزاری را با سکوت بیان کنیم تا از روش‌های نوین ابراز تنفر بهره ببریم مبادا که خاطر خطیر نگاهبان صلح و امنیت ما مکدر گردد. و شاید عمدتاً به دلیل همین تمایل به حزم و احتیاط است که نطق پادشاه تا قبل از این به تیغ میر غضب افکار عمومی دچار نشده است این نطق - اگر بتوان آن را نطق نامید - چیزی بیش از تهمت‌ی تعمدی و وقیح علیه حقیقت خیر عمومی، و وجود بشریت نیست و روشی پر طمطرق و تشریفاتی برای پیشکش قربانی انسانی به تبختر جباران است. اما این کشتار جمعی، یکی از حقوق ویژه، و پیامد نطق پادشاهان است؛ زیرا آنطور که طبیعت آنها را می‌شناسد، آنها طبیعت را نمی‌شناسند، و هرچند آنها آفریده‌ای مانند ما هستند، اما ما را نمی‌شناسند، و به خدایان رعایای خود بدل می‌شوند. این نطق یک خاصیت خوب داشت، که قصد فریفتن نداشت و ما هم حتی اگر بخواهیم نمی‌توانیم فریب آن را بخوریم. سببیت و جباریت در ناصیه نطق مشخص است. ما را مبهوت نمی‌گذارد. یعنی هر خط نطق، حتی در لحظه خواندن، ما را مجاب می‌کند. کسی که در جنگل‌ها حیوان شکار می‌کند، آن سرخ‌پوست لخت و عور و مکتب نرفته کمتر از پادشاه بریتانیا وحشی است. سرجان دالریمپل، پدر فرضی قطعه‌ای مزورانه و گله‌آمیز که به اشتباه "خطابه مردم انگلستان به ساکنان آمریکا"<sup>۱</sup> نامیده می‌شود، شاید با این پندار

۱. نویسنده "فرضی" سرچارلز دالریمپل (۱۷۲۶-۱۸۱۰) بود که به سال ۱۷۷۶ بعنوان بارون خزانه‌داری منصوب شد. وی مورخ و جزوه نویس هم بود و عنوان مطلبی که تام‌پین اشاره می‌کند در اصل به این قرار بود: The address of the people of The Great - Britain to the inhabitants of America. (م)

باطل که توصیف پرطمطراق و پرزرق و برق از پادشاه مردم اینجا را مرعوب می‌کند، شخصیت واقعی (هر چند این کار را هم غیر عقلانی کرده است) پادشاه فعلی را بر ملاء کرد.

اما همین نویسنده فرضی خطاب به مردم آمریکا می‌گوید: "اگر تمایل دارید از دولتی که از آن شکایت ندارید ستایش کنید (منظور مارکی<sup>۱</sup> را کینگهام<sup>۲</sup> در ماجرای الغاء مالیات تمبر است)، بی‌انصافی است که آن ستایش را از شاهزاده‌ای دریغ بکنید که با اشاره سرش دولت به هر کاری مجاز می‌شود. محافظه کاری از این هم بیشتر می‌شود؟ این بت پرستی بدون نقاب است. و کسی که می‌تواند به آرامی این جملات را بشنود و چنین عقایدی را هضم کند، حتماً به غلط ادعای داشتن خرد می‌کند - مرتد از نظام بشری است؛ و باید بعنوان کسی که شأن انسانی را کنار گذاشته و خود را از حیوانات هم پست‌تر کرده و مانند کرم مشمئز کننده‌ای در جهان می‌لولد، تلقی شود.

به هر حال، اکنون دیگر اهمیتی ندارد که پادشاه انگلستان چه می‌گوید یا چه فکری می‌کند؟ او رذیلانه هر نوع تعهد اخلاقی و انسانی را شکست و وجدان و قوانین طبیعت را لگد مال کرد؛ و با وقاحت و بی‌رحمی مدام برای خودش تنفیری فراگیر تدارک دید. اکنون به نفع آمریکا است که برای آینده خود آماده شود. آمریکا از هم اکنون خانواده‌ای جوان و بزرگ دارد که عهده دار مراقبت از آنهاست و نباید دارائی‌های خود را به باد فنا بدهد و از قدرتی پشتیبانی کند که

۱. Marquis یکی از درجات دوره ملوک الطوائفی انگلستان بود که پس از دوک و مافوق کنت بود و مارکی بر قلمروی به نام مارکیزیت حکومت می‌کرد. (م)

۲. اشاره تام‌پین به چارلز واتسن ونت ورث، مارکی دوم را کینگهام (۱۷۳۰-۱۷۸۲) است که نخست وزیر (۱۷۶۵-۱۷۶۶) بریتانیا هم شد، واتسن ونت ورث از لحاظ سیاسی لیبرال بود و از استقلال آمریکا دفاع می‌نمود. تحت دولت کوتاه مدت هم او بود که مالیات تمبر ملغی گردید.



نگ بشریت و مسیحیت است - ای شما که وظیفه نظارت بر اخلاقیات ملتی را دارید، از هر فرقه یا مذهبی که هستید و نیز ای شما که نگاهبانان بلافصل آزادی‌های عمومی هستید، اگر می‌خواهید میهنتان از فساد اروپایی مصون بماند، در خفا باید آرزوی جدایی کنید - اما این مطالب را برای تعمقات تنهایی شما و امی‌گذارم و خودم را به بیان توضیحات بیشتر تحت عنوان زیر محدود می‌کنم:

اولاً - این به نفع آمریکاست که از بریتانیا جدا شود.

دوماً - کدام آسانترین و عملی‌ترین نقشه است، آشتی یا استقلال؟ و توضیحاتی چند درباره هر کدام از آنها.

درباره نقشه اولی (آشتی)، اگر درست برداشت کرده باشم. می‌توانم، نظرات جمعی از با تجربه‌ترین و تواناترین مردان این قاره که عقاید خود را تحت آن عنوان هنوز علنی نکرده‌اند، بیان دارم. این وضعیتی کاملاً بدیهی است: یعنی هر ملتی که به حکومت خارجی وابسته است، بازرگانی محدود دارد و قوه مقننه‌اش پای در زنجیر است، پس هرگز نمی‌تواند به شایستگی مادی برسد. آمریکا هنوز نمی‌داند ثروتمندی و تنعم چیست، هر چند پیشرفتی که تاکنون بدست آورده در تاریخ سایر ملل بی‌نظیر است، اما اگر آمریکا بتواند قوه مقننه خود را در اختیار بگیرد، در مقایسه با آنچه که به انجام آن تواناست، دوران کودکی به شمار می‌آید.

در حال حاضر، انگلستان مغرورانه غبطه چیزی را می‌خورد که اگر به آن برسد هیچ فایده‌ای برای آن ندارد و قاره آمریکا هم در انجام کاری مردد است که اگر از آن غفلت کند، به نابودی‌اش می‌انجامد.

انگلستان نه از فتح آمریکا بلکه از بازرگانی با آن نفع می‌برد و اگر آمریکا،

مانند اسپانیا و فرانسه مستقل باشد، داد و ستد با آن در مقیاسی گسترده انجام می‌شود. زیرا که برای بسیاری از کالاها، بهتر از آمریکا، بازاری پیدا نمی‌شود. اما استقلال آمریکا از بریتانیا یا هر کشور دیگر، که اکنون تنها هدف ارزشمند قابل توجه است و مانند سایر حقایق به حکم ضرورت کشف می‌شود، هر روز واضح‌تر و قوی‌تر پدیدار خواهد شد.

اولاً به این دلیل که این استقلال روزی رخ خواهد داد.

دوماً به این دلیل که هرچقدر استقلال بیشتر به تأخیر بیفتد، دشوارتر تحقق می‌یابد. من به دفعات در خلوت و جلوت با دیگران، در سکوت با اشتباهات درست نمای کسانی که بدون تعمق سخن می‌گویند، مزاح می‌کنم. و در میان بسیاری از این خطاها که شنیده‌ام، آنچه در زیر نمونه می‌آورم عمومی‌ترین است. منظور این است که اگر به جای اکنون، چهل یا پنجاه سال دیگر این گسیختگی از بریتانیا رخ بدهد، قاره آمریکا تواناتر از امروز از زیر بار وابستگی خود را خواهد رهاوند به این دیدگاه پاسخ می‌دهم که در حال حاضر توان نظامی ما ناشی از تجربه‌ای است که در جنگ گذشته کسب کردیم و در چهل یا پنجاه سال آینده به کلی نابود خواهد شد. تا آن موقع، برای قاره آمریکا یک ژنرال، حتی یک افسر نظامی هم باقی نخواهد ماند، و کسانی که جانشین ما می‌شوند، از مسائل نظامی به اندازه سرخ پوستان باستانی ناآگاه خواهند بود و همین یک نکته، اگر به دقت به آن توجه شود، بدون چون و چرا ثابت می‌کند که زمان حال بیش از هر زمان دیگری برای کسب استقلال ترجیح دارد. بحث و جدل به اینجا می‌رسد - در پایان جنگ گذشته، ما تجربه داشتیم، اما نفراتمان اندک بود و چهل یا پنجاه سال بعد از این، ما نفرات کافی خواهیم داشت اما تجربه نخواهیم داشت، بنابراین زمان مناسب برای استقلال بین این دو حد

است که به حد کافی از اولی باقی بماند و دومی نیز افزایش مناسبی بیابد: و یعنی این زمان همین حالاست.

خوانندگان این گریز زدن من را خواهند بخشید، زیرا مطالب را دنباله همان عنوانی که از اول شروع کردم، ادامه ندادم و دوباره با ارائه موضوعات زیر به همان موضع باز می‌گردم. یعنی:

اگر به ترمیم روابط تیره خود با بریتانیا پردازیم و آن کشور بر آمریکا قدرت متبوع و حاکم به ماند (که با عنایت به اوضاع و احوال پیش آمده، دیگر جای ترمیم نمی‌ماند). خودمان را از همین امکان کاهش بدهکاری‌های خود که داریم یا شاید داشته باشیم، محروم می‌کنیم. ارزش زمین‌هایی که بعضی از ایالت‌ها با گسترش مخفیانه و ناعادلانه حدود و ثغور کانادا<sup>۱</sup> از دست می‌دهند، اگر فقط به ازای هر ایکز<sup>۲</sup> پنج پاوند بیارزند، به بیست و پنج میلیون پاوند پنسیلوانیا بالغ می‌شود؛ و اگر هر ایکر زمین را سالانه به قیمت مقطوع و مختصر یک پنی اجاره بدهیم مبلغ سالانه به دو میلیون پاوند استرلینگ می‌رسد.

با فروش این زمین‌ها می‌توانیم بدون تحمل هیچ باری از بدهکاری‌های خود بکاهیم، و بدین سبب اجاره مقطوعی که پرداخت می‌شد، اندوخته شده و همیشه رو به کاهش می‌رود و کلاً هزینه‌های سالانه حکومت را تأمین خواهد کرد. تا زمانی که پول بازپرداخت بدهکاری‌ها از طریق فروش زمین‌ها تأمین می‌شود، و این باز پرداخت از طریق کنگره فعلی بعنوان هیات امناء قاره‌ای

۱. بین در اینجا به قانون کبک Quebec act اشاره می‌کند که به سال ۱۷۷۴ به تصویب پارلمان انگلستان رسید. بر اساس یکی از مفاد این قانون سرزمین شمال غرب اوهایو تحت کنترل کبک قرار گرفت. (م)

۲. Acre معادل ۴۰۴۷ مترمربع (م)

صورت می‌گیرد، دیگر اهمیتی ندارد که این کار چقدر به درازا می‌کشد. اکنون بعنوان دوم یعنی این پرسش می‌پردازم: که کوتاه‌ترین و عملی‌ترین نقشه کدام است؟ آشتی یا استقلال؟ و این هم پاره‌ای توضیحات: کسی که طبیعت را راهنمای خود تلقی می‌کند به سادگی از میدان این جدل بیرون نمی‌رود و بر همان اساس من پاسخ می‌دهم که کلاً استقلال، یک سیاست ساده است که در درون ما جای دارد و آشتی موضوعی بسیار پیچیده و متحیرکننده است که در درون خود دخالت دربار ملون را دارد و بدون شک پاسخ همین است.

هر آدم خردمندی در می‌یابد که وضعیت فعلی آمریکا حقیقتاً نگران‌کننده است: بدون قانون، بدون حکومت، بدون حضور هیچ قدرت دیگری که حکومت بر آن اساس بناگردد، الله بختکی کامل. تقارن بی‌مانند عقاید که به هر دو مشمول دگرگونی است و هر دشمن پنهانی سخت در کار است تا این تقارن را فرو بپاشاند. اوضاع فعلی ما، یعنی قانونگذاری بدون قانون، خردمندی بدون نقشه، نظام سیاسی بدون نام و شگفت‌آورتر از همه با داشتن استقلال کامل مدعی وابستگی هستیم. این نمونه بی‌سابقه است؛ موردی از آن هرگز قبلاً وجود نداشت؛ و کیست که بتواند بگوید چه پیش خواهد آمد؟ در این اوضاع لگام گسیخته فعلی دارایی هیچ کس در امان نیست. ذهن جمعیت کثیری بلا تکلیف مانده و در برابر خود هدفی ندارد و این جمعیت هر و هم یا گمانی را که پیش بیاید پی می‌گیرد. هیچ کاری جرم نیست؛ خیانت معنی ندارد، بنابراین هرکسی خود را آزاد می‌بیند تا هر کاری که دلش خواست انجام دهد. اگر محافظه کاران می‌دانستند که با آن اعمال، زندگی‌شان باید به قوانین حکومت تاوان پس می‌داد، هرگز جرئت نمی‌کردند آن تهاجم را تدارک ببینند. باید بین سربازان انگلیسی که به نبرد آورده شدند و آن دسته از ساکنان آمریکا

که سلاح به دست گرفتند، تمایز قائل شد. گروه اول اسیرند اما گروه دوم خائن هستند. یکی آزادی را فدییه می دهد و آن دیگری سرش را.

با وجود خردمندی ما، در دادخواهی ما ضعف آشکاری هست که به اختلاف‌ها و کشمکش‌ها دامن می زند. کمربند قاره‌ای بسیار شل بسته شده است. و اگر به موقع کاری نکنیم، خیلی دیر خواهد شد و به وضعیتی می افتمیم که نه آشتی عملی است و نه استقلال. پادشاه و وابستگان بی ارزش او به بازی قدیمی ایجاد تفرقه در قاره آمریکا مشغولند و در میان ما چاپخانه‌هایی که دروغهای راست نما را چاپ و تکثیر کنند کم نیستند. نامه ریاکارانه و مکارانه‌ای که چند ماه پیش در دو روزنامه نیویورک به چاپ رسید، همانند دو نامه دیگری از همین دست، شاهدهی است بر این نکته که آدم‌های فاقد قوه تمییز و صداقت در میان ما هستند.

آسان است که در سوراخی بخزیم و از آشتی سخن بگوییم؛ اما آیا این چنین آدم‌هایی به درستی می‌سنجند که وظایف ما چه دشوار است و اگر قاره دچار تفرقه گردد چقدر خطرناک خواهد بود. آیا آنها همه اقشار مختلف آدم‌ها را با موقعیت و اوضاع و احوالشان در نظر می‌گیرند. آیا آنها خود را جای رنج دیدگانی که هست و نیست‌شان را از دست داده‌اند، قرار می‌دهند و سربازانی را به یاد می‌آورند که برای دفاع از کشورشان از همه چیز گذشته‌اند اگر نرمش آنها تنها بر حسب زندگی خصوصی‌شان بدون در نظر گرفتن دیگران است روزگار و حوادث آن به آنها خواهد فهماند که گز نکرده بریده‌اند.

بعضی‌ها می‌گویند که ما را در وضعیت سال ۱۷۶۳<sup>۱</sup> قرار بدهید: پاسخ من به

۱. تاریخ ۱۷۶۳ پایان جنگ فرانسویان و سرخ پوستان است که مدت هفت سال شیره مهاجرنشین‌ها را کشید. دو سال بعد هم مالیات تمبر مزید بر علت شد. برای آمریکاییان سال ۱۷۶۳ نقطه عطف تاریخ آمریکا محسوب می‌شد. (م)

این تقاضا این است که اکنون بریتانیا نمی تواند این درخواست را اجابت کند و چنین پیشنهادی هم نمی کند، اما اگر چنین پیشنهادی هم می کرد و حتی فرض کنیم که بکند، بعنوان پرسشی منطقی می پرسم، به چه وسیله ای این دربار فاسد و بی ایمان به تعهدات خود وفادار خواهد ماند؟

پارلمان دیگری، که نه، حتی همین پارلمان، ممکن است به بهانه اینکه این تعهدات نامعقول و به زور به عهده بریتانیا گذاشته شده، آنها را الغاء کند. و در آن صورت تاوان ما چه می شود؟ - ملت ها به قانون مراجعه نمی کنند. عرّاده های توپ و کلای مدافع پادشاهان و شمشیر پادشاه نه به قصد برقراری عدالت که برای افروختن آتش جنگ وارد کارزار می شوند بازگشت به وضعیت سال ۱۷۶۳ کافی نیست، زیرا باید اوضاع و احوال ما هم به همان وضعیت بازگردد، یعنی خانه های سوخته و شهرهای تخریب شده تعمیر و یا بازسازی بشوند، ضررهای شخصی ما جبران شود، وام های عمومی (که برای دفاع متحمل شدیم) باز پرداخت کنند، در غیر این صورت ما یک میلیون بار بدتر از آن دوران رشک انگیز خواهیم بود. اگر چنین در خواستی سال گذشته اجابت می شد، قلب و روح قاره را مسخر می کرد - اما اکنون دیگر خیلی دیر است و کار از کار گذشته است.

وانگهی سلاح بر دست گرفتن به قصد الغاء قانونی مربوط به پول و مال از دیدگاه قانون الهی غیر موجه و برای احساسات انسانی مشمئز کننده به نظر می رسد همانطور که سلاح برکف گرفتن برای مطیع ساختن هم ناموجه است. در هیچ کدام از دو حالت اشاره شده وسایل و راه ها اهداف و مقاصد را توجیه نمی کنند. زیرا که زندگی آدم ها با ارزش تر از آن است که بر سر چنین امور جزئی بر باد برود. خشونتتی که ابراز می شود؛ و تهدیدی که به افراد ما روا

می‌گردد؛ تخریبی که نیروهای مسلح بر اموال و دارایی‌های ما وارد می‌کند؛ و با آتش و شمشیر کشور ما را به اشغال در می‌آورد استفاده از سلاح بر ضد ظالمان را مشروعیت می‌بخشد؛ و لحظه‌ای که چنین وجهی از دفاع ضروری بشود، همه‌گونه اطاعت از بریتانیا باید متوقف شود؛ و تاریخ استقلال آمریکا را باید از همان روزی که نخستین تفنگ فتیله‌ای علیه آن شلیک شد، اعلام نمود. این نوشته استحکام دارد و از سر هوس و جاه‌طلبی بر قلم جاری نشده بلکه ناشی از سلسله حوادثی است که مهاجرنشین‌ها علت آن نبوده‌اند.

با اشارات مقتضی زیر که از سر حسن نیت ابراز می‌شوند، این توضیحات را به پایان می‌برم. باید بیاندیشیم که سه راه متفاوت در برابر ما هستند که استقلال را ممکن می‌سازند و یکی از این سه راه، به حکم سرنوشت آمریکا یعنی صدای قانونی مردم در کنگره روزی به استقلال خواهد انجامید، دو راه دیگر عبارتند از قدرت نظامی و یازور غوغای خلائق. همیشه این طور نیست که سربازان ما شهروندان ما باشند که انبوه آدم‌های معقول ما را تشکیل می‌دهند. قبلاً هم متذکر شده‌ام که فضیلت ارثی و نیز دائمی نیست. اگر استقلال با این روش‌ها بدست آید، همه‌گونه فرصت و امکان در برابر ما آغوش می‌گشاید تا شریف‌ترین و بی‌آلایش‌ترین نظام حکومتی را در روی کره زمین تشکیل دهیم. ما این قدرت را داریم که جهان را طرحی نو در اندازیم. موقعیتی مشابه وضعیت اکنون ما از زمان حضرت نوح تا به حال پیش نیامده است. زایش جهانی نو در دسترس است و نسلی از انسان‌ها که تعداد آنها به جمعیت کل اروپا می‌رسد، قرار است از حوادث چند ماهه سهم‌شان از آزادی را دریافت دارند. تعلق فاجعه‌است - و از این دیدگاه، این ایرادهای بنی اسرائیلی مشتی آدم ضعیف یا ذینفع چقدر پیش پا افتاده، حقیر و مسخره به نظر

می‌رسد، آن هم هنگامی که ایرادها را با آفرینش جهانی نو بسنجیم. اگر از این دوران مساعد و جالب غفلت کنیم و استقلال تحت تأثیر سایر شیوه‌ها قرار بگیرد، آن وقت باید پیامد آن را به خودمان یا به آن کوتاه‌فکران و متعصبانی حواله دهیم که بدون تحقیق و تفکر به مخالفت با استقلال اقدام می‌کنند. دلائلی به نفع استقلال وجود دارند که آدم‌ها باید در خلوت درباره آنها بیاندیشند نه اینکه در جلوت این دلائل را به رُخشان کشید. حالا نباید درباره اینکه مستقل خواهیم بود یا نه جر و بحث کنیم، بلکه باید دل‌وایس کسب استقلال براساس استوار، توام با امنیت و شرافت باشیم. هر روز بیشتر از دیروز به ضرورت استقلال پی می‌بریم. حتی محافظه کاران (اگر این چنین افرادی در میان ما هنوز باشند) باید بیش از همه آدم‌ها مشوق پیشبرد استقلال باشند؛ زیرا همانطور که انتصاب کمیته‌ها در آغاز جان و مال آنها را از گزند خشم مردمی حفاظت کرد، شکل خردمندانه و جا افتاده حکومت هم به طور حتم امنیت آنان را حفظ خواهد کرد. بنابراین، اگر این افراد فضیلت کافی برای مشروطه خواه<sup>۱</sup> بودن ندارند، باید به حد کافی مصلحت اندیش باشند و آرزوی استقلال کنند.

به طور خلاصه، استقلال تنها رشته‌ای است که ما را به هم پیوند می‌زند. با داشتن استقلال هدف خود را خواهیم دید و گوش‌های ما به نحوی قانونی در برابر دسیسه‌های تحریک‌آمیز و نیز سببیت دشمن بسته خواهد بود. در آن موقع ما هم در وضعیت مناسبی خواهیم بود تا با بریتانیا طرف شویم؛ زیرا

۱. Whiggs در اصل اعضاء حزب مشروطه خواهان انگلستان بودند که در میان بازرگانان و خرده مالکان طرفدار داشتند و صرفاً قدرت پارلمان را مشروع می‌دانستند. پیورتن‌ها (پاک‌دینان) و پرسبیترین‌ها از مشروطه خواهان بودند اما در مقابل محافظه کاران Toryها زمین دار و طرفدار پادشاه. (م)



منطقی است نتیجه بگیریم که برای غرور آن دربار کمتر آزار دهنده است که با ایالات آمریکایی براساس صلح طرف معامله شود تا آنکه به کسانی که تحت سلطه دارد بعنوان "رعایای شورشی" بنگرد و به سازش برسد. این تأخیر و تعلل ماست که بریتانیا را به استیلا امیدوار می‌سازد، و سستی ما فقط جنگ را طولانی می‌کند. از آنجایی که با توقف دادوستد خود با بریتانیا بیهوده کوشیده‌ایم که تاوان رنج‌های خود را بگیریم، بیایید اکنون با مستقلانه تاوان دادن به خودمان چاره دیگری را بیازماییم و آنگاه داد و ستد را از سر بگیریم. تجارت و بخش قابل ملاحظه‌ای از انگلستان هنوز با ماست؛ زیرا صلح به همراه داد و ستد ترجیح دارد. و اگر تقاضای داد و ستد ما پذیرفته نشود، دربارهای دیگری هستند که به تقاضای ما پاسخ بدهند.

بر پایه این مسائل موضوع را مطرح می‌کنم. و از آنجایی که تاکنون در رد عقیده‌ای که در چاپ‌های قبلی این جزوه گنجانده شده‌اند، مطلبی نوشته نشده است، آن را می‌توان گواهی بر این نکته دانست که یا آن عقیده را نمی‌توان رد کرد و یا عقیده مندرج در آن جزوه آنقدر طرفدار دارد که کسی جرئت مخالفت ندارد. بنابراین، به جای آنکه ما با سوءظن یا کنجکاوی مشکوک به یکدیگر خیره شویم، بیایید هر کدام از ما از صمیم قلب به طرف همسایه دست صمیمیت و دوستی دراز کنیم، متحد شویم و خط نسیان بر همه اختلاف‌ها و مناقشه‌های گذشته بکشیم و آنها را در زیر خاک فراموشی دفن کنیم. بیایید نام‌های مشروطه خواه و محافظه کار را از ذهن مان محو کنیم؛ و هیچ نام دیگری به جز شهروند خوب، دوست یک رنگ و باهمت، و حامی بافضیلت حقوق انسان و ایالات آزاد و مستقل آمریکا به یکدیگر ندهیم.

## پاسخ پین به هم‌کیشان خود:

پیشکش به نمایندگان جامعه دینی مردمی موسوم به کوئیکرها یا به بسیاری از آنها، به خاطر مطلبی که اخیراً تحت عنوان "گواهی باستانی و اصول مردم موسوم به کوئیکرها" در ارتباط با پادشاه و حکومت با تجدیدنظر منتشر شده. و با توجه به فتنه‌هایی که اکنون در اینجا و آنجای آمریکا شایع است، این مطلب را خطاب به کل مردم می‌نویسم:

راقم این سطور، یکی از معدود افرادی است که هرگز با مسخره کردن، به دین توهمین نمی‌کند یا به فرقه‌ای مذهبی ایراد بنی اسرائیلی نمی‌گیرد. همه آدم‌ها در مسائل دینی فقط به خدا پاسخ گو هستند و نه به آدمهای دیگر. بنابراین این مکتوب دقیقاً خطاب به شما بعنوان افرادی دیندار نوشته نشده بلکه شما بعنوان گروهی که از دور دستی به آتش سیاست دارید و آرامش طلبی ایی که به آن معترف هستید به شما می‌آموزد تا از دخالت در آن خود داری کنید.

همان طور که شما بدون مجوز در خوری برای این کار، خود را به جای همه افراد کوئیکر قرار دادید، نویسنده این سطور هم، برای آنکه با شما برابر باشد، به حکم ضرورت، خود را به جای کسانی قرار داد که نوشته‌ها و اصولی را تأیید کرده‌اند که شما آن شهادت‌نامه را بر ضد آنها نوشته‌اید. نویسنده این سطور، موقعیت منحصر به فرد آنها را انتخاب کرده است تا از آن منظر شما در او آن شخصیت جسوری را بیابید که در خودتان سراغ ندارید. زیرا که نه نویسنده این سطور و نه شما ادعا یا لقب نمایندگی سیاسی (وکیل الملله) را دارید.

هنگامی که آدم‌ها از راه راست منحرف می‌شوند تعجبی ندارد که سکندری

بخورند و بیفتند. از شیوه‌ای که شما شهادتنامه خود را سامان داده‌اید، بر می‌آید که سیاست (بعنوان روابط پیچیده بین افراد دینی) پیشه مناسب شما نیست؛ زیرا هر چند که سیاست به نظر شما مفهومی جا افتاده دارد اما با این وجود، آمیزه‌ای از خوب و بد است که به نحوی غیر عقلایی سرهم بندی شده است و نتیجه‌گیری که از آن می‌توان کرد غیرطبیعی و نامنصفانه است.

دو صفحه اول شهادتنامه شما (که کل آن به چهار صفحه نمی‌رسد) برای ما معتبر است و همان حسن سلوک را هم از شما انتظار داریم، زیرا عشق و تمایل به صلح به کوئیکریزم منحصر نمی‌شود، این سرشت و نیز آرزوی دینی همه پیروان فرقه‌های مختلف مذهبی است. و بر این اساس، بعنوان آدم‌هایی که برای استقرار نظام مستقل سیاسی از آن خودمان تلاش می‌کنیم و رنج می‌بریم، در صلح طلبی به مثابه هدف، آرزو، امید و غایت گوی سبقت را از همه پیروان مذاهب و ادیان ربوده‌ایم. نقشه ما صلح برای ابد است. ما از مشاجره و نزاع با بریتانیا خسته شده‌ایم، و پایانی برای آن به جز جدایی نهایی متصور نیستیم. ما استوار و پی‌گیر عمل می‌کنیم زیرا که به خاطر بنیاد نهادن صلحی بی‌پایان و بی‌وقفه، پلیدی‌ها و تکلیف‌های شاق امروز را تحمل می‌کنیم.

مجاهدت می‌کنیم و به مجاهدت ادامه خواهیم داد تا ارتباط و پیوندی را بگسلیم که سرزمین ما را تاکنون غرق در خون کرده است؛ و مادامی که اصل مسئله باقی است، این پیوند علت شوم مصیبت‌های آینده در هر دو کشور خواهد بود.

ما از سر انتقام یا به قصد فتح و تسخیر نمی‌جنگیم از سر غرور و هوس هم مبارزه نمی‌کنیم؛ ما با ناوگان دریایی و ارتش‌های خود به جهان توهین نمی‌کنیم، و برای تطاول و غارت سراسر جهان را در نمی‌نوردیم. به ما در خانه

خودمان و در حریم خلوت خودمان حمله می‌کنند، در زمین‌های خودمان به ما یورش می‌آورند، این خشونت‌ی است که علیه ما روا می‌دارند. ما به دشمنان خودمان به چشم قطاع‌الطریق‌ها و شب‌روها می‌نگریم و از آنجایی که در قوانین مدنی جایی برای دفاع از مانیت، مجبوریم که با قوه قهریه به تنبیه آنها پردازیم و از شمشیر همان استفاده‌ای بکنیم که شما پیش از این از طناب دار برای لگام زدن به جرم و جنایت می‌کردید - شاید ما نسبت به خانه خراب‌ها و توهین شدگان چهار گوشهٔ این قاره رؤوفتی احساس می‌کنیم که هنوز به قلب بعضی از شما راه نیافته است. ای شماها، نویسندگان آن شهادتنامه، به هوش باشید که آرمان و اساس را اشتباه نگیرید. سردی روح را دین ننامید. خشک مغزی و تعصب را به جای مسیحیت نشانید.

ای شماها، مبلغان مغرض اصول برساختهٔ خود. اگر سلاح برکف گرفتن گناه است، پس آن کس که جنگ را آغاز می‌کند گناه بیشتری مرتکب می‌شود، زیرا تفاوت بسیاری بین حمله خودسرانه و دفاع ناگزیر هست. بنابراین اگر واقعاً از سر وجدان و عظمی‌کنید و نمی‌خواهید از دین خود بازیچه بسازید، با اعلان کردن عقاید خود به دشمنان ما، جهان را نسبت به صدق گفتار تان مجاب کنید. زیرا دشمنان ما سلاح به دست می‌گیرند. با انتشار عقاید خود در سنت جیمز، خطاب به فرماندهان در بوستن، خطاب به دریاسالاران و ناخدایان کشتی‌های جنگی که راهزنانه سواحل ما را چپاول می‌کنند، و خطاب به نابکاران جنایتکاری که نام خداوندی که شماها مدعی بندگی او هستید، زعامت می‌کنند، صدق ایمان خودتان را ثابت کنید. اگر صداقت برکلی را داشتید به

پادشاه‌تان موعظه می‌کردید تا توبه کند؛\* به او گناهانش را گوشزد می‌کردید و از نابودی ابدی بر حذرش می‌داشتید. درست است که شماها ضد توهین شده‌ها و مجروحان سخنی مغرضانه به کار نمی‌برید اما مانند مأموران و وظیفه شناس حکومت بانگ بر می‌آورید و به کسی امان نمی‌دهید. نگوئید که تحت آزار و اذیت هستید نکوشید تا ما را باعث و بانی آن مذمتی بدانید که بر خودتان روا می‌دارید؛ زیرا به همه انسان‌ها اعلام می‌کنیم که از شما به خاطر کوئیگر بودن شکایت نداریم بلکه به این خاطر که کوئیگر نیستید.

افسوس! به نظر می‌رسد که در شهادت‌نامه و نیز در سلوک شما این گرایش خاص هست که انگار همه گناه‌ها به همین عمل قبیح حمل سلاح خلاصه می‌شود و فقط مردم این گناه را مرتکب می‌شوند. به نظر ما می‌رسد که شماها گروه را با وجدان اشتباه گرفته‌اید، زیرا فحواى اعمال شما فاقد یکنواختی است. و برای ما فوق‌العاده دشوار است که به بسیاری از تنزه ادعایی شما اعتبار بدهیم، زیرا می‌بینیم که این تنزه از جانب کسانی ابراز می‌شود که در لحظه غلبه حرص<sup>۱</sup> دنیا بانگ تکفیر بر می‌آورند ولی به یکنواختی و پایداری زمان و به اشتباهی مرگ برای تصاحب بیشتر حرص می‌زنند.

---

\*. تو طعم سعادت و فلاکت را چشیده‌ای: تو می‌دانی که از میهن خود تبعید شدن، عزل شدن، حاکم بودن، و بر تخت نشستن یعنی چه. و چون تحت ظلم واقع شدی، درک می‌کنی که اکنون ظالم مورد تفر خدا و انسان است: اگر با این همه هشدارها و اعلان‌ها، تو از صمیم قلب به خدا روی نیاوری و او را فراموش کنی که در همه ناراحتی‌ها به یادتوست و خود را به آتش شهوت، حرص و تکبر بسپری، به طور حتم و یقین بسیار نکوهیده خواهی شد. - علیه دام‌ها و نیز وسوسه‌هایی که افرادی بر سر راه تو قرار می‌دهند یا می‌خواهند تو را به سوی اهریمن بکشانند، متعالی‌ترین و رایج‌ترین درمان این است که خود را به نور مسیح بسپری که در وجدان تو می‌درخشد که نه می‌تواند و نه می‌خواهد که تملق تو گوید و نه طاقت می‌آورد تا تو در درون گرداب گناهان خودت بیاسایی.

"نطق برکلی خطاب به چارلز دوم"

۱. Mammon خدای حرص. (م)

در صفحه سوم شهادت‌نامه خود از کتاب امثال سلیمان نبی نقل کردید "چون راه‌های مشخص پسندیده خداوند باشد. دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می‌آورد." <sup>۱</sup> که آن را بسیار ناسنجیده برگزیدید، زیرا این آیه گواهی است بر اینکه راه‌های پادشاه (که شماها بسیار مایل به حمایت از او هستید) پسندیده خداوند نیست در غیر این صورت حکومت او در مصالحه با مردم بود.

اکنون به بخش آخر گواهی شما می‌پردازم که همه آنچه که تا به حال نوشته‌ام فقط مقدمه‌ای بر آن بود. شماها نوشتید:

از زمانی که ما به اعتراف به نور عیسی مسیح که در وجدان ما متجلی است، دعوت شدیم، همواره تا به امروز بر این اصل و قضاوت بوده‌ایم که به زیر کشیدن پادشاهان و حکومت‌ها حق انحصاری خداوند است؛ زیرا علل امور فقط بر او معلوم است و این به عهده ما نیست که به این کار دست بیاوریم و یا تدبیری بیاندیشیم؛ بر ما نیست که ورای شأن خود عمل کنیم تا چه رسد به اینکه اسباب چینی کنیم و تدبیری برای نابودی بکار بندیم یا حکومت و پادشاه را سرنگون سازیم. بر ماست که برای جان پادشاه و امنیت ملت و نیک بختی همه انسان‌ها دعا کنیم: باشد که زندگی توام با آرامش، صلح را با صداقت و خوبی تحت هر حکومتی که خداوند صلاح بداند، داشته باشیم."

اگر این‌ها واقعاً اصول شماهاست پس چرا به آن عمل نمی‌کنید؟ پس چرا آنچه را که کار خداوند می‌دانید به او واگذار نمی‌کنید؟ این اصول ادعایی شما به شما می‌آموزد تا با شکیبایی و فروتنی، تحت هر شرایطی آماده اقدام‌های

عموم مردم باشید و آن اقدام‌ها را مشیت الهی بدانید. بنابراین اگر به آنچه در بالا نوشته‌اید اعتقاد دارید پس چرا شهادت‌نامه سیاسی منتشر می‌کنید؟ و نفس انتشار آن شهادت‌نامه ثابت می‌کند که یا شماها به آنچه اعتراف می‌کنید، اعتقاد ندارید و یا به حد کافی فضیلت ندارید که به اصول ادعایی خود عمل کنید. اصول کوئیکریزم تمایل آشکار دارد که انسان را زیر دست آرام و بی‌آزار هر حکومتی بسازد که بر او حاکم است. و اگر عزل و نصب پادشاهان و حکومت‌ها حق انحصاری خداوند است، پس به طور حتم و یقین آن حق خداوند به وسیله ما زائل نمی‌شود؛ بنابراین این اصل شما را به تأیید هر بلایی که بر سر پادشاهان آمده است و یا ممکن است بیاید وامی‌دارد. مگر نه اینکه امور پادشاهان به خداوند مربوط می‌شود؟ الیور کرومول\* هم از شما متشکر است - پس چارلز بدست کرومول کشته نشد و مقلد مغرور فعلی چارلز هم باید به همان سرنوشته سلف خود دچار شود و نویسندگان و ناشران آن شهادت‌نامه موظف هستند که طبق عقیده مہندرج در آن شهادت‌نامه برای زنده‌گردن پادشاه کف بزنند. معجزه پادشاهان را عزل نمی‌کند و هیچ روشی به جز روش بشری و رایجی که ما اکنون بکار می‌بریم حکومت‌ها را تغییر نمی‌دهد. حتی پراکندگی یهودیان که نجات دهنده ما آن را پیش‌گویی کرده بود به زور اسلحه ممکن شد. بنابراین اگر از جانبداری یک طرف امتناع می‌ورزید پس نباید در کار طرف دیگر هم مداخله کنید، بلکه در کسوت انتظار بنشینید. مگر آنکه سندی الهی ارائه کنید که خداوند متعال که این جهان‌نورا آفرید و در بیشترین فاصله از سایر بخش‌های جهان کهن در شرق و غرب قرار داد، اراده کرده است

\* الیور کرومول (۱۶۵۸-۱۵۹۹) افسر ارتش و نماینده فعال پارلمان که در آغاز جنگ داخلی انگلیس (۱۶۴۲-۱۶۶۵) شرکت داشت و چارلز اول (۱۶۴۹-۱۶۰۰) را اعدام کرد. (م)

تا استقلال آمریکا را از دربار فاسد و ولنگار بریتانیا تأیید نکند، اگر می‌توانید ثابت کنید که چگونه براساس اصول ادعایی خودتان تهییج و برآشفتن مردم را توجیه پذیر است.

در آن شهادت‌نامه سیاسی نوشتید: "... در ابراز انزجار از چنین نوشته‌ها و اقداماتی اتحادی قوی تشکیل دهیم، زیرا که این نوشته‌ها و اقدامات نشانه‌ای از تمایل و نقشه برای گسیختن پیوندی خجسته با پادشاهی بریتانیاست که تاکنون از تابعیت ضروری و عادلانه به پادشاه آن و کسانی که قانوناً تحت اقتدار اویند، بهره‌مند بوده‌ایم"

چگونه بر قلب خود خنجر فرو می‌بریم! آدم‌هایی که در بند فوق آرام، منفعلانه تسلیم مشیت خداوند شده بودند تا پادشاهان و حکومت‌ها را سامان دهد، تعویض کند و عزل و نصب‌شان سازد، اکنون با یادآوری اصول خود با آنها به داد و ستد سیاسی می‌پردازند. آیا ممکن است این نتیجه‌گیری که به درستی اینجا نقل شد، از آن اصول عقاید نتیجه شوند؟

تناقض گویی بسیار آشکار است و چرند بودن استدلال بیش‌تر از آن است که بتوان به آن نخندید. چنین سخنانی را فقط کسانی ابراز می‌کنند که فهم آنها را روح عبوس و کوتاه بین حزب سیاسی بی‌امیدی در محاق خود گرفته است؛ زیرا شماها کل جامعه کوئیکرها را نمایندگی نمی‌کنید، بلکه فقط کسری از آن را در بر می‌گیرید.

در اینجا بررسی شهادت‌نامه (من از هیچ آدمی نمی‌خواهم که آن را منفور بداند، کاری که شماها کردید، بلکه فقط بخواند و منصفانه قضاوت کند.) را به پایان می‌برم و به آن توضیحات ذیل را ضمیمه می‌کنم: "از عزل و نصب پادشاهان به طور حتم سرنگونی شخصی که هنوز شاه است و شاه ساختن



کسی که هنوز شاه نیست، اراده می‌کنیم ولی این بحث چه ربطی به مورد پادشاه ما دارد؟ ما نه می‌خواهیم پادشاهی را بر تخت بنشانیم و نه می‌خواهیم او را عزل سازیم بلکه اصلاً می‌خواهیم از پادشاه سر سواکنیم و راه خود را بیمائیم. بنابراین از هر دیدگاهی به شهادت‌نامه شما نگاه کنیم، فقط بی‌آبرو کننده قضاوت ادعایی خودتان است و بهتر بود هرگز انتشار نمی‌یافت.

اولاً به این دلیل که سبب مذمت و خفت همه ادیان است و برای جامعه هم بسیار زیان دارد زیرا آن (جامعه) را به یک طرف دعوا تبدیل می‌کند.

ثانیاً به این دلیل که گروهی از آدم‌ها را درگیر و مؤید آن شهادت‌نامه نشان می‌دهد و این در حالی است که شماری از همان گروه آدم‌ها برائت خود را از انتشار شهادت‌نامه‌های سیاسی اعلام کرده‌اند.

سوماً به دلیل آنکه آن شهادت‌نامه گرایش به از بین بردن هماهنگی قاره‌ای و دوستی‌بی دارد که خودتان باگشاد دستی‌ها و سخاوتمندی‌های اخیر در آن مشارکت داشتید؛ و حفظ آن هماهنگی برای همه ما حائز اهمیت فراوان است. و در اینجا بدون خشم یا تنفر، با شما وداع می‌کنم. از صمیم قلب آرزو می‌کنم که شماها بعنوان انسانها و افراد مسیحی، همیشه از همه حقوق دینی و مدنی بدون هیچ مانعی تمام و کمال بهره‌مند باشید و به نوبه خود امکان بهره‌مند شدن سایرین از این حقوق را فراهم سازید؛ اما آن نمونه‌ای که شماها غیر معقولانه از آمیزش دین و سیاست ساختید ممکن است از سوی همه ساکنان آمریکا رد و طرد شود.

## مقدمه ویراستار

### زمینه انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا

آمریکائیان در ژانویه ۱۷۷۶ در جبهه‌های نبرد جهان نو، با انگلیسی‌ها می‌جنگیدند و در همان حال درباره ماهیت و هدف این نبردها در میان خود بحث و جدل داشتند. نه ماه پیش از آن، در ۹ آوریل ۱۷۷۵، ژنرال گیج، فرماندار نظامی ماساچوست کوشیده بود تا ذخایر نظامی را که مهاجرنشینان<sup>۱</sup> ستیزه‌جو در کنکورِد ماساچوست گرد می‌آوردند، نابود سازد.

پل ریور<sup>۲</sup> در تمام طول شب سوار بر اسب به کشاورزان میدل سکس هشدار داد که سپاهیان ژنرال گیج از بوستون به حرکت در آمده‌اند.

مردان یک دقیقه‌ای<sup>۳</sup> از مزارعشان فراخوانده شدند تا با سربازان انگلیسی در لکزینگتن و کنکورِد به جنگ پردازند. دو ماه بعد در دامنه تپه‌ای بیرون از بوستون نبرد خونینی در گرفت. مهاجرنشینان با تحمل ۱۰۵۴ کشته، پیروزی

---

1. Colony

۲. Paul Revere - آمریکایی نقره ساز، حکاک و وطن پرست (۱۸۱۸ - ۱۷۳۵).

۳. Minutemen شبه نظامی‌هایی که در دوران جنگ انقلاب آمریکا در مواقع لزوم ظرف یک دقیقه خود را آماده نبرد می‌کردند. (م)

مصیبت باری را بدست آوردند. تابستان ۱۷۷۵ نیز شاهد اشغال کانادا و تصرف مونترال توسط ارتش موقت آمریکا بودند تا پیش از فرارسیدن ماه دسامبر، دو لشکر آمریکا کبک در کانادا را به محاصره در آوردند هر چند نتوانستند آن را تسخیر کنند.

با وجود این، مهاجرنشینان دیدگاه روشنی از آنچه برای آن می‌جنگیدند نداشتند. بعضی‌ها مانند جان و سام آدامز از اهالی ماساچوست و بنجامین فرانکلین که به تازگی از انگلستان بازگشته بودند، به مخاصمات به عنوان جنگ استقلال می‌نگریستند که تلاشی بود برای آنکه مهاجرنشینان خود را از امپراتوری بریتانیا بگسلند و ملتی آزاد و مستقل، متشکل از سیزده مهاجرنشین پی بریزند. سایرین نظیر جان دیکنسون اهل فیلادلفیا خواهان ماندن در چارچوب امپراتوری بریتانیا بودند. تا آنجا که به جان دیکنسون مربوط می‌شد، مقصود از جنگ، واداشتن پارلمان بریتانیا به پذیرش حقانیت ادعاهای مهاجرنشینان و پاسخ و تاوان دادن به شرح‌کشافی<sup>۱</sup> از شکوه و شکایت‌هایی بود که به این رویارویی انجامیده بود. در واقعیت، دیکنسون مجلس قانون‌گذاری پنسیلوانیا را ترغیب کرده بود تا به هیأت نمایندگی اش در دومین کنگره قاره‌ای، برگزار شده در پائیز ۱۷۷۵ دستور دهد که در صورت طرح موضوع استقلال به آن رأی مخالف بدهد. در ژانویه ۱۷۷۶ به رغم نفوذ ستیزه‌جویان استقلال‌طلب در مجالس قانون‌گذاری مهاجرنشینان، دیدگاه دیکنسون چیرگی داشت. چهار مهاجرنشین واقع در میانه آمریکا، پنسیلوانیا را سرمشق قرار دادند و به هیأت‌های نمایندگی خود دستور دادند تا با هر

---

1. Long Litang

حرکتی، به سوی استقلال مخالفت ورزند. از سوی دیگر، حتی یک مهاجر نشین هم به هیأت نمایندگی اش دستور خاصی نداد تا به انفصال کامل از بریتانیا رأی دهد. با بهترین برآوردها بیش از یک سوم اعضاء کنگره قاره‌ای که در زمستان اواخر ۱۷۷۵ و اوایل ۱۷۷۶ در فیلادلفیا گرد آمده بودند، طرفدار استقلال نبودند.

برای انتشار "عقل سلیم" توماس پین موقعی مناسب‌تر از آن نمی‌توانست وجود داشته باشد. هیأت‌های نمایندگی در کنگره، مانند اکثر آمریکائیان سردرگم و دو دل بودند و در همان حال جزوه عقل سلیم را که در فیلادلفیا در روز ژانویه منتشر شده بود، خواندند. آنها پس از آن همه پیوند خویشاوندی، فرهنگی، بازرگانی و دهها سال وفاداری به انگلستان، ناگهان خود را در جنگ با سپاهیان اعلیحضرت پادشاه می‌دیدند. پین، این مرد انگلیسی به درستی راه شک نداشت. او جسورانه اعلام کرد که مقصود آمریکا از این نبردها کسب استقلال کامل و گسستن تمامی پیوندها با بریتانیای فاسد و جبار است.

موفقیت "عقل سلیم" شگفت آور بود بنجامین راش که پین را به فکر نوشتن این جزوه انداخته بود، به یاد می‌آورد که "آن جزوه با چنان تأثیری از مطبعه بیرون آمد که به ندرت حروف چاپی و نوشتاری در عصری یا کشوری ایجاد کرده بود". فرانکلین تأثیر آن را "بزرگ و حیرت‌انگیز" توصیف کرد. آمریکائیان در ماه‌های اول ۱۷۷۶ جزوه عقل سلیم را بلعیدند. طبق تخمین خود توماس پین در سه ماهه اول سال ۱۲۰۰۰۰ (صد و بیست هزار) نسخه از آن به فروش رفت. شرح حال نویسی تخمین زد که تنها در سال ۱۷۷۶ پانصد هزار نسخه از "عقل سلیم" انتشار یافت.

نقش دقیق "عقل سلیم" در تغییر دیدگاه آمریکائیان نسبت به استقلال و

جانبداری از آن برای هیچ کس بدرستی معلوم نخواهد شد. بدون شک، عوامل دیگری هم در تغییر افکار عمومی‌ای که با گذشت زمان در آن سال تکوین می‌یافتند، مؤثر بودند خبر اجیر کردن سپاهیان آلمانی به وسیله جورج سوم علیه مردم خودش به جنبش آزادی خواهی شتاب داد. در همان روزی که "عقل سلیم" انتشار یافت، نسخه‌ای از نطق پادشاه که چند ماه پیشتر خطاب به پارلمان انگلستان ایراد شده بود، به فیلادلفیا رسید که شکست سختی برای مخالفان آمریکایی استقلال به شمار می‌رفت. در آن نطق، جورج سوم اظهار کرده بود که "جنگ عصیانگرایانه" در مهاجر نشینها "آشکارا به قصد استقرار امپراتوری مستقلی در جریان است".

حالا دیگر مبارزان می‌توانستند به این تهدید آشکارا از جانب یک حریف وحشت زده استناد کنند. وقتی فرماندار سلطنتی ویرجینیا مزرعه داران را تهدید کرد که بردگان سیاه پوست را به عصیان علیه اربابها فراخواهد خواند، در جنوب، افکار عمومی به نحوی چشم‌گیر به سوی استقلال متمایل شد. این عوامل مؤثر بودند چنانچه تشدید مصائب و جنگ هم، اما به نظر نمی‌رسد که هیچ یک از حوادث تأثیر شتاب دهنده‌ای<sup>۱</sup> مانند "عقل سلیم" پین را داشت. عقل سلیم توسن خیال مهاجرنشینان را چنان به زیر رکاب گرفت که تا آن زمان هیچ جزوه‌ای چنین نکرده بود. هیچ رساله فاضلانه، و هیچ دادنامه و هیچ گفتمان فیلسوفانه‌ای به گرد "عقل سلیم" هم نرسید. عقل سلیم بحثی صریح و بی‌پرده بود که زبان نوشته‌اش برای هر مهاجر دارای سواد خواندن، خواه مکانیک، خواه کشاورز قابل فهم بود. نه تنها مردم بسیاری آن را خواندند بلکه

---

1. Catalytic

بسیاری آن را ستودند. برای نمونه، هنگامی که در نیویورک جزوه‌ای بر ضد "عقل سلیم" منتشر شد، "کمیته‌ای از مکانیک‌ها" تمامی نسخه‌های آن را پیش از فروش نابود ساخت. بر طبق بر آورد مورخ نامی آمریکایی برنارد بیلین، جزوه پین که در ژانویه ۱۷۷۶ عرضه شد، "درخشانترین جزوه‌ای بود که در دوران انقلاب آمریکا و در زبان انگلیسی نوشته شده بود".

توازن قوا در حال تغییر بود. نخست ماساچوست بود که به هیأت نمایندگی‌اش در کنگره فیلادلفیا اطلاع داد که جانبدار استقلال است. آوریل ۱۷۷۶ شاهد پیروی کارولینای شمالی از فیلادلفیا بود. در ماه می، ویرجینیا به نمایندگانش در کنگره قاره‌ای دستور داد تا فعالانه خواهان استقلال باشند. تا پایان ماه ژوئن همه هیأت‌های مهاجر نشین‌ها جانبدار استقلال بودند. در هفتم ژوئن ۱۷۷۶، ریچارد هنری لی<sup>۱</sup> به نمایندگی از ویرجینیا به پا خاست و گفت: "این مهاجر نشین‌های متحد، ایالت‌های آزاد و مستقل هستند و حق دارند که باشند." جان آدامز سخنان مدافع بعدی استقلال بود و مخالفان استقلال دلیل می‌آوردند که آنها "هنوز برای وداع با بریتانیا پخته نشده‌اند" و توانستند سه هفته در کار وقفه ایجاد کنند. در اول ژوئیه طرح استقلال در کنگره مطرح شد. نه مهاجر نشین در موافقت با استقلال و پنسیلوانیا و کارولینای جنوبی در مخالفت با آن رأی دادند. نماینده دلاویر برای رأی دادن صاحب اختیار نبود و نماینده نیویورک از رأی دادن عذر خواست. روز بعد هنگامیکه رأی‌گیری نهایی انجام شد، همه نمایندگان به جز نماینده نیویورک به استقلال رأی دادند. دو روز بعد در چهارم جولای ۱۷۷۶ پیش نویس نهایی اعلامیه استقلال<sup>۲</sup> تصویب شد.

۱. Richard Henry Lee (۱۷۹۲ - ۱۶۳۲) دولتمرد انقلابی و سناتور انتخابی مهاجر نشین ویرجینیا. (م)

2. Declaration Of Independence

ده سال پیش از آن، وقتی مجلس عوام بریتانیا از بنجامین فرانکلین در باره "نگرش آمریکا نسبت به بریتانیای کبیر تا پیش از سال ۱۷۶۳" پرسید، وی پاسخ داد: "در جهان بهترین است." وی خطاب به نمایندگان مجلس عوام گفت: "مهاجرنشینان با طیب خاطر تسلیم حکومت اعلیحضرت پادشاه هستند. آنها به قوانین مصوب پارلمان احترام می‌گذارند. با آنکه در چندین ولایت قدیمی شمار مردم بسیار است، اما برای فرمانبردار نگاهداشتن آنها لزومی به ساختن برج و بارو، دژ، پادگان یا ارتش نیست. کشور بریتانیا فقط با یک قلم کوچک، مرکب و کاغذ در آنجا حکم می‌راند. مردم مهاجر نشین در آمریکا همچون دانه‌های تسبیح سر به فرمان هستند. آنها نسبت به بریتانیا و قوانین، سنن و ادب و نزاکت آن نه تنها احترام می‌گذارند بلکه دلبستگی دارند، و حتی به راه و رسم انگلیسی علاقه‌مند هستند و از همین رو بازرگانی با بریتانیا افزایش یافته است. انگلیسی‌های مقیم آمریکا از احترام خاصی برخوردارند؛ اهل انگلستان کهنسال بودن فی‌نفسه احترام‌انگیز است و مقام و منزلت والایی نزد ما دارد. (۲)

کمر کسی با ارزیابی بنجامین فرانکلین مخالفت می‌ورزد. پیش از ۱۷۶۳، رابطه آمریکا و انگلستان برای طرفین رضایت بخش به نظر می‌رسید. پس چرا این رابطه آنچنان رو به زوال می‌رود که در ظرف دوازده سال، مهاجر نشین‌ها به جنگ با بریتانیا می‌پردازند و یک سال بعد استقلال خود را اعلام می‌دارند؟ بر سر آن احترام، دلبستگی و علاقه چه آمد؟

اکثر مورخان به این پرسش‌ها با استناد به راهکارهای نوین اقتصادی انگلستان در ۱۷۶۳، به عنوان آغاز نفاق و دوری انگلستان از ۱۳ مهاجر نشین نام می‌برند.

پندار اکثر مورخان چنین است که اگر حکومت انگلستان به سال ۱۷۶۳ از راهکارهای سنتی خودش نسبت به آمریکا دست نمی‌کشید، آن روابطی که فرانکلین در ۱۷۶۶ راحت و خالصاً مخلصاً توصیف کرده بود، ادامه می‌یافت. اما پیش از پرداختن به این راهکارها و بحث‌های جنجالی دیپلماتیک که در دوران حساس بین سالهای ۱۷۶۳ و ۱۷۷۵ ایجاد شده بود، این نکته حائز اهمیت است که به رغم ارزیابی فرانکلین، در دهه‌های پیش از ۱۷۶۳ همه امور آنقدر که او وصف کرده بود، هماهنگ و به سامان نبود. همانطور که پروفیسور جک گرین استاد دانشگاه جان هاپکینز به نحو قانع‌کننده‌ای استدلال می‌کند بنا وجود آرامش در سطح، ظرف یک سده (از ۱۶۶۰ تا ۱۷۶۰) دگرگونی‌های ساختاری مهمی در مهاجرنشین‌ها و در بریتانیا رخ داد که به تیرگی روابط دامن زد و پیش شرط‌های انقلاب آمریکا را فراهم کرد. (۳) برای نمونه تا ۱۷۵۰، بیشتر مهاجرنشین‌ها در واقعیت همه اسباب مقتضی برای حکومت‌های خودگردان را بدست آورده بودند. در هر مهاجرنشین یک نخبه کارآمد محلی بر زندگی سیاسی و اجتماعی مسلط بود. علاوه بر این، هر یک از مهاجرنشین‌ها از لحاظ سیاسی و اداری خودمختار بودند. در این زمینه موضوع به ویژه مهم این بود که در هر مهاجرنشین اعضا مجلس عوام را مردم انتخاب می‌کردند.

در واقع در سده پیش از انقلاب، آمریکائیان مهاجرنشین پیش از پسرعموهای انگلیسی خود در فرآیندهای سیاسی مشارکت می‌کردند. ظرف همین مدت، بر وسعت و ثروت مهاجرنشین‌ها از لحاظ جمعیت و نیز مقدار زمین‌های کشاورزی و آبادی‌های مسکونی به نحوی سرسام‌آور افزوده شد. تا سال ۱۷۶۰، مهاجرنشین‌ها تنها توان حکم رانی بر خود را



یافتند، بلکه با اعمال حکومت و ایجاد نظم و امنیت به تاجران و مزرعه‌داران نیز فرصت بالیدن داده بودند تا پیش از ۱۷۶۰ اقتدار و قدرت بریتانیا در مهاجر نشین‌ها ضعیف و ناکارآمد شده بود. کمبود ارتباطات دشواری کمی نبود. تا پیش از ۱۷۵۵ قایق‌های بین بریتانیا و مهاجرنشینها رفت و آمد منظم نداشتند، و پیش از جنگ فرانسویان و سرخ پوستان، که در میانه دهه ۱۷۵۰ آغاز شد، فقط تعداد خیلی کمی از سپاهیان ارتش انگلیس در مهاجرنشین‌ها حضور داشتند. با آنکه حضور بریتانیادار مهاجرنشین‌ها در سراسر سده هیجده هم کم‌رنگ بود، و با آنکه قدرت و نفوذ بریتانیا بر آمریکایی‌ها به هیچ وجه چیرگی نداشت و به طور حتم ظالمانه نبود، اما از طرف دیگر مهاجرنشین‌ها برای اقتصاد بریتانیا اهمیت حیاتی یافتند. در سال ۱۷۰۰، جمعیت مهاجرنشین‌ها ۲۵۷۰۶۰ نفر بود که در ظرف شصت سال افزایش چشم‌گیری یافت و به ۱۵۹۳۶۲۵ نفر رسید.

این جمعیت در حال رشد مقادیر زیادی از محصولات تولیدی بریتانیا را می‌خرید و به نوبه خود به کشور مادر (بریتانیا (م)) مواد خام را به قیمت ارزان می‌فروخت. بدین ترتیب مهاجرنشین‌ها در تجارت انگلیس نقش مهمی ایفا می‌کردند و در سال‌های ۳-۱۷۷۲ سی و شش درصد کل حجم واردات و سی و هفت درصد کل حجم صادرات انگلیس را در بر می‌گرفتند، مهاجرنشین‌ها اصلاً ضعیف و وابسته به بریتانیا نبودند، بلکه بر عکس به نظر می‌رسید که این اقتصاد بریتانیا بود که به نحو فزاینده‌ای به مهاجرنشین‌ها وابسته می‌شد. و همین وابستگی بود که در حوادث سیاسی دهه ۱۷۶۰ نقش سرنوشت‌سازی را ایفا کرد. مقام‌های انگلیسی از یک سو شاهد رشد سریع و توسعه اقتصاد و نهادهای سیاسی مهاجرنشین‌ها بودند و از سوی دیگر اهمیت این

مهاجرنشین‌ها را در رفاه و رونق انگلستان درک می‌کردند. حکومت بریتانیا از ترس پیامدهای فاجعه‌آمیز از دست دادن لگام خود بر مهاجرنشین‌ها، نه تنها کوشید تا چیرگی اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کند بلکه در صدد برآمد تا بر آن بیفزاید.

به سال ۱۷۶۳، جورج گرن ویل، از سوی پادشاه، جورج سوم به مقام وزیر اولی<sup>۱</sup> در آمریکا منصوب شد. اکنون دیگر، نیاز مفرط به تحکیم و تقویت اقتدار پادشاه در مهاجرنشین‌ها با میل واداشتن آمریکا به پرداخت هزینه‌های گزاف جنگ اخیراً تمام شده فرانسویان و سرخ پوستان (جنگ هفت ساله در وجه اروپایی‌اش) پهلوی می‌زد. انگلستان ۸۲۰۰۰۰۰۰ پاوند استرلینگ در جنگ هفت ساله صرف کرده بود و در نتیجه آن، همه کانادای فرانسوی<sup>۲</sup> و قلمروی شرق میسی سی پی به جز لوئیزیانا را به چنگ آورده بود. بریتانیا برای نگهداری این امپراتوری آمریکا به ارتش ثابت ده هزار نفری با هزینه سالانه ۳۰۰۰۰۰ پاوند استرلینگ اتکاء داشت. گرن ویل برای کسب در آمد به مهاجرنشین‌ها روی آورد. به گمان حکومت او، این روشی عادلانه بود. هر چه باشد، جنگ هفت ساله و ارتش ثابت بخشی از راهکارهای نگهداری و حراست از مهاجرنشین‌ها بود. این تقارن اهداف بود که سال ۱۷۶۳ را آنهمه مهم ساخت. نیاز کوتاه برد<sup>۳</sup> به اصلاحات در ساختار مالی امپراتوری مهاجرنشینان که پیروزمند اما فقیر از جنگ بیرون آمدند، برنامه‌ای را ایجاب کرد که در عین حال باید به نیاز بسیار ژرف بریتانیا به مهار بیشتر بر اقتصاد و

1. First minister

۲. کانادای متعلق به فرانسه. (م)

3. Short-Ranged

سیاست مهاجرنشین‌ها پاسخ دهد. برنامه گرن ویل شامل اعزام کشتی‌های نیروی دریایی بریتانیا به آمریکای شمالی، استقرار ارتش بریتانیا در سرحدات و در صورت لزوم، تدارک سپاهیان برای حمایت از مقام‌های بریتانیا در مهاجرنشین‌های ساحلی می‌شد. همچنین دولت بریتانیا اسکان در غرب کوه‌های آپالاچین را ممنوع کرد و بدین ترتیب نواحی گسترده‌ای را به روی مهاجران پیشگام، زمین‌بازان و تجار پوست بست. سه اقدام دیگری که دیوان (وزارتخانه (م)) گرن ویل در سالهای ۱۷۶۴ و ۱۷۶۵ انجام داد، حتی از اقدام‌هایی که پیشتر اشاره کردیم طاقت فرساتر بود: قانون شکر، عوارض جدید و مقررات پرشاخ و برگ برای ورود و خروج کالا از بنادر مهاجرنشین وضع کرد. بسیاری از مفاد قدیمی قوانین در یانوردی که برای دهها سال نادیده گرفته می‌شد، بار دیگر احیاء شد. مالیات‌های سنگین بر کالاهایی که به مهاجرنشین‌ها وارد می‌شد، تحمیل می‌گردید مگر آنکه از طریق انگلستان حمل می‌شد. قانون تمبر به شکل عوارض تمبر مالیاتی مستقیم بر همه اسناد حقوقی، روزنامه‌ها و آگهی‌ها تحمیل شد، در عین حال قانون اطراق حکومت مهاجرنشینان را ملزم می‌کرد تا در مواقع اطراق سپاهیان بریتانیا در پادگانهای واقع در مهاجرنشین‌ها برای آنها آذوقه و علیق رایگان فراهم کند.

برای مهاجرنشینان راهکارهای گرن ویل نشانگر گسیختگی بسیار مشخص با پندارهای سنتی در باره روابط با دولت پادشاهی بریتانیا بود. مهاجرنشینان، از دیرباز، چنین می‌پنداشتند که بریتانیا مانع فعالیت‌های آزادانه اجتماعی و اقتصادی آنان برای کسب منافع نمی‌شود. اما اکنون، بریتانیا به روشی تازه و زننده در امور مهاجرنشینان دخالت می‌کرد.

ضرر گروه‌های صاحب منافع -بازرگانان به خاطر محدودیت‌های تجاری،

حقوق دانان و روزنامه چی‌ها با قانون تمبر - به پاسخ خشم‌آگین مهاجر نشینان انجامید و سلسله رخدادهایی را دامن زد که در ۱۷۷۶ در فیلادلفیا به اوج رسید. جیمز واتیس از ماساچوست، استیفن‌هاپکینز از رودآیلند، و پاتریک هنری از ویرجینیا استدلال کردند که پارلمان انگلستان حق ندارد بدون رضایت مهاجرنشین‌ها از آنها مالیات بگیرد. کنگره قانون تمبر با شرکت نمایندگان ۹ مهاجرنشین در اکتبر ۱۷۶۵ در نیویورک تشکیل شد و بیانیه‌ای منتشر کرد مبنی بر این‌که بدون داشتن نماینده در پارلمان انگلستان لزومی برای پرداخت مالیات نیست. محافل حکومتی بریتانیا این بیانیه را بی‌اساس و نامعقول تشخیص دادند. در ۱۷۶۶، لرد منسفیلد، قاضی القضاات دادگاه سلطنتی خطاب به اعضاء مجلس اعیان گفت: عالی جناب شکمی نیست که ساکنان مهاجرنشین‌ها همان تعداد در پارلمان وکیل دارند که اکثریت مردم انگلستان، یعنی از نه میلیون نفوس انگلستان هشت میلیون نفر در انتخاب اعضاء پارلمان رأی ندارند... پس هر عضو پارلمان که از شهرستان انتخاب می‌شود. نه تنها وکیل همه عوام مردم این سرزمین، بلکه وکیل ساکنان همه مهاجرنشین‌ها و مستملکات بریتانیای کبیر هم هست. (۴)

اما مهاجرنشین‌ها به انتشار بیانیه و نوشتن عرض حال به پادشاه و پارلمان بسنده نکردند، بلکه کالاهای انگلیسی را تحریم کردند و به پیکاری روشن و بی‌پروا پرداختند. تظاهرات مردمی برگزار شد. جمع‌آوری کنندگان مالیات تمبر مرعوب، و اموال حکومت بریتانیا تخریب شد. خیلی زود اعتراض بازرگانان در امور مهاجرنشین‌ها به گوش لندن رسید، در ۱۷۶۶ جورج سوم، روکینگهام را جانشین گرن ویل کرد و او که مشروطه‌خواهی صاحب نفوذ بود به نوبه خود برای الغاء قانون تمبر کوشید. ظاهراً، اعتراض علنی به تغییر افکار

عمومی انجامید و نیروهای ستیزه جوتر در آمریکا از همین واقعیت غافل نشدند. اما پیروزی عمر کوتاهی داشت. روکینگهام در تابستان ۱۷۶۶ عزل شد و در حکومت جدید، چارلز تاون شند، خزانه دار سلطنتی شد<sup>۱</sup> و به موضع گرن ویل بازگشت و اعلام نمود که آمریکا ذاتاً تابع بریتانیا است و باید هزینه ماندن در کنف حمایت امپراتوری را بپردازد. تاون شند با طرح سلسله‌ای از لوایح که نام او را بر خود دارند، پارلمان را واداشت تا بر شیشه، سرب، چای و کاغذ عوارض ببندد. مقرر شد که افسران انگلیسی مستقر در بنادر آمریکا عوارض اخذ کنند و اقاچاقچیان بدون حضور هیأت منصفه محاکمه شوند. قانون دیگری در ۱۷۶۷ مجلس نیویورک را به خاطر عدم پیروی کامل از مفاد قانون اطراق به حالت تعلیق درآورد. یکبار دیگر مهاجر نشینان خشمناک واکنش نشان دادند. آنها نه تنها از آنچه که کوشش‌های انگلستان برای نابودی اقتصادی مهاجر نشینان می‌خواندند، در هراس بودند بلکه از حمله‌های انگلستان به آنچه که حقوق سنتی خود گردانی خود می‌دانستند، بیم داشتند. مجالس مهاجر نشینان، هیأت‌های منصفه - هیچ چیز دیگر ایمن نبود. جزوه‌ها و عرض حال‌ها به سرعت از چاپخانه‌های مهاجر نشینان خارج می‌شد. معروفترین این جزوه‌ها "نامه‌های کشاورزی در پنسیلوانیا خطاب به ساکنان مهاجر نشینان بریتانیا" اثر جان دیکنز بود. عوارض تاون شند ناعادلانه، غیر انگلیسی و تهدیدهای وخیم و بد فرجام علیه آینده مهاجر نشینان بودند.

"فرض کنیم که ما انسانهای آزادی هستیم... و حقوق، منافع و مخاطرات یکسانی ما را به هم پیوند می‌دهد... اگر مهاجر نشینان بخواهند همچنان آزاد

۱. Chancellor of Exchquer قاضی دادگاه خزانه‌داری انگلستان که به دعاوی مالی سلطنتی، حقوق و منافع سلطنتی رسیدگی می‌کرد (م).

بمانند، به غیر از تلاشهایی مخفیانه و بی سرو صدا برای براندازی آزادی خود چه خواستی باید داشته باشند و از چه باید بترسند؟... آنها نظامی سیاسی تشکیل می‌دهند که هر یک از مهاجرنشین‌ها عضو آن خواهند بود. (۵)"

دیکنسون و دیگران استدلال می‌کردند که پارلمان انگلستان حق ندارد برای کسب در آمد مالیات وضع کند. قطعنامه‌هایی در دفاع از حقوق طبیعی و قانون اساسی مهاجرنشین‌ها تصویب شد. فرمانداران سلطنتی در ماساچوست و ویرجینیا مجالس قانون‌گذاری‌ایی را که با صدای بلندتری اعتراض می‌کردند، منحل ساختند.

بار دیگر حرکت‌های اعتراض‌آمیز به کمک قلم‌های معترض آمدند. تحریم کالاهای انگلیسی به سراسر شهرهای ساحلی آمریکا سرایت کرد، اغلب وطن پرستان ستیزه‌جو از اجرای تحریم پاسداری می‌کردند و کسانی را که به توافق‌های تحریم واردات کالاهای انگلیسی عمل نمی‌کردند، تنبیه می‌نمودند. خشونت برضد مقامها و دارایی‌ها و اموال انگلیسی، که گاهی با هجوم خلاق همراه بود، افزایش یافت.

قایق‌های گمرک را غرق کردند. بدن کارمندان گمرک راقیر اندود کردند و به آنها پرچسباندند. خانه‌های انگلیسیان را به آتش کشیدند و یا تخریب کردند. در پاسخ به این‌گونه رویدادها بود که دولت بریتانیا گامی برداشت که مهاجرنشینان را به ستوه آورد و به فاجعه انجامید. بریتانیایی‌ها ارتش خود را وارد کارزار کردند تا اگر لازم شد به زور، مهاجرنشینان را به پذیرش هر قانونی که بریتانیا برای امپراتوری نافرمان و سرکش خود وضع می‌کند، وادار سازد. نیروهای ارتش بریتانیا مدتی در آمریکا، اما عمدتاً در مرزها نگاهداری می‌شدند. نیروهایی که در پاییز سال ۱۷۶۸ به بوستون وارد شدند تازه کار و

نابسامان بودند. حضور همین نیروها آب به آسیاب ستیزنده سام آدامز ریخت. وی دلایل مبرهنی مبنی بر توطئه انگلستان برای تحمیل جباریت بر شهروندان بی گناه بوستون یافت. تنش مداوم بین ارتش انگلستان و خلائق بوستون در حوادث مارس ۱۷۷۰ به اوج خود رسید، که از لحاظ عینی بهای چندانی نداشت اما مقدر شد که اهمیت نمادین چشم‌گیری بیابد. حادثه مهم از این قرار بود: در پنجم مارس سال ۱۷۷۰ یک سرباز نگهبان انگلیسی هدف گلوله‌های برف قرار می‌گیرد. وی تقاضای کمک می‌کند، و جمعیت دورش گرد می‌آیند. سربازان انگلیسی را مسخره می‌کنند. جمعیت به سوی سربازان چوب، سنگ و ناسزا پرتاب می‌کنند. آشفته‌گی و غوغا حاکم می‌شود. کسی فریاد می‌زند: "آتش". سربازان شروع به تیر اندازی می‌کنند و سه آمریکایی درون جمعیت در جاکشته می‌شوند. سربازان انگلیسی راهیأت منصفه‌ای غیر نظامی محاکمه کرد و تبرئه نمود. اما سام آدامز تسلیم‌ناپذیر آن سربازان را "جلادان" نامید و از آن حادثه با عنوان "قتل عام بوستون" یاد کرد. به نظر سام آدامز این حادثه نخستین مرحله نقشه بریتانیا برای خاموش کردن چراغ آزادی در جهان نو بود.

افکار عمومی مهاجرنشینان به هیچ وجه حمایت محکمی از سام آدامز و سیاست‌های آشوب‌طلبانه و بنیادگرای او نکرد. در واقع، بازرگانان میانه روی هدایت‌کننده اعتراض از عمل سام آدامز بیمناک شدند و بر خود لرزیدند. برای بسیاری از ثروتمندان، سام آدامز و غوغاگران مکانیک و بدهکار طرفدارا و، حقیقتاً "هیولا" بودند. بازرگانان خلائق را به میدان کارزار کشاندند تا حکومت بریتانیا را متوجه عمق مخالفت عمومی با سیاست‌های جدید آن بکنند. اما خلائق حیات خاص خود را یافتند و در پی منافع خود براه افتادند که

برای ثروت و قدرت هنگفت نخبگان حاکم در مهاجرنشینانها تهدید کننده بود. از آن پس آمریکائیان به موازات کشمکش با بریتانیا، درون خود هم دچار کشاکش اجتماعی شدند. همه حرف‌هایی که درباره عدالت، برابری و حقوق طبیعی علیه انگلستان زده می‌شد به آسانی تغییر جهت داد و نوک پیکان حمله متوجه بازرگانان و بزرگ زمین داران قدرتمند شد که بر کشاورزان جنگل‌های دوردست و افزارمندان<sup>۱</sup> شهری ظلم می‌کردند و بر حیات مهاجرنشینانها چیره بودند.

بسیاری از بازرگانان با تشخیص خطر علیه منافع خود و سیاست‌زدگی<sup>۲</sup> در میان کسانی که آنها را "غوغاگران" می‌نامیدند، در مخالفت خود نسبت به سیاست بی‌سابقه و ابداعی بریتانیا نرمش نشان دادند. تعداد دیگری از آنان گمان کردند که بهتر است در سایه مقررات تجاری جدید بریتانیا زندگی کنند تا دست کشاورزان و افزارمندان حکومت اکثریت را در مهاجرنشینانها برپا سازد. اما بازرگانان اطمینان نداشتند که بتوانند به همان آسانی که شعله اعتراض خودشان را خاموش کردند، بر خشم خلاق لگام بگذارند. حدود دو سال بازرگانان میانه رو در حفظ توازن بین لگام و اتکاء زیاد بر خلاق غوغاگر موفق به نظر آمدند. دوران آرامش از سال ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۲ حاکم بود. در انگلستان و مهاجرنشینانها میانه‌روها به قدرت دست یافتند. مجموعه عوارض تحمیلی تاوان شدند به استثناء عوارض چای الغا شدند. بخشی از این الغا ناشی از تحریم مهاجرنشینان بود و بخشی هم به افزایش هزینه تشکیلات نظامی انگلستان در آمریکا بدون افزایش درآمد بیشتر مربوط می‌شد. در آمریکا



ثروتمندان از داغ‌تر شدن تنور نارضایتی مردم واهمه داشتند. کادوالا در کولدن<sup>۱</sup>، نایب الحکومه نیویورک متذکر می‌شود:

”همه ثروتمندان آنقدر نسبت به شورش‌ها و خیانت‌ها بیمناک هستند که حساب نشده و بدون فکر به دسته بندی و ساخت و پاختی که به بی نظمی در آینده دامن بزند، وارد نمی‌شوند، بلکه می‌کوشند تا فرمانبرداری از اقتدار قانونی را ترویج کنند.“ (۶)

ستیزه‌جویانی نظیر سام آدامز همچنان تأکید داشتند که تنها راه چاره برای آمریکا استقلال کامل است و هنگامی که آمریکا آزاد باشد دیگر طبقه‌ای خاص بر آن حکومت نخواهد کرد. در اواخر سال ۱۷۷۲ و اوایل سال ۱۷۷۳ آدامز شبکه‌ای از کمیته‌های انسجام و هماهنگی<sup>۲</sup>، نخست در ماساچوست و بعد یکی پس از دیگری در سایر مهاجرنشین‌ها تشکیل داد. این کمیته‌ها در سال‌های بعد به ابزار قدرتمندی برای حرکت‌های ستیزه‌جویانه تبدیل شدند. اما اگر قرار بود که ستیزه‌جویان پیروز شوند، لازم بود که از سوی حکومت بریتانیا اعمال سرکوبگرانه افزایش یابد، که به سال ۱۷۷۳، ستیزه‌جویان متحمل چنین اعمالی شدند. انحصار<sup>۳</sup> تجارت چای در آمریکا به کمپانی هند شرقی اعطاء شد. چای باید فقط از این کمپانی خرید می‌شد و واردکنندگان در مهاجرنشین‌ها از بیم آنکه مبادا سایر کالاهای تجاری به اقتضای منافع بریتانیا همانند چای به انحصار کمپانی هند شرقی در آید، دست به دامن ستیزه‌جویان شدند، هر چند که این بار هم انتظار داشتند هم چون گذشته در پیوند با ستیزه‌جویان بر آنها چیره باشند. بازرگانان مبلغ تحریم‌های بازرگانی،

1. Cadwallader Colden

2. Committee Of Correspondence

3. East India company

حرکت‌های ستیزه جویانه، خشونت، قیراندود و پر آجین کردن انگلیسی‌ها شدند. در بوستون، سام آدامز گردهمایی بزرگی برپا کرد که در آن تصمیم گرفته شد تا چای کمپانی هند شرقی تخلیه نگردد. در شب ۱۶ دسامبر ۱۷۷۳ گروهی از مردان که خود را به صورت سرخ پوستان در آورده بودند به روی کشتی‌های کمپانی هند شرقی در اسکله بوستون رفتند و ۳۴۲ صندوق چای را، در میان هلهله و غریو شادی انبوه جمعیتی که در ساحل ناظر صحنه بودند به آب ریختند.

نه به خاطر این "ضیافت چای بوستون"<sup>۱</sup> که به دلیل واکنش بریتانیا به همین حادثه بود که آن را در شتابانیدن رشته رویدادها به سوی جنگ و استقلال، به آن چنان اهمیتی رساند. واکنش حکومت بریتانیا بسیار تند بود. حکومت بریتانیا که در جستجوی بهانه‌ای برای تنبیه مهاجر نشین‌ها بود، از نیروهای سرکوب گرش آنچنان غیر مترقبه و شدید استفاده کرد که تنها پیامد آن بسیج نیروهای جدید برای آرمان ستیزه جویان استقلال طلب بود. این تنبیهات در آنچه که مهاجرنشینان بلافاصله "قوانین تحمل‌ناپذیر" نامیدند، تجسم یافت.

بندر بوستون بسته ماند تا آنکه پول ۳۴۲ صندوق چای به آب ریخته شده، پرداخت گشت و به حکومت بریتانیا اطمینان داده شد که عوارض گمرکی اعلیحضرت پادشاه بریتانیا پرداخت خواهد شد.

منشور ماساچوست فسخ گردید و به فرماندار سلطنتی قدرت بیشتری داده شد. دادگاه‌های جرائم سنگین از ماساچوست به انگلستان منتقل گردید، قانون اطراق سنگین شد و به موجب آن مقامهای محلی موظف شدند که در ظرف کمتر از بیست و چهار ساعت برای ارتش انگلستان اطراق‌گاه را فراهم کنند.

۱. Boston tea party به همین حادثه ریختن ۳۴۲ صندوق چای به آب مربوط می‌شود. (م)

در حالی که تعداد انگشت شماری از آمریکائیان دم از استقلال می‌زدند، بر سر پاسخ در خور، به آنچه که اکثر مردم "الزامات ظالمانه قوانین تحمل‌ناپذیر" می‌نامیدند، اختلاف نظر ادامه داشت. در بهار و تابستان ۱۷۷۴ مهاجرنشین‌ها یکی پس از دیگری مطرح کردند که کنگره‌ای<sup>۱</sup> بین آنان برگزار شود تا درباره وضعیت تازه به بحث پردازد. در ماه سپتامبر از همه مهاجرنشین‌ها به غیر از جورجیا (فرماندار سلطنتی از انتخاب نماینده برای کنگره جلوگیری کرد) نمایندگان در نخستین کنگره قاره‌ای در فیلادلفیا گرد آمدند. ده سال بود که هر مهاجرنشین مستقلاً درباره چگونگی پاسخ به سیاست انگلستان تصمیم می‌گرفت، اما حالا برای نخستین بار در تاریخ آمریکا، مهاجرنشین‌ها با تشکیل کنگره‌ای غیر قانونی به هیأت مرکزی سیاست‌گزاری دست می‌یافتند. اکنون این پرسش پیش می‌آید که با این کنگره چه بکنند؟ ستیزه‌جویان از کنگره، خواستند که در دفاع از حقوق پایمال شده آمریکا موضعی قوی اتخاذ کند و تحریم کامل کالاهای انگلیسی را اعلام نماید. نمایندگان میانه رو به رهبری جوزف گالاوی از پنسیلوانیا در پی آشتی با انگلستان بودند و تعریف نوینی از ساختار امپراتوری را پیشنهاد می‌کردند. به این معنی که تحت ریاست مقام منصوب پادشاه بریتانیا به قوه قانون‌گذاری در آمریکا اختیار بیشتری داده شود. در یک رأی‌گیری، ستیزه‌جویان از کل ۵۶ نماینده با اختلاف چند رأی بر رویکرد آشتی‌جویانه میانه رو چیره شدند. کنگره از سوی خود، مرامنامه<sup>۲</sup> حقوق بشری تصویب کرد که در آن بر "حق زندگی، آزادی و دارایی" مهاجرنشینان تأکید شد و تصریح گردید که... این حق به هیچ قدرت خارجی واگذار

نشده است تا بتواند بدون رضایت مهاجر نشینان حقی را از آنان سلب کند. در نخستین کنگره قاره‌ای، ستیزه جویان به صراحت از استقلال سخن گفتند، و موفق شدند اقدامی مبارزه جویانه را به صورت "اتحاد همکاری" به عمل آورند، که پس از آغاز دسامبر ۱۷۷۴ هیچ نوع کالا از بریتانیا وارد نشود به کرسی بنشانند. و قرار بر این شد که اگر این اقدام بر تصمیم حکومت بریتانیا تأثیری نگذاشت، پس از دهم سپتامبر ۱۷۷۵ کل صادرات به بریتانیا متوقف گردد. ستیزه جویان بر اجرای "اتحاد همکاری"<sup>۱</sup> نظارت داشتند و مجالس قانون گذاری در مهاجر نشین ها یکی پس از دیگری بر صحت مصوبات کنگره مهر تأیید می زد. در سال ۱۷۷۵، میزان واردات از انگلستان در سراسر مهاجر نشینان به نحو چشمگیری تا ۹۷ درصد نسبت به سال پیش از آن کاهش یافت.

اما لرد نورث و دولت او کوتاه نیامدند. گوش آنها به مرامنامه ها و نیز عرض حال های بازرگانان خشمگین انگلیسی ذینفع در آمریکا بدهکار نبود. مهاجر نشین ها با سرپیچی از قوانین پارلمان انگلیس و با تشکیل نهادهایی نظیر "اتحاد همکاری" آشکارا علم شورش برداشته بودند و چنین شورشی باید سرکوب می شد. و در برن، معاون دادستان به مجلس عوام گفت "دشمن در دل قلمرو پادشاهی لانه کرده است. باید با آن مقابله و مبارزه کرد و آن را مغلوب ساخت و مهم نیست که در این راه دادوستد چقدر آسیب بینند و کارخانه ها نابود شوند" در سی ام مارس (۶) ۱۷۷۵ پارلمان با تصویب "قانون محدود کننده"<sup>۲</sup> که برای تخریب بازرگانی نیوانگلند طرح شده بود، به شورش در

مهاجرنشینانها پاسخ داد. طبق آن قانون تجارت نیوانگلند به بریتانیای کبیر، ایرلند و هند غربی بریتانیا محدود می‌شود. مادام که "تجارت و بازرگانی رعایای اعلیحضرت پادشاه دچار وقفه است" در حالی که ستیزه جویان مهاجر نشین به مشق نظامی سپاه و جمع آوری مهمات مشغول بودند، لرد نورث، پارلمان و جورج سوم، پادشاه بریتانیا همه راههای آشتی را بستند. اما همه انگلیسی‌ها طرفدار سرکوب شورش نبودند. برای نمونه، پیت<sup>۱</sup> خواستار لغو قوانین غیر قابل تحمل بود.

او به مجلس اعیان هشدار داد:

"انگیزه عدالت خواهی، تدبیر، سیاستمداری، و مصلحت اندیشی به شما حکم می‌کند که با بیرون کشیدن سپاه انگلیسی از بوستون و الغاء قوانین پارلمان و با نشان دادن رفتاری دوستانه نسبت به مهاجرنشینانهای خود، آشوب را در آمریکا تخفیف دهید."<sup>(۸)</sup>

ادموند برک، در سخنرانی معروفی در مجلس عوام در بیست و دوم مارس ۱۷۷۵ بریتانیا را با آشتی به آمریکا دعوت کرد.

او اظهار داشت که همکارانش آمریکائیان را درک نمی‌کنند.

"در شخصیت آمریکائیان عشق به آزادی بسیار بارز است، که مشخص کننده و وجه تمایز کل منش آنهاست. و چون عشق سوزان رشک آلود است، هرگاه مهاجرنشینان شما ملتفت ذره‌ای تلاش برای ربودن معشوق آنها، یعنی آزادی به زور یا با نیرنگ بشوند، بدگمان، نا آرام و لگام گسیخته می‌گردند زیرا فکر می‌کنند که فقط زندگی توأم با آزادی ارزش زیستن دارد. این روح آزادی

1. Pitt

خواهی در مستعمرات (مهاجرنشین‌های) انگلستان احتمالاً از هر جای دیگر جهان سرکش‌تر است."

کمتر از یک ماه پیش از آنکه غریو شلیک گلوله در کنکورد و لکسینگتن و در "تمام جهان طنین انداز شود" برک استدلال می‌کرد که اگر دولت لرد نورث از آمریکائیان دلجویی کند، احتمالاً آنها باردیگر به آغل پادشاه انگلستان باز می‌گردند.

نسبت به مهاجرنشین‌ها در آمریکا محبتی حس می‌کنم که ناشی از اسامی مشترک، خویشاوندی خونی، افتخارات مشابه و تحت لوای یک حکومت بودن است. این‌ها هستند آن پیوندهایی که به سبکی هوا هستند اما به استحکام آهن. بگذارید مهاجرنشین‌ها همیشه حقوق مدنی یادآور حکومت شما را حفظ کنند؛ در آن صورت به دامن شما خواهند آویخت و هیچ نیرویی زیر این آسمان که بود قادر نیست میثاق آنها را با شما بگسلد. اما بی‌اثید یکبار برای همیشه این نکته را درک کنیم که حکومت شما یک چیز است و افتخارات و امتیازات آنها چیز دیگر؛ یعنی ممکن است دو چیز بدون رابطه متقابل هم زیست باشند. ملاط بین حکومت شما و آمریکائیان از بین رفته و پیوندها سست شده است و همه چیز به سوی تجزیه و اضمحلال می‌رود. (۹)

با آنکه حمایت دولتمردانی مانند پیت و برک برای آمریکائیان مفید و مؤثر افتاد، اما میهن‌پرستان در مهاجرنشین‌ها چشم انتظار حمایت محافل بنیادگرا (رادیکال) انگلیس بودند. منزفیلد در نطق خود به سال ۱۷۶۶ با لحنی تحقیرآمیز همانندی‌های آرمانهای بنیادگرایان انگلیسی و میهن‌پرستان آمریکایی را متذکر شد. بنیادگرایان انگلیسی مانند عالی جنابان پرایس، پرستلی و سیاستمدارانی نظیر جان ویلکس تحت همان عنوان و همان

حقوق طبیعی و تاریخی همانند آمریکائیان، خواهان اصلاحات در پارلمان و قانون اساسی انگلستان بودند. از این رو جای شگفتی نیست که جان ویلکس به سال ۱۷۷۵- شهردار وقت لندن در پارلمان انگلستان قویاً از مهاجر نشین‌ها دفاع کرد و اندکی بعد با همکاری بومارشه، نمایشنامه نویس فرانسوی (نویسنده نمایش ازدواج فیگارو) مخفیانه کمک‌های فرانسه را به مهاجر نشین‌ها در آمریکا رساند.

بنیادگران انگلستان برای نکتۀ تأکید داشتند که بین رنج‌ها و غصه‌های انگلستان و آمریکا همبستگی وجود دارد و پیش بینی می‌کردند که اگر در آمریکا انقلابی رخ دهد کشور مادر خیلی عقب نخواهد ماند.

کوشش‌هایی در جریان بود تا بنیادگرایان انجمن‌های محلی انگلیسی تشکیل دهند و به آمریکائیان کمک برسانند و نیز جباریت خبیث حاکم بر آمریکائیان و انگلیسیان را ساقط سازند. در اکتبر ۱۷۷۵، بعضی از مهاجرین در میدل تاون، کنکتیکت... از مجموعه انجمن‌هایی که در سراسر پادشاهی ایرلند و انگلستان تشکیل می‌شوند، صحبت می‌کردند. انجمن‌هایی که جورج سوم را سرنگون می‌کنند. در ضمن، پادشاه از وجود آنچه که "ارتباطات خائنانه، شوراها، جیب برها، اشخاص رذل و خطرناک درون این قلمرو" می‌نامید، با خبر بود. پادشاه از اتباع خود می‌خواست تا "نهایت تلاش خود برای ایستادگی در برابر شورش را بکار برند و آن را سرکوب نمایند و همه توطئه‌ها و خیانت‌ها علیه تاج و اعتبار ما را فاش سازند". (۱۰) با این همه، شهروندان میدل تاون و کنکتیکت هیچ کاری نکردند و قیام‌های پشتیبان آمریکائیان در انگلستان رخ نداد. آمریکائیان باید به خود اتکاء می‌کردند.

شکست انگلیسی‌های بنیادگرا در حمایت مهاجرنشینان و ناتوانی پارلمان

و پادشاه در رسیدن به توافق با آمریکائیان در چارچوب نظام امپراتوری کهن، بیشتر از احترام و ارادت غریزی آنها (آمریکائیان) نسبت به بریتانیای کبیر که آنهمه فرانکلین درباره آن داد سخن داده بود، کاست. بدین سان بود که استقلال آمریکا امکان‌پذیر و متصور می‌نمود. اکنون دیگر آمریکائیان می‌توانستند از بریتانیا به عنوان رذل (۱۱) نامرد - روسپی پیر - راهزن - جانی... ایزابل<sup>۱</sup> نام ببرند. آغاز مخاصمات به سال ۱۷۷۵، کینه و جدائی خواهی آمریکائیان را به اوج رساند. عقل سلیم تام‌پین در ژانویه ۱۷۷۶ منتشر شد. و در آن حال عقیده مردم به نحو چشمگیری به سوی استقلال تغییر یافت و کنگره قاره‌ای در ماه ژوئن و ژوئیه دست به کار شد. سیزده مهاجرنشین ملتی آزاد و مستقل شد. اما جنگ، همچون همیشه در دورانی که به نظر تمامی نداشت ادامه یافت. بریتانیا تا زمان امضاء پیمان صلح به سال ۱۷۸۳ از به رسمیت شناختن استقلال مهاجرنشین‌های خود سرباز زد. دو سال پیش از آن، کورن والیس<sup>۲</sup> در هنگام تسلیم به جورج واشنگتن در یورک تاون می‌دانست که همه چیز از دست رفته است. در حالی که همه ارتش تحت فرمان کورن والیس سلاح خود را بر زمین می‌گذاشتند، بر طبق آداب نظامی آن روز، دسته موزیک می‌نواخت و ژنرال بریتانیایی به نحوی جنون‌آمیز به دسته موزیک دستور داد تا یکی از ترانه‌های قدیمی کودکانه انگلیسی را بنوازد:

اگر آلاله‌ها دنبال زنبورها وزوز کنند.

اگر قایقها روی خشکی باشند و کلیساهای روی دریا بیاستند.

۱. Izabel ایزابل نام زن احب شاه قوم بنی‌اسرائیل بود که پرستش بعل به جای خداوند یکتا را به شاه آموخت و در تاریخ به زن بدکاره و پست معروف است. (م)

۲. چارلز کورن والیس (۱۷۳۸ - ۱۸۰۵) ژنرال بریتانیایی که در انقلاب آمریکا، فرمانده نیروهای آمریکایی بود. (م)



اگر کره اسبها سوار آدم‌ها بشوند و علف‌ها گاوها را بخورند.  
 اگر موشها گربه‌ها را دنبال کنند و گربه‌ها به سوراخ موش‌ها بزنند.  
 اگر مامان‌ها به خاطر نیم‌شاهی پول بچه‌هاشان را به کولی‌ها بفروشند.  
 اگر تابستان بهار بود و بهار تابستان

و بالعکس

آنوقت دیگر لابد دنیا وارونه بود. (۱۲)

اینکه آمریکائیان انگلیس را شکست داده بودند مانند این بود که بچه‌ای مادرش را ترک کند و این خود ناقض اصول طبیعی به نظر می‌آمد و نشانه دنیای وارونه بود. برای تام‌پین این گسیختگی از بریتانیا هیجان‌انگیزتر می‌نمود و برای او واقعاً یک آغاز تازه بود. تام‌پین انگلیسی در نامه‌ای به یک فرانسوی درباره خودش و آمریکائیان از ضمیر "ما" استفاده می‌کند. "سبک و شیوه اندیشیدن ما دستخوش انقلاب شده است. با چشمان دیگری می‌بینیم؛ با گوشهای تازه‌ای می‌شنویم و با ذهنی متفاوت به گذشته می‌اندیشیم." (۱۳)

## زندگی و پیشه تامپین

### از شکم‌بند دوزی تا انقلابی‌گری

در سال ۱۷۷۸ پین "بحران"، رساله‌ای خطاب به "مردم انگلستان" نوشت. چهار سال پیش از آن در هنگام ورود به آمریکا سی و هفت ساله‌ای بی‌نام و نشان و یک لا‌قبا بود که ناگهان به فیلادلفیای ناآرام پرت شد:

از قضای روزگار چند ماه پیش از آغاز مخاصمات به آمریکا آمدم منش و خوی مردم را آنگونه یافتم که انگار به نخ‌بندند و به آوای نی لبکی شکننده حرکت می‌کنند. سوءظن آنها به سرعت برانگیخته می‌شد و به دیگران سرایت می‌کرد. اما بالاجت و سرسختی به بریتانیا وابسته بودند و هر حرفی علیه بریتانیا در آن موقع برای آمریکائیان نوعی وطن‌فروشی به شمار می‌رفت. از هیأت وزیران حکومت انگلستان بدشان می‌آمد اما برای ملت انگلستان ارج و احترام قائل بودند. در خاطر آمریکائیان نارضایتی و شکوه خلعان می‌کرد بی آنکه به انزجار تبدیل گردد و یگانه هدف مردم آشتی با بریتانیا بود... من این مناقشه و کشمکش را نوعی اختلاف حقوقی می‌دیدم که گمان می‌بردم طرفین راهی برای فیصله دادن و یا حل آن می‌یابند. به ذهنم نه استقلال خطور می‌کرد

و نه تشکیل ارتش آمریکا. اگر تمام دنیا جمع می شدند، نمی توانستند مرا متقاعد کنند که روزی سرباز یا نویسنده می شوم... اما وقتی کشوری که من در آن پا گذاشته بودم، در برابر چشمانم به آتش کشیده شد، آنوقت زمان تکان خوردن و جنبیدن رسید. زمانی که هر انسانی باید می جنبید. آنهایی که از سالها قبل در آن کشور سکناگزیده بودند، چیزی برای دفاع داشتند و آن کسانی که به تازگی آمده بودند، پی چیزی می گشتند. ضرورت و دلواپسی یکسان و همگانی بود. (۱۴)

تام پین که بود؟ چگونه سراز آمریکا در آورد؟ و در پی چه چیزی به آنجا رفته بود؟ او در ۲۹ ژانویه ۱۷۳۷ در دهکده تفتفورد<sup>۱</sup> از توابع شهرستان نورفلک<sup>۲</sup> زاده شد. پدرش، جوزف پین شکم بند دوز و کرسست سازی محترم و پیرو فرقه کویکر<sup>۳</sup> بود. مادرش دختر یک قاضی بود. تام کویکر بزرگ شد و از شش تا سیزده سالگی در دهکده تفتفورد به مدرسه رفت.

در سال ۱۷۵۰ شاگرد مغازه پدرش شد و در آنجا طرز ساختن کرسست های زنانه و آهن کشی و قرار دادن دنده های نهنگ در کرسست ها را آموخت در شانزده سالگی از خانه پدرش گریخت و با یک کشتی تجاری به دریافت اما پدرش او را برگرداند. سه سال بعد برای همیشه دهکده تفتفورد را ترک کرد. شکم بند دوزی حرفه اش بود. در سال ۱۷۵۷ در لندن در یک شکم بند دوزی به عنوان شاگردی خیره مشغول به کار شد. بعد از آن به دهکده کوچک ساندویچ در ساحل انگلستان رفت و در آنجا مغازه ای باز کرد.

در همان دهکده با ماری لمبرت کلفت منزل تاجر پرده های پشمی دهکده

1. Thetford

2. Norfolk

۳. فرقه کویکر را جورج فوکس (۱۶۲۴-۱۶۹۱) بنیاد نهاد. اجتناب از جنگ و خونریزی و صلح طلبی از ویژگیهای این فرقه مسیحی است. (م)

آشنا شد و در سال ۱۷۵۹ با او ازدواج کرد. ازدواج‌شان چندان به درازا نکشید زیرا ماری لمبرت سال بعد در گذشت. دو سال بعد تام پیشه جدیدش "مأمور جمع‌آوری مالیات غیرمستقیم"<sup>۱</sup> را آغاز کرد. پین در مقام مأمور گمرک از نوشابه‌ها، تنباکو و سایر کالاهای قابل مصرف خانوارها عوارض می‌گرفت. برای چند سالی هم در لینکلن شایر مأمور به خدمت شد. در سال ۱۷۶۵ شغل خود را از دست داد زیرا در واقع بدون آنکه کالاها را بررسی کند بر آنها مهر گمرک می‌زد. باز هم یکسالی به شکم‌بنددوزی و کمرست‌سازی روی آورد و در دهکده دیس<sup>۲</sup> در شهرستان نور فولک شروع به کار کرد. آنگاه شش ماهی در لندن به تدریس انگلیسی پرداخت؛ چند ماهی هم معلم سرخانه و حتی کشیش کویکر سیار شد. به سال ۱۷۶۸، پین دوباره به خدمت گمرک فراخوانده شد و در لوئیس از توابع ساسکس مأمور جمع‌آوری عوارض شد و شش سال در همان جا باقی ماند.

تام‌پین پس از رحل اقامت افکندن در لوئیس، در سن سی و یک سالگی به سیاست، تجارت و زندگی خانوادگی روی آورد. در باشگاه اجتماعی وایت هارت عضو شد جایی که موضوعات سیاسی محلی و مالی همیشه بحث داغ بود. بعدها معاصران او نوشتند که شنیدن بحث‌های تام‌پین با صاحب منصبان شهرستانی، پس از آنکه چند لیوان آبجو سر می‌کشید، لذت‌بخش بود! پین تمام عمر مجذوب شهرت بود. علاوه بر سیاست و باده‌پیمایی، اوقات فراغت زیادی که وظایف اسمی جمع‌آوری عوارض برایش باقی می‌گذاشت، را صرف داد و ستد انفیه، تنباکو و خواربار می‌کرد. او در لوئیس، با دختر مالک

۱. Exciseman (مأمور رسومات)

قبلی مغازه‌اش که ده سال از او کوچکتر بود، ازدواج کرد. اما در آوریل ۱۷۷۴ کسب و کارش ور شکست شد و در ازدواج هم بخت بهتری نیاورد. تام‌پین و همسر دومش برای همیشه از هم جدا شدند.

اما شش سال زندگی در لوئیس، دستاوردی مهم و ماندگار برای پین داشت. تام‌پین نخستین آرمان خود را یافت و با همان ذوق و شوقی به آن پرداخت که بعدها به انقلاب‌های فرانسه و آمریکا پرداخت. جریان از این قرار بود که در دهه ۱۷۷۰ کارمندان اداره مالیات غیر مستقیم (رسومات) در سراسر بریتانیا خواهان افزایش حقوق بودند و تام‌پین در سال ۱۷۷۲ جزوه‌ای با عنوان "مسئله کارمندان اداره مالیات غیر مستقیم"<sup>۱</sup> نوشت تا داد آنان را بستاند. تام‌پین تا آنجا پیش رفت که یک فصل زمستان را در لندن صرف توزیع نسخه‌های این جزوه بین نمایندگان پارلمان کند. داد کارمندان اداره مالیات غیر مستقیم ستانده نشد، اما اثری از پین به چاپخانه رفت و اشتهای او برای اصلاحات اجتماعی تحریک شد.

اقامت شش ماهه‌اش در لندن باعث شد که کارش را در اداره مالیات غیر مستقیم از دست بدهد. به هر حال به سال ۱۷۷۴، به دلیل ترک پست، شغل خود را از دست داد.

تام‌پین ورشکسته، بیکار و جدا شده از همسرش به سال ۱۷۷۴ لوئیس را ترک کرد و رهسپار لندن شد. او از سی و هفتاد سال عمرش بهره‌ای نبرده بود. در تجارت، ازدواج و پیشه‌اش شکست خورده بود. آمریکا او را وسوسه می‌کرد. آمریکا برای پین آغازی تازه بود تا خود را از شر کار گل و خرچمالی جمع‌آوری مالیات غیر مستقیم و شکم‌بند دوزی و کرس‌سازی برای زنان

---

1. The Case of Officers of Excise

برهاند. مبارزه ناموفق بر سر اضافه حقوق برای کارمندان اداره مالیات غیر مستقیم دست کم این حسن را داشت که با بنجامین فرانکلین، نماینده وقت پنسیلوانیا در لندن آشنا شود. فرانکلین موافقت کرد که چند معرفی نامه به پین بدهد تا با خود به آمریکا برود. معرفی نامه کوتاه فرانکلین نشان می‌دهد که او و دیگران چقدر او را دست کم می‌گرفتند. فرانکلین به دامادش که تاجری در فیلادلفیا بود چنین می‌نویسد:

"حامل نامه آقای توماس پین را که جوانی کاردان و ارزشمند است معرفی می‌کنم. وی به قصد اقامت رهسپار پنسیلوانیا است. چون در آنجا غریب است از تو تقاضا دارم که حمایت و توصیه‌های سودمند را از وی دریغ نکنی. اگر لطف کنی دستش را به کاری بعنوان میرزا بنویس، معلم سرخانه، کمک ارزیاب (که به گمانم در این کار بسیار تواناست) بند کنی تا بتواند حداقل لقمه نانی گیر بیاورد و با مردم آشنایی به هم بزند و درباره مملکت اطلاعاتی بدست آورد و راه و چاه را تشخیص دهد، هم صواب کردی و هم بر پدر دوستدارت منت گذاشتی. تصدقت کردم." (۱۵)

در فیلادلفیا تام‌پین بخت خود را نخست در تدریس آزمود. اما خیلی زود ناشر مجله پنسیلوانیا که خود اسکاتلندی تازه وارد به آمریکا بود پین را ترغیب کرد تا برای او کار کند. پین سراسر سال ۱۷۷۵ را به نوشتن مطالب متفرقه برای مجله‌ها و روزنامه‌های فیلادلفیا گذراند. یکی از نوشته‌های پین حمله‌ای بسیار صریح و مهم بر ضد برده‌داری بود. تام‌پین در مجله پنسیلوانیا که سردبیر آن نیز بود، مقاله‌های علمی و سیاسی می‌نوشت. علائق او بسیار گسترده طیف و غریزاً ترقی‌خواه و پیشرو بودند. برای مثال در ماه اوت ۱۷۷۵ در دفاع از حقوق زنان مطلبی منتشر کرد:

"حتی در کشورهایی که زنان ارج و قرب دارند نیک بخت‌ترین آنها (زنان) در استفاده از اموال خود در محظور قرار دارند و قانون، آزادی و اراده آنها را به یغما می‌برد؛ در این کشورها هم زنان برده عقایدی هستند که با اقتدار مطلق بر آنها حاکم است و کوچکترین ابراز وجود را گناه می‌شمرد؛ از هر سو قاضیانی آنها را محاصره کرده‌اند که هم جبارند و هم اغواگر... زیرا با وجود دگرگونی در نگرش‌ها و اصلاح قوانین، باز هم پیشداوری‌های ریشه دار و ظالمانه اجتماعی دقیقه به دقیقه و روز به روز زنان را زیر مهمیز می‌گیرد." (۱۶)

تام‌پین مجله پنسیلوانیا را ترک کرد و در نوامبر ۱۷۷۵ نوشتن رساله بی امضاء "عقل سلیم" را آغاز کرد. این جزوه در ده ژانویه ۱۷۷۶ برای فروش عرضه شد. مؤلف به جای امضاء صرفاً نوشت: "نوشته مردی انگلیسی." ناشر "عقل سلیم" به موفقیت فوری جزوه با تجدید چاپ آن پاسخ داد که خشم پین را برانگیخت. پین پس از افزودن یک سوم به جزوه عقل سلیم در چهاردهم فوریه آن را شخصاً منتشر کرد. در چاپ دوم "نوشته مردی انگلیسی" را حذف کرد و از خوانندگان خود خواست تا نگران هویت مؤلف نباشند و تألیف را بخوانند. در عین حال، پین حرف "e" را به اسم خود افزود.<sup>۱</sup> او دیگر مرد انگلیسی نبود انسانی نوین، یک آمریکایی موفق، تام‌پین e+ بود.

استقلال‌طلبی آنچنان جسورانه در جزوه عقل سلیم آورده شده بود که توسن خیال مردم را به زیر رکاب گرفت یکی از هم‌روزگاران تام‌پین نوشت: "این جزوه به سیمی از ساز روح مردم مضارب زد که برای به لرزه درآمدن آن به تلنگری نیاز بود. کشور استعداد استقلال داشت و فقط لازم بود کسی با

۱. Pain در انگلیسی به معنی درد است و افزودن e به آن سبب می‌شود تا دیگر معنی درد ندهد. (م)

قاطعیت، جسارت و به طرزی معقول به مردم بگوید که استقلال بگیرد. " کمی بعد ادموند راندولف اهل ویرجینیا نوشت که "افکار عمومی که چند هفته پیش (پیش از انتشار عقل سلیم) از موانع فراوان بر سر راه استقلال بر خود می لرزید ناگهان خروشان شد و همه سدها را در هم شکست. " ژنرال واشنگتن اظهار داشت که از دیاد جنگها "به علاوه اندیشه درست و استدلال بی چون و چرای مندرج در جزوه عقل سلیم برای نفرات تحت امر جای هیچ شکی نسبت به درستی جدایی از بریتانیا باقی نگذاشت" شهروندی در ماساچوست یادداشت کرد که به گمان او "برگ های هیچ کتابی این چنین مشتاقانه خوانده نشد و هیچ کتابی تا بدین حد مقبولیت عام نیافت. مردم با احساسی حاکی از شادی و شغف از کتاب عقل سلیم حرف می زدند."

یکی از هم روزگاران تامپین که جزوه اش را برای دوستی در لندن فرستاد، در یادداشتی به پیوست نوشت: "عقل سلیمی که به پیوست برایت می فرستم، در همه اقشار خواننده دارد. هر که آن را می خواند، هر چند تا ساعتی پیش از آن مخالف دو آتشه استقلال باشد، تغییر عقیده می دهد." (۱۷) جورج ترولین در کتابش به نام تاریخ انقلاب آمریکا تأثیر این جزوه را که، دیگر تا ماه فوریه همه می دانستند نویسنده آن تامپین است، این گونه به طور خلاصه بیان می دارد: "دشوار بتوان انسان نوشتی یافت که مانند عقل سلیم این چنین فوری، گسترده و ماندگار در مخاطبانش تأثیر بگذارد... در هر کشوری که جمهوری نوین آمریکا دوستدارانی داشت عقل سلیم قاجاقی تکثیر شد، هجو و هزل و تقلید و ترجمه گردید. تأثیر عقل سلیم کم از معجزه نبود و محافظه کاران طرفدار بریتانیا را به لیبرال های ضد آن بدل می کرد."

اما بعضی از محافظه کاران تغییر عقیده ندادند. یکی از این محافظه کاران



مصمم و استوار دز عقیده خود جیمز چالمرز بود که با جزوه‌ای تحت عنوان حقیقت بی پرده<sup>۱</sup> به مخالفت با "عقل سلیم" پرداخت. چالمرز نوشت: "نظریات پین در واقع توهینی به فهم ماست. قانون اساسی بریتانیا با تمام کاستی‌هایش مایه مباحثات و رشک بشریت هست و خواهد بود." چالمرز هشدار داد که "بدون پادشاه و اشرافیت مزاج نظام حکومتی ما فوراً اصالت خود را از دست می‌دهد و به مردم سالاری تنزل خواهد کرد." (۱۸) جزوه پین مخالفان با نفوذتری هم داشت. از آن جمله جان آدامز که با تام‌پین بر سر استقلال اشتراک نظر داشت اما از لحن بنیادگرای<sup>۲</sup> جزوه عقل سلیم و تأثیر مردم‌پسندانه آن بیمناک بود. او در پیش نویس "تفکراتی در باب حکومت" که در بهار ۱۷۷۶ در میان میهن دوستان با نفوذ پخش کرد، به تام‌پین پاسخ داد. آدامز که متفکری بسیار محافظه‌کارتر از پین بود، با خواست جدایی او از انگلستان موافق بود، اما از لحن عامه‌پسندانه و نسخه‌ای که برای تشکیل نظام سیاسی ساده در آمریکایی مستقل فاقد تفکیک قوا و نیروهای متوازن می‌پیچید، به خود می‌لرزید. آدامز نوشت: "آرمانهای پین که در عقل سلیم طرح شده‌اند، آنقدر دمکراتیک، بدون مهار و فاقد عامل توازن<sup>۳</sup> هستند که موجب سرگشتگی و بروز مصیبت می‌شوند." (۱۹)

با این همه چالمرز و جان آدامز از جزوه تام‌پین بیشتر ستایش کردند تا انتقاد. وقتی معلوم شد که تام‌پین مؤلف عقل سلیم است، آوازه‌ای آنی به سراغش آمد. اما تام‌پین از آن قماش آدم‌ها نبود که در پی کسب شهرت ادبی یا سیاسی بیکار می‌نشینند. در جولای ۱۷۷۶ در ارتش آمریکا ثبت نام کرد. هفت

1. Plain truth

2. Radicalism

3. counterpoise

سال پس از آن تاریخ در جنگ با بریتانیا، نظامی‌گری را با روزنامه‌نگاری آمیخت و جزوهای متعدد چشمگیری برای حفظ روحیه آمریکائیان و نیز مطرح کردن مسئله آمریکا در انگلستان و اروپا نگاشت. یکی از نخستین مقالاتی از این دست که بعدها مجموعه آنها در جزوه بحران منتشر شد، در ۲۳ دسامبر ۱۷۷۶ چاپ گردید. این مقاله همه آمریکائیان و نیز جورج واشنگتن و ارتشیان را که در سرمای نیوجرسی تنگ هم گرد آمده بودند، مخاطب قرار داد. جمله‌های آغازین این مقاله تا به امروز بیش از هر نوشته تامپین نقل شده است. او نوشت که همه آمریکا باید به خاطر پیامد نبردی که تاریخ در انتظار آن بود، پشتکار بورزند و رنج بکشند.

“زمان‌هایی پیش می‌آید که روح آدمیان را می‌آزماید در این بحران، سرباز آسان‌گیر تابستان و میهن‌دوست تن‌پرور هوای آفتابی از خدمت در ارتش آمریکا دوری می‌جوید، اما آن کس که اکنون پایمردی می‌کند، سزاوار سپاس و محبت مردان و زنان است. جباریت، مانند جهنم به آسانی تسخیر نمی‌شود؛ دل قوی داریم که هر چقدر نبرد سخت‌تر باشد، با شکوه‌تر است آنچه ارزان و آسان بدست آید، سبک انگاشته می‌شود.”

تامپین در سیاست دوران جنگ نقشی فعال ایفاء کرد. در پنسیلوانیا کوشید تا قانون اساسی جدید را شکل دهد و از جانب ملت آمریکا به مأموریت‌های خارجی رفت. اما پس از جنگ استقلال، عمده انرژی خود را صرف موضوعات علمی کرد. پین مانند بسیاری از هم‌روزگاران در انگلستان و آمریکا پرستلی، پرایس، جفرسون، فرانکلین و بسیاری دیگر لیبرالیسم سیاسی را بارویای فن‌آوری و پیشرفت‌های علمی می‌آمیخت. او در جزوه عقل سلیم در بحث اوزان و نیروها از اصول فنی و علمی برای آسان فهم کردن

استدلال‌های سیاسی‌اش به زیبایی استفاده می‌کرد. در دهه ۱۷۸۰ پین بخش اعظم انرژی خود را صرف ساختن پلی آهنی کرد.

کوشش‌ها برای احداث پل و تأمین بودجه کافی، پین را تا واپسین سالهای آن دهه چندین بار به فرانسه و انگلستان کشاند. همین جستجو منیع مالی که به حد کافی معصومانه بود، سومین تحول برق آسا را در حرفه و پیشه تام‌پین به وجود آورد. پین در تحول نخست زندگی‌اش ناکام ماند، آنگاه آمریکایی انقلابی شد و مقدر بود که در تحول سوم، مخترعی بزرگ نشود بلکه این بار انگلیسی انقلابی باشد.

بنیادگرایی انگلیسی پس از ظهور ناگهانی جان ویلکس (۱۷۲۷-۱۷۹۷) در دهه ۱۷۶۰ ادامه یافته بود و با انقلاب آمریکا در دهه ۱۷۷۰ و رشد جنبش انجمن‌های ایالتی<sup>۱</sup> در دهه ۱۷۸۰ توش و توان تازه‌ای به خود گرفت. انقلاب فرانسه نارضایتی طبقه متوسط را از قانون اساسی اصلاح نشده و منسوخ به اوج رساند. در فرانسه نظم نوین و مترقی آن چنان سریع پا گرفت که اصلاح طلبان انگلیسی گمان بردند که نهادهای انگلیسی هم به سرعت و بدون تحمل رنجی متحول می‌گردند. ایمانی سرمست کننده به پیشرفت و ترقی و امید به دمیدن سپیده عصر نوین، محافل بنیادگرا و روشنفکری انگلستان را در بر گرفت. پین در زمستان ۱۷۸۹ برای پیشبرد طرح احداث پل خود به فرانسه رفته بود. پین که قهرمان انقلاب آمریکا به شمار می‌رفت در محافل لافایت<sup>۲</sup> و جفرسون<sup>۳</sup> که در آن زمان سفیر آمریکا در فرانسه بود، خوش درخشید.

1. County Association

۲. Marie Joseph Paul Lafayette (۱۷۵۷-۱۸۳۴) اشراف زاده فرانسوی که در ارتش انقلابی آمریکابه مقام سرلشکری رسید و در انقلاب فرانسه نیز نقش داشت (م)

۳. جفرسون (۱۷۴۳-۱۸۲۴) سومین رئیس جمهور آمریکا و نویسنده اصلی اعلامیه استقلال. (م)

پین کلید زندان باستیل را از لافایت هدیه گرفت تا برای جورج واشنگتن برود. پین در مراحل اولیه انقلاب فرانسه حضور داشت و از آنچه به چشم می‌دید خشنود بود.

انگلیسی دیگری که کمتر از پین از حوادث انقلاب فرانسه دل خوش بود ادموند برک نام داشت که کتابش با عنوان "تعمقاتی در باب انقلاب فرانسه" در ۱۷۹۰ انتشار یافت و در آن زمان پین ظاهراً در انگلستان و هنوز در مسیر آمریکا بود. (۲۰) کتاب برک حمله بی رحمانه‌ای به ژاکوبین‌های فرانسوی و طرفداران انگلیسی آنها بود. برک تأکید می‌کرد که ژاکوبین‌ها هیچ حرمتی برای گذشته، و برای نهادهایی نظیر کلیسا و اشرافیت قائل نیستند. به نظر برک ژاکوبین‌ها کل نظام سیاسی و اجتماعی را فرو می‌ریزند و نظامی کاملاً نوین می‌سازند بی آنکه تلاشی برای ترمیم خرابی‌ها بکنند. برک استدلال می‌کرد: حکومت و جامعه موجودیت‌های<sup>۱</sup> شکننده و پیچیده‌ای اند که محصول رشد کند و نامشهود در طول نسل‌ها هستند. برنامه‌ها و طرح‌های هیچ اصلاح‌طلبی نمی‌تواند جایگزین تجربه اعصار شود. پیام برک صریح و روشن بود: بنیادگرایان انگلیسی نباید از همتایان فرانسوی خود نسخه برداری کنند و از اشرافیت و سلسله مراتب انگلیسی در گذشته و حال باید در برابر دشمنان بورژوازی دفاع کرد. زنان و مردان سخنگوی فکری آن دشمن مخرب، یعنی بورژوازی به برک فوج فوج پاسخ گفتند. گادوین بارساله "تحقیقی در باب عدالت سیاسی". خانم ولستون کرافت با "دفاعیه‌ای از حقوق زنان" به مبارزه با ادموند برک برخاستند، اما هیچ کس آنچنان قدرتمندانه و عامه پسند مانند

تامپین در کتاب "حقوق انسان" که به سال ۱۷۹۱ به چاپ رسید، (۲۱) به ادموند برک پاسخ نداد.

یکبار دیگر نثر ساده، غیر فاضلانه و عاری از فصاحت پین برای او موفقیتی گسترده به ارمغان آورد. پین در انگلستان فوری قهرمان شد. او نه تنها احساسات بنیادگران روشنفکری نظیر بلیک، هولوکرانت، هورن توک، گاروین و ولستون کرافت را برانگیخته بود، بلکه نزد صدها هزار صنعتگر، افزارمند و کارگران نیمه خبره که کتاب حقوق انسان را به قیمت شش پنی خریدند یا تجدید چاپ شده آن را (که به همت انجمن‌های بنیادگرایان در شهرها منتشر شده بود) خواندند، محبوبیت یافت. کتاب پین صرفاً دفاع ساده‌ای از فرانسویان در برابر ناسزاگویی برک نبود بلکه ندایی به انگلیسیان بود تا نهادهای نوین لیبرالی را جایگزین نهادهای اشرافی‌ایی کنند که آن همه برک ستایششان کرده بود. پین از انگلیسیان می‌خواست تا آرمانهای نوین شایسته سالاری و توجه به استعدادها را جایگزین اصل سروری طبقه ممتاز و ارثی بودن امتیازات کنند. سلطنت و اشرافیت مرده‌ریگ گذشته فئودالی بود. حکومت جمهوری از آن مردم بود و صرفاً برای رعایت منافع مردم طراحی شده بود. پیام پین بدور از گذشته و نهادهای آن که بر دوش انسان مدرن سنگینی می‌کرد، این بود که هر عصری و هر نسلی برای خود عمل کند و بر حسب نیازهای خود نظام اجتماعی و سیاسی خودش را بنیاد بگذارد. پین نوشت: "تبختر و وقاحت حکومت کردن از درون گور مسخره‌ترین همه جباریت‌هاست. انسان مالک انسان نیست و هیچ نسلی بر نسل آینده خود

تملك ندارد." (۲۲) این حقوق زیستن است که پین به خاطر آنها می‌رزد و نه حقوق کهنه و پوسیده طبقات ممتاز از دوران‌های بسیار دور تاکنون.

تام‌پین برای نخست وزیر جورج سوم و ویلیام پیت جوان، قهرمان نبود. برک نوشت تا مردم را از پیوستن به اردوگاه بنیادگرایان باز دارد و منصرف کند، ریوز و توده‌های هوادارش در کلیسا و انجمن پادشاهی به واقع اردوگاههای شورشیان را سوزاندند در عین حال، نقش پیت و عواملش در جو سرکوب اوایل و اواسط دهه ۱۷۹۰ دستگیری بنیادگرایان، محاکمه آنها و زندانی کردن آنان بود. در سال ۱۷۹۲ به تام‌پین تهمت نوشتن مطالب فتنه‌انگیز زدند و زمان محاکمه تعیین شد. پیت به تام‌پین، نویسنده‌ای با این همه خواننده، اجازه نمی‌داد تا آزادانه همانند مقدمه‌ای که بر کتاب حقوق انسان نوشته بود، بنویسد: "اگر قرار است بشر از صلح عمومی، تمدن، تجارت و بازرگانی سهمی در خور داشته باشد راهی به غیر از انقلاب در نظام حکومت‌ها وجود ندارد." (۲۳) خلق و خوی انگلستان نسبت به دو سال پیش از آن یعنی سال ۱۷۹۰ که وردورث، شاعر انگلیسی زندگی کردن در زمان شکوه و جلال انقلاب فرانسه را نعمت می‌دانست، تفاوت بسیاری کرده بود. در شب بیست و دوم نوامبر سال ۱۷۹۲ توده مردم از روی وطن پرستی آدمک پین را در چلمس فورد<sup>۱</sup> در اسکس<sup>۲</sup> آتش زدند. روزنامه‌ای این واقعه را این گونه نقل می‌کند: "چهارشنبه گذشته، آدمک آن تام‌پین بدنام و فتنه‌انگیز نشسته بر روی صندلی در حالی که بر دوش چهار نفر حمل می‌شد، در شهر به گردش در آورده شد در یک دست آدمک کتاب "حقوق انسان" و در زیر بازوی دست دیگر کمرست زنانه‌ای قرار داده شده بود و آدمک چیز مسخره‌ای شبیه کلاه

1. Chelmsford

2. Essex

آزادی خواهان<sup>۱</sup> بر سر داشت و البته افساری گردن آدمک را زینت می داد. در روی درفشی که پیشاپیش آدمک حمل می شد نوشته شده بود: بنگرید خائن را، کسی که به خاطر اغراض پست و از روی حسد، نفع طلبی و جاه طلبی می خواست این کشور خوشبخت را در خون غرق کند". (۲۴)

دشمنان پین، از او فقط آدمکی در دسترس داشتند.

زیرا دو ماه پیشتر او بو برده بود که پیت، برک و ریوز در انگلستان آتش می افروزند و دمار از روزگار او در می آورند. با این وجود محاکمه در دسامبر صورت گرفت. او غیباً به خاطر فتنه انگیزی مقصر شناخته شد و از بازگشت به بریتانیا منع گردید.

تا دهسال بعد، پین در فرانسه ماند، اکنون دیگر به عنوان فرانسوی انقلابی در صحنه تاریخ آن به ایفای نقش می پرداخت. پین از حوزه انتخاباتی در بخش اویس (ورسای) نماینده کنوانسیون ملی شد و خود را در گرماگرم جدال خانمانسوز ژیروندین ها و ژاکوبین ها به درون گرداب سیاست انقلاب پرت کرد. باز هم پین نتوانست فقط ناظر تحولات باشد.

در اکتبر ۱۷۹۲ پین به عضویت کمیته نه نفره منصوب شد تا قانون اساسی جدید فرانسه را تدوین کند. اما همه اینها در آن جو پر سوء ظن پاریس برای پین آسان نبود. او در دهلیزهای سیاست و شخصیت های انقلاب گرفتار شده بود. پین برای نجات جان لوئی شانزدهم شفاعت کرد و همین پامردی مارا<sup>۲</sup> و روبسپیر را از او رنجاند. پین اظهار داشت که هیچ کس آنقدر مجرم نیست که به

۱. Liberty cap کلاهی مخروطی که انقلابی های فرانسوی و آمریکایی به سر می کردند و نمادی از آزادی خواهی بود.

۲. Jean paul marat (۱۷۹۳ - ۱۷۴۳) روزنامه نگار انقلابی فرانسه که اصلاً سوئیسی بود و عاقبت ترور شد (م)

مجازات و حشیا نه اعدام محکوم شود و در دفاع از لوئی<sup>۱</sup> شانزدهم گفت: "گناه لوئی کاپه هر چه باشد ولی هم او بود که به آمریکای عزیز و محبوب من کمک کرد تا زنجیرهایش را بگسلد." در سال ۱۷۹۳، هنگامیکه بین انگلستان و فرانسه جنگ در گرفت بدگمانی به پین انگلیسی زبان بیشتر شد. دوستان زیروندین تام‌پین محاکمه و محکوم شدند. در دسامبر خارجیان عضو کنوانسیون تخطئه شدند. پین بازداشت و زندانی شد.

پین در ده ماهی که در زندان به سر می‌برد با نوشتن نخستین بخش کتاب عصر خرد<sup>۲</sup> اوقات فراغت خود را پر نمود. در این کتاب به خداشناسی مسیحی حمله کرد و به دفاع از خداشناسی عاری از اعتقاد به نهادهای دینی<sup>۳</sup> و ماوراء طبیعی برخاست. پین در کتاب "عصر خرد" به بررسی انجیل پرداخت و خوانندگانش را با "تناقضات، گاه شماری دروغین و قصه‌های سرشار از بربریت، کشتارها و جنبه‌های غیر انسانی آن" مستفیض ساخت. پین ادعا کرد که انجیل اثری از سوی خداوند متعالی نیست که بر جهان طبیعی ریاست دارد. او اصرار داشت که در عصر خرد زنان و مردان باید این خرافه‌ها را به دور بریزند و علم و طبیعت را جایگزین آنها سازند و به جای خداوند رازآمیز و بی رحم، خدای علت العلل، متعالی و اعلی مرتبه را بنشانند. پین در کنار نوشتن درباره دین برای آزادی خود از زندان با مساعی جمیله<sup>۴</sup> وزیر مختار آمریکا، جیمز مونرو تلاش کرد. پین پس از اندکی جار و جنجال بر سر آمریکایی یا بریتانیایی بودنش در پائیز ۱۷۹۴ از زندان خلاص شد.

1. Capet

2. The age of reason

3. deism شاید پاک دینی که زنده یاد احمد کسروی آن را ارثه داد معادل فارسی آن پاسلسن

4. Good Offices



در همین فاصله که پین در زندان به سر می‌برد ژاکوبین‌ها سرنگون شدند و سر روبسپیر به زیر تیغ گیوتین رفت. پین در دسامبر ۱۷۹۴ باردیگر به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در همین سمت تا سال بعد باقی ماند اما در زندان به تبی خطرناک دچار شده بود که فقط انرژی نوشتن برای او باقی می‌گذاشت. بنابراین واپسین سالهای تام‌پین در پاریس کمتر به سیاست و بیشتر به بحث و جدل قلمی گذشت. در این سالها بخشهای دوم و سوم "عصر خرد"، رساله سیاسی بلندی، با عنوان "رساله‌ای در باب اصول اولیه حکومت"<sup>۱</sup> و نقد اقتصادی و اجتماعی مهمی با عنوان "عدالت ارضی"<sup>۲</sup> (۱۷۹۷) منتشر کرد.

در سال ۱۸۰۲ پین به آمریکا بازگشت تا آخرین و اسفبارترین مراحل زندگی را در آنجا سپری کند. امریکایی که پین در سال ۱۷۷۴، در فیلادلفیا شناخته بود و یا حتی در سال ۱۷۸۳، با آمریکای ۱۸۰۲ بسیار متفاوت بود. قانون اساسی، حکومت فدرال و ایدئولوژی فدرالیست، توازن قدرت اقتصادی و اجتماعی را به نفع قدرتمندان و ثروتمندان بر هم زده و آبی بر آتش آن سالهای پر التهاب ریخته بود. دیگر پین نویسنده مشهور جزوه جنجالی و آنهمه تأثیر گذار "عقل سلیم" نبود. این جزوه دیگر به گذشته‌ها تعلق داشت. اکنون او فردی بد نام و نویسنده خدانشناس کتاب "عصر خرد" بود که در آن به مسیحیت هم تاخته بود. جفرسون آنقدر مردانگی داشت که حق صحبت دیرین را با پین به جای آورد و با او تجدید مودت کند و گر نه اکثریت آمریکائیان یا او را فراموش کرده بودند و یا نادیده می‌انگاشتند. کم‌کم تام‌پین

1. Dissertation on the first principles of governments

2. Agrarian justice

پیر و فرتوت، بی زن و فرزند و با معدودی دوستان صمیمی، بی حوصله، بد خلق و عصبانی مزاج شده و به مسکن مشروب الکلی روی آورده بود. واپسین سالهای خود را در نیویورک در آنچه که امروز گرین ویج ویلیج نامیده می‌شود، و یاد در مزرعه‌اش در نیوروچل بیرون از شهر گذراند. تام‌پین در هشتم ژوئن ۱۸۰۹ در گذشت. در محل تدفین او تعداد اندکی از همسایگان مزرعه‌اش به اتفاق معدودی از دوستانش حضور داشتند. در میان شرکت کنندگان در مراسم خاک سپاری حتی یک مقام برجسته حکومتی دیده نمی‌شد. هیچ کس در رثای مرحوم سخن نراند و هیچ اعلامیه‌ای به آن مناسبت منتشر نشد.

تام‌پین، شکم‌بند دوزی از اهالی تئفورد که از معدود تغییر دهندگان جهان بشمار می‌رفت و با بسیاری از مردان بزرگ آمریکا، فرانسه و انگلستان نشست و برخاست داشت، در مرغزاری آرام بی هیچ مراسم باشکوه، های هوی و قدرشناسی به خاک سپرده شد. برای مادام بنویل که سالها خانه داری منزل تام‌پین را کرده بود، بی شکوهی چنین تشییع جنازه‌ای برای این چنین انسانی بسیار گران آمد. مادام بنویل از جمله افراد حاضر بر سر گور تام‌پین بود. او بعدها نوشت:

”بخاک سپاری آنچنان محقرانه برگزار شد که قلب هر آدم با شعوری را به درد می‌آورد هنگامیکه اندیشیدم تام‌پین چه انسان ارزشمندی بود و ما او را به این گور گمنام در تکه زمین دور افتاده می‌سپردیم، نتوانستم از شدت تأثرم جلوگیری کنم. سیل اشکم روان شد. پیش از آنکه بر روی تابوت خاک بریزند، خودم در شرق گور ایستادم و به پسر بنجامین گفتم که به عنوان نماینده مردم آمریکا در برابر من آنسوی گور بایستد و در حالی که گور مرحوم از خاک پر

می‌شد، به جمع قلیل حاضر نگاهی انداختم و با هیجان فریاد زدم: آقای پین، پسر من به نمایندگی از مردم آمریکا و من از سوی فرانسه برای ادای احترام آمده‌ایم! و این بود مراسم تشییع جنازه سیاستمدار و فیلسوفی بزرگ! (۲۵)

طرفه اینجاست که روند گمنام سازی تام‌پین با به خاک سپاری او به پایان نرسید. ده سال پس از مرگ پین، ویلیام کابت<sup>۱</sup> که از هواخواهان پر شور رادیکالیسم پین بود بنا به تصمیمی آنی استخوانهای پین را از گور درآورد تا آنها را به انگلستان ببرد و آرامگاهی در خور او بیاد دستاوردهایش بنا کند. استخوانهای پین به لیورپول رسید نه شاید به لندن هم رسیده باشند کسی بدرستی نمی‌داند. آخرین بی احترامی این بود که کابت استخوانهای او را گم کند و چنین بود سپاسگزاری انگلستان و آمریکا!!

### برهان عقل سلیم

هر چند شاید ایالات متحده آمریکا زایش خود را تا حدی به جزوه "عقل سلیم" مدیون باشد اما تا پیش از آنکه به اصل موضوع در جزوه برسیم، به استثناء یک جمله کوتاه نه از آمریکا و نه از استقلال آن حرفی زده نمی‌شود. چرا باید غیر از این باشد؟ وقتی پین جزوه عقل سلیم را منتشر کرد فقط چهارده ماه از اقامتش در آمریکا می‌گذشت. آخر او اهل انگلستان بود و در هر صفحه جزوه‌اش دم از انگلیسی بودن می‌زد. تام‌پین برای تنور حوادث فیلادلفیا در ۱۷۷۶، عقل نظری و خشم توفنده رادیکالیسم انگلیسی را به ارمغان آورده بود.

۱. William Cobbet (۱۸۳۵-۱۷۶۳) نویسنده، روزنامه‌نگار، اصلاح طلب انگلیسی (م)

جزوه عقل سلیم با تبیین نظریه عمومی آزادی خواهی (لیبرال) آغاز می‌شود. با حمله به قانون اساسی و حکومت انگلیسی به طور اخص به حرکت می‌افتد و بایورش به نهادهای اشرافیت به طور اعم جان و شتاب می‌گیرد. صحبت بر سر رسالت مسیحاگونه آمریکا، تنها هنگامی معنا می‌یابد که در گسترده‌ترین بستر نظری آن طرح گردد. آمریکای مستقل و انگلستانی متنبه، نشانگر پیروزی اصول بنیادی جمهوریت هستند و بیشترین نزدیکی و قرابت را با آرمان‌های نظری ارائه شده در آغاز جزوه دارند و در عین حال تا حد امکان انسانی‌اند. سرچشمه‌های نخست جزوه عقل سلیم تام‌پین آرمانهای آزادیخواهانه اواخر قرن هفدهم جان لاک و نقد بنیادگرانه جامعه انگلیس در آثار کشیشان دگراندیشی<sup>۱</sup> نظیر پرستلی<sup>۲</sup>، پرایس<sup>۳</sup> و برخ<sup>۴</sup> در اواخر سده هجدهم تشکیل می‌دهند. همانگونه که پین طرح می‌کند، فرض اصلی اینست که انسانها در آغاز به صورت افراد منزوی، آزاد و تنها در حالت آزادی طبیعی به سر می‌بردند. به هزار دلیل انسانها گرد هم جمع می‌شوند و در جامعه کمکهای متقابل لازم را به هم می‌کنند، اما جامعه و حکومت دو مقوله کاملاً متفاوت هستند. اولی مراوده و معاشرت را مشوق است و دومی تمایز ایجاد می‌کند. پس چگونه حکومت پدید آمد؟؛ نیت، قصد و هدف حکومت کدام است؟ طبق نظر پین انسانها داوطلبانه حکومت برپا می‌کنند، زیرا به ناگزیر افراد آزاد و خود مختار دارای منافع دور از هم و مختلف هستند و حق طبیعی زندگی، آزادی یا مالکیت یکدیگر را به خطر می‌اندازند. همانند جیمز مدیسن، پین هم اصرار دارد که انسانها فرشته نیستند و از این رو باید خود را

1. Dissenting

2. Pnestly

3. Price

4. Burch

تسلیم حکومت کنند. بنابراین حکومت محصول شرارت انسانی و تنها هدف آن تأمین "آزادی و امنیت انسان است". حکومت نباید بیش از این کمترین وظیفه که همانا حراست از حقوق طبیعی است، کاری انجام دهد برخلاف آنچه که نظریه پردازان مسیحی و کلاسیک می‌گفتند حکومت کارکردی محرز و اثباتی ندارد و هیچ وظیفه‌ای هم برای پیشبرد تقوا، رستگاری، حیات صالح و کیش و دین حقیقی بر دوش آن نیست.

حکومت بشری شری ناگزیر است و نباید به کاری به جز آنچه که بدبختانه می‌بایست انجام دهد، پردازد. پس نقش حکومت باید به شدت محدود گردد. و باید که ساده و ارزان باشد. پین می‌نویسد تأمین آزادی و امنیت دارایی و مالکیت برای همه انسانها و مهمتر از همه، آزادی پیروی از هر دین به دستگاه عریض و طویل پیچیده اداری و گران قیمت نیاز ندارد. در ادبیات قرن هجدهم حکومت جمهوری لیبرال مضمونی آشنا بود. به حکومت‌های اشرافی و سلطنتی به عنوان حکومت‌های مداخله‌گر، ماشین‌های لندهور اخذ مالیاتی که در دنیای خلوت و خصوصی افراد آزاد دخالت می‌کنند و مانع از تحقق حقوق و دستاوردهای آنها می‌شوند، می‌نگریستند.

برای نمونه، آدام اسمیت که در همان سال (۱۷۷۶) کتاب ثروت ملل را منتشر کرد و در آن نتیجه‌گیری اقتصادی از مفاهیم مشترک را مطرح ساخت، با تام‌پین هم عقیده بود. اسمیت نوشت: "حکومت باید از دخالت در آزادی طبیعی که قانون نباید به آن تجاوز کند، پرهیزد." (۲۶) تفکر اسمیت و پین بنیاد روشنگری و آزاد اندیشی را تشکیل می‌دهد. طبق این تفکر: نظم اجتماعی و اقتصادی، خود جوش (خلق الساعه) و سازوکاری خود - نظم - ده است که

افراد نفس پرست<sup>۱</sup> و خرد ورز آنرا می‌زیند (زندگی می‌کنند).  
 آنطور که اسمیت می‌گوید، "در جامعه‌ای هماهنگ، منافع شخصی، خصوصی و امیال انسانها، آنها را و می‌دارد تا بدون دخالت قانون، مواد اولیه و موجودی هر جامعه را تقریباً تا حد امکان به تناسب منافع کل جامعه و به خوشایندترین حالت، بین پیشه‌های مفید آن جامعه تقسیم و توزیع کنند. (۲۷)  
 بر طبق فطر پین و اسمیت، حکومت صرفاً منفعلانه بر اقتصاد خود - نظم - ده و نظام سیاسی خود جوش و هماهنگی ریاست می‌کند. حداکثر، داوری است که بر رعایت قواعد بازی که مهمترین آن "تأمین امنیت بهره‌وری از دسترنج خود" است، نظارت دارد. اسمیت نوشت: "تنها در پناه قاضی شهر است که صاحب مال می‌تواند با آن چه که حاصل دسترنج او یا انباشت دارایی در طی نسلهای بسیار است، در کمال آسودگی خاطر یک شب بخوابد. "پین و اسمیت آثار جان لاک را خوانده بودند. اما پین آزاداندیشی و روشنگری<sup>۲</sup> لاک و همچنین جوش و خروش بنیادگرایی انگلیسی را در جزوه عقل سلیم بیشتر به کار گرفته است. در جزوه عقل سلیم، با چنان بی‌رحمی به حکومت بریتانیا حمله می‌شود که خواننده در مدافعان لندنی جان ویلکس و لحن آتش و ش موحدان مخالف تثلیث<sup>۳</sup> و کالونیستهای مخالف قوانین آزمون و انجمن شهر<sup>۴</sup> سراغ می‌کند. تام‌پین در هیچ کجای جزوه "عقل سلیم" نارضایتی مهاجرنشینان آمریکا را عمده نمی‌کند. برای او بدیهی است که حکومت بریتانیا رفتاری دارد که متناقض خرد عمومی و حقوق طبیعی است. به اعتقاد پین این موتور "بسیار

1. Self-See King

2. Liberalism

3. Unitarian

۴. طبق این قوانین پروتستان‌های دگراندیش از ادارات دولتی، شهرداری، دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج اخراج شدند.

پیچیده" و فوق‌العاده فاسد ستمکار حکومت بریتانیا است که آمریکائیان پر انرژی و نیز انگلیسیان با فضیلت را زیر چرخهای خود له می‌کند.

طبقه خاصی که در انگلستان خود را تحت ستم می‌دانست، طبقه پر استعداد متوسط بود و از نارضایتی همین طبقه است که پین و همکاران بنیاد گرایش در انگلستان برای یورش به اصول سلطنتی و اشرافیت، فصیحانه بهره می‌گیرند. همانگونه که پین متذکر می‌شد جامعه سنتی تمایزات خاص فطری را در خود می‌پذیرفت و بعضی از اقشار را بالاتر از دیگران قرار می‌داد. در جامعه مذکور منزلت و قدرت درجه‌بندی طبقاتی می‌شدند و از طریق اقشار اشراف از سلطنت به عوام سیر نزولی می‌یافتند. تولد جایگاه فرد را در این نظام طبقاتی و سلسله مراتب معین می‌کرد. همچنین به ضرب رتبه و طبقه، قدرت و امتیاز افراد مشخص می‌شد. از سوی دیگر اقشار خوش بیان بورژوا که با کارآفرینی‌های موفق در انقلاب صنعتی رشد کرده بود علیه آرمان اشرافیت، آرمانی نوین پیش کشید: افراد مستعد باید به مشاغل و پاداشها دسترسی داشته باشند. طبقه متوسط که به گفته پین به دیدگاه برابری انسانها در نظم آفرینش مسلح بود به تسلط سلاطین عاطل و اشراف بی‌فایده در جامعه و سیاست حمله کرد و خواهان محو همه امتیازهای سنتی حافظ افراد در نابرابری دائمی شد. آنچه اهمیت داشت استعداد و شایستگی فرد بود نه تبار و شجره‌نامه خانوادگی. در اینجا نیز، بریتانیایی‌ها ناقضان گنهکار اصل برابری طبیعی خداوند بودند زیرا انسانهای احمق و راحت طلب فاقد هر گونه مهارتی را برای حکومت بر طبقه متوسط سخت‌کوش، صنعتگر و محروم از حق انتخاب می‌گماردند.

با اهمیتی که پین به کتب آسمانی، عمدتاً به عهد عتیق و احکام شرعی علیه

سلطنت و به طور کلی تمایزات اشرافی می‌دهد، خواننده در می‌یابد که پروتستانیسم دگر اندیش نقش برجسته‌ای در ایدئولوژی طبقه پر استعداد بورژوازی داشت. پروتستانیسم دگر اندیش، رادیکالیسم (بنیادگرایی) یکسان ساز<sup>۱</sup> نحله‌های دوران جنگ داخلی سده هفدهم که بسیاری از اخلافشان به سواحل مساوات طلب‌تر آمریکا مهاجرت کرده بودند و یا به بسیاری از کار آفرینان مذهبی سده هیجدهم ملحق شده بودند و تهدید کرده بودند اگر انحصار مذهبی در نهادهای انگلیسی از بین نرود، آنها به آمریکا کوچ خواهند کرد وصل می‌سازد. تام‌پین، پیرو فرقه کویکر مخاطبان خود را نیک می‌شناخت و می‌دانست که مباحث انجیلی علیه بریتانیا و حتی گاهی یادداشت‌های کوتاه ضد کاتولیک آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین، پین واقف بود که آمریکائیان سخت کوش و متکی به خود علاقه‌ای به اصل وراثت قدرت، مبنی بر اینکه انسانی حق دارد خاندان خودش را بر سایرین برای همیشه برتری و رجحان دهد "ندارند". تام‌پین دریافته بود که کمتر لقبی تاب بازرسی دقیق را می‌آورد و خواستگارش به فاتحی غارتگر نمی‌رسد و اگر به کل نظام طبقاتی تثبیت شده و منزلتهای منسوب به آنها نگاهی موشکافانه‌تر بیندازیم، در می‌یابیم که "غیر عقلایی"، "ناعادلانه" و "غیر طبیعی" اند.

عاقبت تام‌پین پس از تهاجم به اشرافیت و اصل وراثت قدرت به "حالت فعلی امور آمریکا" می‌پردازد. تام‌پین، بنیاد‌گرای انگلیسی به این باور رسیده بود که در ژانویه ۱۷۷۶، سرنوشت آمریکا فراتر از صرف امرار معاش مردم سیزده مهاجرنشین است.



به نظر او آمریکا انکار زنده اشرافیت و نظام سلطنتی کهن است. استقلال آمریکا نخستین ضربه را در نبرد براندازی، بر رژیم کهن<sup>۱</sup> وارد می‌سازد، به تضعیف منزلت تاج و تخت در افکار عمومی کمک می‌کند و نظام فاسد سلطنت جورج سوم و مالیات‌های کمر شکن وزرای او را سست می‌نماید. اما پین به گستره فراخ‌تری نظر دارد. از دیدگاه پین استقلال آمریکا اهمیت فرا تاریخی<sup>۲</sup> دارد عصر نوینی را در طول تاریخ جهان می‌آغازد. در جزوه عقل سلیم، فصاحت نویسنده به مذاق خوانندگان، به واقع خوانندگان بنیادگرای خوش می‌آید. به گفته پین استقلال سیزده مهاجر نشین رخدادی مهم است که بی شباهت به پیش‌گوئی‌های کتاب مقدس نیست. آمریکائیان نیز مانند عبرانیان رسالت منجی‌گرانه<sup>۳</sup> دارند. پین در مقدمه جزوه عقل سلیم می‌گوید: "آرمان آمریکا در مقیاس وسیع، آرمان بشریت است". در اواخر جزوه عقل سلیم لحن انجیل‌گونه تکرار می‌شود: "آیندگان هم در این مبارزه به طور مجازی سهم هستند و کم و بیش از آن تأثیر می‌پذیرند و حتی تا روز قیامت آنچه امروز در شرف تکوین است تأثیرگذار خواهد بود." استقلال آمریکا سیل بنیان‌کنی است که لوح تاریخ در خواهد نوردید. پین می‌نویسد: "آمریکا آن توان را دارد که جهان را از نو آغاز کند." چنین موقعیتی از زمان نوح تاکنون رخ نداده است. روز زایش جهان نو در دسترس است. "توسن خیال پین و برداشتی که از رسالت آمریکا دارد در مواردی نثرش را به شعر ناب نزدیک می‌کند، در جزوه عقل سلیم فرازی هیجان‌انگیزتر از قسمتی که با زبانی امروزی به آرمان و سرنوشت آمریکا می‌پردازد وجود ندارد.

1. Ancien regime

2. Metahistory

3. Messianic

ای شما که به بشریت عشق می‌ورزید! ای شما که جرئت می‌کنید نه تنها با جباریت بلکه با جبار مخالفت کنید، بپاخیزید! و جب به و جب جهان کهن لگد کوب ظلم است. "آزادی" در سراسر جهان صید می‌شود. آسیا و آفریقا دیرباز "آزادی" را طرد کرده است اروپا "آزادی" را به چشم غریبه نگاه می‌کند. انگلیس به "آزادی" حکم اخراج داده است. ایها الناس، به این فراری پناه جو، "آزادی" پناه دهید و به موقع برای بشریت جان پناهی آماده سازید.

پین به ندرت به جزئیات مشکلات بی‌اهمیت مهاجرنشین‌ها می‌پردازد. در دوران اقامت چهارده ماهه در فیلادلفیا کمتر فرصت آشنایی با این مشکلات را پیدا می‌کند. به همین خاطر در عقل سلیم هیچ حکایتی از مصادره اموال یا وضع مالیات‌های ناعادلانه، قتل عام‌ها یا خلف وعده‌ها و نقض حقوق نمی‌یابیم. پین به خوانندگان خود می‌گوید آنچه اهمیت دارد، انفصال آمریکا از انگلستان است. از نظر او جای گله و شکایت از مشکلات نیست، پای رسالتی تاریخی - جهانی در میان است. سرنوشت آمریکا آغازگر عصری نوین است که در آن دیگر استادکار خشم‌گین شکم‌بنددوز زیر فشار خردکننده و ظالمانه نهادهای اشرافی قرار نگیرند.

جزوه پین صرف حکایت چپاول فرمانداران انگلیسی یا رساله‌ای عالمانه درباره حکومت مشروطه یا بحث درباره نظریه جهان‌خواری<sup>۱</sup> بریتانیا نبود. پین خوانندگان خود را به آرمانی بزرگ، جهادی علیه جهان کهن و ارزش‌های پوسیده‌ای فرا می‌خواند که آنهمه آمریکایی از آنها گریخته بودند.

در دیدگاه پین در نظام نوین جهانی، آمریکا جایگاهی ویژه داشت و از این روشگفت نیست که لحن جزوه عقل سلیم در بخش نخست و در بندهای

---

1. Imperial theory

مربوط به رسالت آمریکا، شور و حال می‌یابد. برعکس، هنگامیکه پین به قضیه انفصال آمریکا از انگلستان می‌پردازد، لحن نوشته‌اش تغییر می‌کند و به زبان عقل سلیم حرف می‌زند. جنبه عملی استقلال آمریکا بسیار جالب توجه است. پین تأکید دارد که آمریکا نیازی به داشتن پیوندهای بازرگانی با انگلستان ندارد. "مادامیکه خوردن سنت اروپاست" بازارهای کافی برای ذرت آمریکایی وجود خواهند داشت. از سوی دیگر، آشتی با انگلستان، سبب می‌شود تا آمریکا در تمام نزاع‌ها و جنگ‌های اروپا درگیر شود. بنابراین آمریکایی مستقل و مسالمت‌جو امنیت‌داری و مالکیت ایجاد می‌کند. تحت حکومت انگلیسی‌ها مالکیت بی‌ثبات است. کشور مادر (انگلستان) فقط هنگامی به وضع آمریکا توجه دارد که به منافعش خدمت می‌کند. هرگاه منافع انگلستان با منافع مهاجر نشینان در تعارض قرار می‌گیرد، "منافع انگلستان حکم می‌کند که رشد آمریکا را سرکوب کند." اگر قرار باشد در آمریکا مالکیت امنیت نداشته باشد و همیشه اسیر سرپنجه انگلستان بماند، مهاجران آینده، در آمدن به این قاره تردید خواهند کرد.

"در نظام لگام‌گسیخته فعلی هیچ‌کس در امان نیست" طبق نظر پین انگلستان هم قادر به حکومت مؤثر و کارآمد در آمریکا نیست.

هزاران مایل فاصله، ماه‌ها تأخیر، اداره درست مهاجر نشین‌ها را برای انگلستان ناممکن می‌ساخت. این بود توجیه استقلال از منظر عقل سلیم. اما گاهی پین قلم خود را از حساب و کتابهای بازرگانی دور می‌کند. به طرفداری از انفصال به استدلالاتی روی می‌آورد که فراسوی امور روزمره است، برای مثال می‌گوید که استقلال آمریکا "رخدادی است که دیر یا زود فرا می‌رسد" و این حکم تاریخ است. در جای دیگری تام‌پین می‌گوید که وابستگی مداوم

آمریکا به انگلستان "برای خرد و نظم جهان کاینات مشمئز کننده است". حکمرانی جزیره‌ای بر قاره‌ای نه تنها توهین به طبیعت است، بلکه نقض حقوق بشر است که از خداوند و طبیعت منشاء گرفته است.

برای آن دسته از خوانندگان "عقل سلیم" که به خاطر فقدان نظام بدیل حکومتی به انفصال از انگلستان تمایلی ندارند، پین طرح دیگری را پیش می‌نهد. طرح پین این است:

کنوانسیون (همایش) مردمی متشکل از هیات‌های ولایتی منشوری را طرح خواهد ریخت که در آن آزادی و انجام مناسبک و فرائض دینی برای همگان تضمین شود. حکومت نوین ارزان و "با حداقل هزینه ملی" خواهد بود. مالکیت امنیت خواهد داشت. دیگر پادشاهان و مالیات‌های سنگین فرمانداران در حقوق مالکیت دخل و تصرف نخواهند کرد. دیگر "درماندگان و ناراضیان" آزادی‌های این قاره را جاروب نخواهند نمود. در آمریکا "قانون پادشاه است".

آنگاه پین بحث را به توانایی آمریکا برای رها شدن از نفوذ انگلستان می‌کشد و در برابر حاکمیت انگلستان مقاومت می‌کند. پین باور کرده است که آمریکا می‌تواند ناوگان دریایی و ارتش قدرتمندی ایجاد کند. در بحثی که درباره فرض‌های ملی می‌کند، دیدگاه آشفته‌ای ابراز می‌کند: در یک صفحه جزوه عقل سلیم، پین ابراز شادمانی می‌کند که آمریکا زیر بار چنین فرضی نیست و در صفحه دیگر لاف می‌زند که اگر آمریکا درگیر جنگ طولانی شود، قرض هنگفتی به بار می‌آورد و این که "هیچ کشوری نباید بدون قرض باشد". این بخش جزوه در قلمروی عقل سلیم باقی می‌ماند. گریزهای مالی و بازرگانی پین کمتر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند.

و تنها در صفحات پایان جزوه، پین عقل سلیم رها می‌کند و بار دیگر با بکارگیری پندهای فصیح، به نثر خود جان می‌بخشد. حمله پین به انفعال و بی‌ارادگی هم‌کیشان کوئیکراش متوجه همه آمریکائیان نیز می‌گردد و از آنها می‌خواهد "آرام نگیرند و رعایای سربزیر هر حکومتی که بر آنها حاکم است نباشند." پین مدعی است که "عزل و نصب پادشاهان و حکومتها" حق طبیعی شهروندان است. هیچ طبقه‌ای فرمانروا و هیچ طبقه‌ای فرمانبردار آفریده نشده و هیچ انسانی برای آنکه صاحب قدرت باشد به قیافه پرهیبت و با جذبه نیاز ندارد.

این همان پین خشمگین است که آمریکائیان جزوه او را نمی‌خوانند بلکه می‌بلعند. این عقل سلیم تام‌پین نبود بلکه جوش و خروش او بود که صدها هزار آمریکایی را در زمستان ۱۷۷۶ به فکر استقال انداخت.

### رادیکالیسم بورژوازی - ایدئولوژی تام‌پین

رابرت بیچ، رمان‌نویس رادیکال انگلیسی در اواخر سده هیجدهم، در یکی از رمان‌های خود با توصیف عادت مطالعه قهرمان کتابش، انقراض نظام کهن را این‌گونه بیان می‌کند: "در جوانی تراژدی، اشعار حماسی، ادبیات عشقی و الهیات می‌خواندم ولی حالا "عقل سلیم" می‌خوانم." (۲۹)

جزوه عقل سلیم نماد عصری شد که در آن نظام سنتی اشرافیت در حال اضمحلال بود و جای خود را به ارزش‌های لیبرال بورژوازی می‌داد. اما مؤلف عقل سلیم از آن رادیکال‌های معمولی نبود. رادیکالیسم او شاید در اردوگاه بورژوازی مخرب‌ترین یورش به نظام کهن باشد. برک درباره پین می‌نویسد که او می‌خواست ظرف شش یا هفت روز جهان‌خواندی (فئودال‌ها) و

شوالیه‌ها را که "نیاکان ما با همهٔ لاف خردمندی‌شان در طول شش یا هفت قرن به کمال رسانده بودند" نابود سازد. (۳۰)

در واقع بخشی از دستاوردهای پین تمسخر گذشته‌ای است که آن همه برک آن را می‌ستود. برای تام‌بین آن گذشته باشکوه "دورانِ دون کیشوتی و سلحشوری‌های احمقانهٔ شوالیه‌ها" بود. (۳۱) او اصولِ قدیمیِ جامعه بریتانیا را در اوایل جزوه عقل سلیم با پرداختن به عاطل و باطل بودن سلطنت به این گونه به مسخره می‌گیرد:

در انگلستان پادشاه کاری بیش از جنگ افروزی و از دست دادن سرزمین ندارد؛ که به زبان ساده، یعنی فقیر کردن و هاج و واج گذاشتن ملت. کسب و کاری زیرکانه که در واقع به آدمی اجازه می‌دهد تا هشتصد هزار استرلینگ در سال خرج کند و صدقه سر همهٔ کارهای مشعشع، مردم هم او را بپرستند! حقیقت این است که در پیشگاه خداوند یک آدم درست کار در هر جامعه‌ای، از همه آن تاج‌داران رذلی که تاکنون در کرهٔ زمین زندگی کرده‌اند، ارزشمندتر است.

پین در جزوه‌ای با عنوان "حقوق انسان این پرسش را طرح کرد: آیا مزخرف‌تر از اصل وراثتِ افتخارات چیزی وجود دارد؟ آیا ریاضیدان خردمند یا ملک شعرای موروثی مزخرف نیست؟"

از نظر پین آنچه مهم است اصل و نسب فرد انسان نیست بلکه بهره‌وری و تلاش اوست. و این همان پیامِ آدام اسمیت است و پین مخالف دیرینه‌اش، برک را در جزوه حقوق انسان به خاطر استدلال غلط این گونه نکوهش می‌کند: "اگر او استعدادهایی مشابه مؤلف کتاب ثروت ملل می‌داشت، از داشتن چنین باورهایی ابراز ندامت (۳۳) می‌کرد." حکومت کردن به "استعداد و توانایی"

نیاز دارد و با این همه "اشرافیتی" (۳۴) بر مسندهای قدرت بودند که در واقع "ناتوانی" <sup>۱</sup> داشتند. اشراف تن پرورانی غیر مولد و انگل بودند که از قبل کار طبقات سخت کوش ارتزاق می‌کردند. در جامعه معقول بازسازی شده آینده کسی دلش برای آن تن پروران تنگ نمی‌گردد.

"پس چرا آقای برک از مجلس اعیان بعنوان ستون منافع زمینداران صحبت می‌کند؟ اگر آن ستون به زیر خاک برود، کار مزارع لنگ نخواهد شد و شخم، کاشت و برداشت ادامه خواهد داشت. اشراف بازار عینی که روی زمین کار می‌کنند و محصول به بار می‌آورند، فرق دارند. آنها صرفاً رانت خواران هستند. در جهان فعال، اشراف را با زنبورهای نر می‌توان مقایسه کرد که نه عسل جمع آوری می‌کنند و نه کندو می‌سازند بلکه موجودیت دارند تا تنبلانه لذت جویی کنند." (۳۵)

این تساوی طلبی تند و شدید بین او را نزد کارگران عزیز می‌کرد. کارگران فنی انجمن مطبوعه چی‌های لندن و کارگران کارخانه‌ها گروه گروه در دهه ۱۷۹۰ برای خرید جزوه "حقوق انسان" به بهای شش پنی هجوم می‌آوردند و آن تساوی طلبی را می‌ستودند. اما برداشت انقلابی از آثار پین از او ایدئولوگ طبقه کارگر نمی‌سازد. کیفرخواست بی‌رحمانه پین و انزجار او نسبت به حکومت و جامعه اشرافیت به نفع کارگران بود و تارهای روح آنان را به لرزه در می‌آورد. اما در این مقطع تاریخی آرمان کارگران با تخریب انگلستان اشرافی بدست بورژوازی هم خوان شد و همان آرمان بود که در جزوه "حقوق انسان" و در سراسر دوران نویسندگی پین، فکر و ذکرش را مشغول کرده بود.

۱. در متن نویسنده با دو کلمه nobility و no\_ability جناس می‌سازد. (م)

در واقع دیدگاه‌های تساوی طلبانه بنیادگرای پین با دفاع او از دارائی، تجارت و داد و ستد اندکی ناهمخوان است. حتی در آمریکا، پین، انگلیسی‌ای بنیادگر بود که در جامعه‌ای اشرافی پرورش یافته بود. در ذهن پین آرمانهای بورژوازی با بینش تساوی طلبی پیوندی پیچیده و ناگسستگی داشت. جامعه طبقاتی مبتنی بر حق انحصاری و منزلت و تشخیصی که بر اساس اصل وراثت تداوم می‌یافت، در جهان بورژوازی‌ای متوازن می‌شد که در آن جایگاه سیاسی و اجتماعی هر فرد بر پایه استعداد، شایستگی و سخت کوشی تعیین می‌گردید. در این عصر، در انگلستان برای مدتی تساوی طلبی دو آتش و ابراز حساسیت شدید به بی عدالتی، بی هیچ وجه با بورژوا بودن در تضاد نبود. اما در آمریکا و سایر جوامعی که فاقد گذشته ستمگرانه و مبتنی بر سلسله مراتب استبدادی بودند، مسلک بورژوازی داشتن با تساوی طلبی همخوانی نداشت. اما این دو آرمان (بورژوازی و تساوی طلبی) یکدیگر را متقابلاً طرد نمی‌کردند، زیرا که تساوی طلب لیبرال بر تساوی شرایط اصرار نمی‌ورزید، بلکه بر تساوی فرصت تأکید می‌کرد.

توجه دادن به ابعاد بورژوازی افکار پین، به هیچ وجه از کیفیت انسانی و مترقی کیفر خواست گزنده پین علیه نظام کهن نمی‌کاهد. در واقع، در این مقطع تاریخی چنین حمله‌ای ناگزیر بود. آن هنگام که پین در مقاله‌ای در دفاع از بانک پنسیلوانیا نوشت: اساس جمهوری "امنیت برای اغنیاء و سودگی خاطر فقراست... و اینکه "هر آنچه که انسان در اختیار دارد از آن اوست و هیچ حکومت مستبدی نمی‌تواند دارایی‌اش را از او بستاند" (۳۶) به هیچ وجه از بنیادگرایی خود عقب ننشسته است. با این همه نباید فراموش کرد که پیشنهادهای اجتماعی بنیادگرایانه پین، نظیر این پیشنهاد در مقاله عدالت



عرضی<sup>۱</sup> که به هر فرد سالانه در سن بیست و یک سالگی پانزده پاوند و در سنین بالای پنجاه سال، ده پاوند پرداخت گردد، "بیشتر آهنگ و نیتی ضد اشرافی داشتند تا ضد بورژوازی. وی در همان جزوه "عدالت ارضی" از اشتراکی بودن نخستین زمین می‌گوید، جان لاک بر همین عقیده بود. آنچه بین را به خشم آورد، این بود که جمهوری خرده مالکان متشکل از صاحبان زمین‌های مستقل موجودیت نیافت بلکه در عوض جامعه‌ای اشرافی بر اساس بزرگ مالکی پا گرفت. راه حل پین برای رفع بی‌عدالتی ناشی از غصب "میراث طبیعی" به طور حتم برای روزگار او بسیار مترقی بود و بعدها بنیان مهم خواستهای سوسیالیست‌ها و رادیکال‌ها را تشکیل داد. اما پیشنهاد پین مبنی بر ده درصد مالیات ارث و اعطاء مستقیم وام بلا عوض به صورت پول در اساس دهن کجی به نظام زیانبار اشرافیت بود. هدف نهایی این پیشنهاد، تأکیدی بر توزیع مجدد ثروت و قدرت بر اساس برابری فرصت بود که در آن صورت افراد با استعداد و سخت کوش با توان واقعی جایگزین اشراف "ناتوان" گردند. پیشنهادهای پین در بخش دوم جزوه "حقوق انسان" درباره توزیع مجدد پول حاصل از برچیدن و اوراق کردن ماشین‌آلات جنگی پین فقرا و حذف ادارات زائد دولتی به همان اندازه پرآوازه هستند. پین بارها و بارها تأکید می‌کند که این پیشنهادها هدفی به مراتب مفیدتر دارند. به نظر پین اجرای این پیشنهادها طبقه متوسط را از زیر بار شدید مالیاتی و به ویژه، بار طاقت فرسای عوارض فقرا<sup>۲</sup> خارج می‌سازد.

تام‌پین یکی از ناب‌ترین سخنگوهای ایدئولوژیک طبقه بورژوازی بود که این طبقه را به گرفتن حکومت تشویق می‌کرد. تشویق او به زبان جبر اقتصادی

بیان می‌شد. او تأکید داشت که نظام سیاسی باید بازتاب واقعیت‌های قدرت اقتصادی باشد.

“اینکه اشکال و اصول بنیادی حکومت‌ها که هنوز اعمال می‌شوند، با اوضاع اولیه دوران تشکیل و تأسیس آن حکومت تطبیق دارند و نه شرایط امروز، موضوع بحث ما نیست. هر چقدر حکومت‌ها کهن‌تر باشند. با اوضاع اکنون کمتر تطبیق دارند. زمان، تغییر اوضاع و احوال و عقاید در کهنه‌سازی شیوه حکومت‌ها همان اثر متری را دارند که بر سنتها و رفتارها و آداب. کشاورزی، بازرگانی، تولیدات و جِرف در خدمت صلح و آرامش که به مدد آنها سعادت ملل به بهترین شیوه‌ای گسترش می‌یابد، نظام متفاوت حکومتی‌ای را می‌طلبد و به انواع متفاوتی از دانش‌ها برای حکومت کردن نیاز دارد که در روزگار پیشین در جهان وجود خارجی نداشتند.

هنگامی که بورژوازی کنترل حکومت را بدست می‌گیرد، خواهدکوشید تا دستگاه حکومتی خود را ساده و کارا نماید. به همین دلیل اندازه حکومت به نحو شگفت‌آوری کوچک و نیز هزینه‌های آن ارزان می‌شود.

“حکومت در اساس چیزی بیش از انجمن ملی نیست و هدف این انجمن خیر همگانی است، اعم از فردی و جمعی. هر انسانی می‌خواهد حرفه‌اش را دنبال کند و از ثمرات کار و محصول داری‌اش در صلح و امنیت بهره‌مند شود و برای این همه کمترین هزینه را پردازد. هنگامی که همه این کارها به انجام برسند، به همه اهدافی که حکومت به خاطر آنها تشکیل شده است، دست می‌یابیم.” (۳۸)

بر طبق نظریه پین، جامعه لیبرال هیچ وحدتی و هیچ اجماعی ندارد. همکاری و رفاقت از ویژگی‌های آن نیست. مانند اسمیت و مدسین و همانند

سایر مدافعان جامعه لیبرال تا به امروز پین کشمکش و رقابت نهفته در قلب لیبرالیسم را می ستود. متن زیر را یک کثرت‌گرای مدافع مردم سالاری لیبرال در سده بیستم نوشته است: "ملت از افراد مجزا و بی ارتباط باهم تشکیل شده که کسب و کار مختلفی را دنبال می‌کنند؛ و همانطور که تصادف نفع و شرایط اقتضاء می‌کند، باهم دیدار می‌نمایند، از کنار هم می‌گذرند، متحد می‌شوند، به مخالفت بر می‌خیزند و از یکدیگر جدا می‌شوند." (۳۹)

حکومت عامل مثبتی برای بنیان‌گذاری جامعه مبتنی بر عدل و نیکی نیست، تا چه رسد به ایجاد دولت رفاه دهنده. تنها نقش حکومت فراهم کردن ثبات و امنیت لازم برای عملیات جامعه بازرگانی است.

تام پین در "عقل سلیم" این مسئله را طرح می‌کند که اگر انگلستان به حکومت خود در آمریکا ادامه دهد چه رخ خواهد داد؟ و پاسخ می‌دهد: هرج و مرج، بی ثباتی، بی سامانی فاجعه‌آمیز در بنیادهای اقتصادی جامعه، به ناگزیر پیش خواهند آمد.

پین در عقل سلیم می‌نویسد: "مهاجران دولتمند به کشوری نخواهند آمد که نظام حکومتی آن به مویی بسته باشد، و هر روز در لبه پرتگاه هرج و مرج و اغتشاش بلغزد. در آن صورت بسیاری از ساکنان فعلی آمریکا از فرصت استفاده می‌کنند و جل و پلاس خود را جمع آوری می‌کنند و عطای این قاره را به لقای آن می‌بخشند. حکومت در نظام کهن (پادشاهی) علاوه بر کاستی‌های بیشمارش، نه تنها از ایجاد امنیت لازم برای انسان در جهت بهره‌مندی از ثمرات کارش ناتوان بود، بلکه خود حکومت عامل عمده بر هم زدن صلح و امنیت به شمار می‌رفت و از طریق اخذ مالیات‌های سنگین محصول و دارائی انسان‌های تحت سلطه خود را چپاول می‌کرد.

پین در حقوق می‌نویسد: "وقتی شرایط نکبت بار انسانهای تحت سلطه نظام سلطنتی و وراثتی را بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که آنها را قدرتی از خانه و کاشانه شان بیرون می‌اندازد و قدرت دیگر به سمت دیگری می‌راند؛ و آنچنان مالیاتهای سنگینی از آنان اخاذی می‌کنند که فاتحان بر اسرای خود تحمیل نمی‌کنند. بدین ترتیب واضح است که این نظام‌ها فاسدند و انقلابی عمومی در ماصول و ساختار حکومتها ضروری است." (۴۰)

از دیدگاه پین اخذ مالیات جباریت بود و نوشته‌هایش بارها به این نکته می‌پردازد. در مقاله‌ای با عنوان "چشم انداز راه بی بازگشت" که در ۱۷۸۷ نوشت خودش را مدافع "فقرا، تولید کنندگان، بازرگانان، کشاورزان و تمامی کسانی می‌داند که بار سنگین مالیات را متحمل می‌گردند..." (۶۱)

در ذهن تام‌پین، پادشاهی، اشرافیت و مالیات همگی از یک سنخ بودند. پین در "رساله ضد سلطنتی‌اش" که در سال ۱۷۹۲ به رشته تحریر درآورد تأکید ورزید که در "یک کلام هر کسی که پادشاه می‌خواهد، لاجرم طالب اشرافیت و تحمل سی میلیون لیره استرلینگ مالیات هم هست." پین اطمینان داشت که "سلطنت تنها برای اخذ مالیات اضافی اختراع شده است..." (۴۲)

در واقع عصیان عصر انقلاب ناشی از خشم مالیات دهندگان بود که دیگر جان به لب شده بودند.

پین در ۱۷۹۲ نوشت: "در کشور انگلستان دو طبقه وجود دارد، کسانی که مالیات می‌پردازند و کسانی که از قبل این مالیاتها تجملی زندگی می‌کنند..."

---

۱. عنوان اصلی مقاله "Prospects Of the Rubicon" است. رویکون نام رودخانه کوچکی است که در شمال شرقی ایتالیا جاریست و به دریای آدریاتیک می‌ریزد. در سال ۴۹ پیش از میلاد سپاهیان سزار بطور غیر قانونی از آن عبور کردند و وارد ایتالیا شدند. در زبان انگلیسی بطور مجازی برای انجام کاری متهورانه و خراب کردن پل‌های پشت سر از رویکون استفاده می‌کنند. (م)

هنگامی که اخذ مالیات‌ها به حداکثر می‌رسد، این دو طبقه قهراً از هم جدا می‌شوند و هم اکنون این شقاق سر درآورده است. " (۴۳) انقلاب برای روی کار آوردن حکومت‌هایی "ارزاتر و مولد نیک بختی همگانی بیشتر" و استقرار "صلح، تمدن و بازرگانی" (۴۴) ضروری بود. در نظر پین وابستگی سنتی و معمول به اشکال کهن تر حکومت، در برابر "محک عقل" باد هوامی شود. پین نوشت: "تعصبات هیچ اند و خرد مانند زمان راه خود را می‌گشاید و پیش داوری در ستیز با منافع بازنده است." خرد در اینجا خرد بورژوازی اهل محاسبه و منفعت طلب است. به اعتقاد پین ترقی و پیشرفت در انگلستان به رغم حکومت و بدون ارتباط با آن و صرفاً با تلاش افراد حسابگر و متهور به وجود آمده است:

"پیشرفت‌های اقتصادی ناشی از سخت کوشی افراد و انجمن‌های متعدد صنفی بوده است که اگر بخواهیم عوامانه بگوئیم، حکومت نه ته پیاز است و نه سر پیاز. هنگامی که افراد سخت کوش و متهور به فکر کارها و برنامه‌ریزی بودند، حکومت‌ها محلی از اعراب نداشتند، کسی اهمیت نمی‌داد که چه کسی عزل شد و یا چه کسی نصب شد. تنها امیدوار بودند که حکومت آنها رابه حال خود واگذارد.

اما اگر حکومت افراد متهور و اهل کسب و کار را آزاد بگذارد، جامعه‌ای با ساختار کاملاً برابر در کار نخواهد بود. پین که بورژوازی لیبرال خلصی بود، نظام پس از انقلاب را نظامی عاری از اشرافیت می‌دانست که هنوز تمایزات اقتصادی در آن به چشم می‌خورد. وی در ۱۷۹۲ نوشت: محرز است که مالکیت نابرابر خواهد بود و این همیشه نابرابری را نباید بی‌عدالتی تلقی کرد زیرا که ناشی از برتری استعداد، مهارت در مدیریت، سخت کوشی، صرفه جوئی بسیار و استفاده از فرصت‌های مغتنم است. (۴۷)

پین انقلابی، آینده را در آمریکا دیده بود. آنچه در آمریکا می‌گذشت اخگر فروزان انقلاب بورژوازی در اروپا شد. آمریکا آتن جدید بود و "نمونه ستودنی دوران معاصر" تلقی می‌شد. آمریکا در تاریخ بشری عصری نوین "روز زایش جهان نو"، جهانی تحت حاکمیت اصول جمهوری و آرمان‌های بورژوازی را آغاز کرد.

لحن پین که یادآور زبان مکاشفه یوحنا<sup>۱</sup> رسول<sup>۱</sup> است به زبان علم مکانیک بیان می‌شود. پین که مهندس است سرنوشت آمریکا را به بحث معروف ارشمیدس تشبیه کرد: "اگر نقطه اتکایی داشتم، جهان را از جایش بلند می‌کردم."

انقلاب آمریکا در سیاست کاری کرد که در علم مکانیک فقط نظریه بود. (۴۸)

حکومت آمریکا ارزان بود. مخارج زندگی پادشاه انگلیس "هشت برابر کل هزینه‌های حکومت فدرال در آمریکاست."

حکومت آمریکا ساده و قابل فهم بود. آمریکائیان این پند پین: "مجموعه هزینه‌های ضروری یک حکومت از آنچه که همگان تصور می‌کنند، کمتر (۴۹) است" را به گوش جان شنیدند و به اجرا درآوردند.

در دامنه محدود فعالیت حکومت آمریکا جایی برای نیرنگ بازی‌ها، خدَم و حشم و پنهان کاری‌های دربارها وجود ندارد. در آمریکا همه از کار حکومت سر در می‌آوردند، و هیچ امر حکومتی در لفاف پیچیده و رازآمیز عرضه نمی‌شد. "جایی برای اسرار و جایی برای آغاز مخفی کاری وجود

۱. در اصل کلمه Millenarian بکار رفته که به دوران هزار ساله سلطنت مسیح اشاره دارد و در این هزار سال شیطان نمی‌تواند امتهار را فریب دهد. بنگرید به عهد جدید مکاشفه یوحنا<sup>۱</sup> رسول باب ۲۰ آیات ۱ تا ۵ (م)

نداشت. "پین در عقل سلیم سادگی حکومت آمریکا را می‌ستاید و آن را "کمتر آسیب‌پذیر در برابر بی‌نظمی" می‌داند. به عقیده پین "نظام انگلستان آنچنان پیچیده است." که حتی پس از رفع نواقص آن تا سالهای سال ایرادها اثرات سوء خود را برجای می‌گذارند. مزایای حکومت در آمریکا چندگانه و به هم وابسته‌اند. پین نوشت: تنها وقتی می‌توان مردم را سرکیشه کرد و چابکدانه به آنها بقبولانند، حکومت چیزی بسیار پیچیده و اسرارآمیز است." (۶۰)

بالاخره پین چنین نتیجه می‌گیرد حکومت در آمریکا، که جهان به زودی از آن الگو خواهد گرفت، نماینده است و قویاً به رضایت حکومت شوندگان نیازمند است. در این نتیجه‌گیری پین بار دیگر رادیکال بورژوا بودن خود را عیان می‌سازد. و با تشبیه این انقلاب بنیادی، یعنی حکومت مردمی به شرکت سهامی قرائت به سخره گرفته شده لیبرال بورژوازی از حکومت را تکرار می‌کند. تام‌پین نه تنها حکومت آمریکا را به صورت یک بنگاه کسب و کار ترسیم می‌کند، بلکه در توصیف رضایت و حق نمایندگی مردم به زبان حسابگرانه سرمایه داری سخن می‌گوید. او آمریکای آزاد را چنین و صف می‌کند:

"هر انسان در حکومت صاحب امتیاز و مالک سهمی است، و لازم می‌داند که از سهم خود در کسب و کار حکومت سر درآورد. کسب و کار حکومت برای هر فرد مهم است زیرا بر دارائی او تأثیر دارد. این انسان هزینه‌ها را می‌سنجد و مزایا و مضار آنها را سنگین و سبک می‌کند و مهم‌تر از هم برده وار از آنچه که در سایر حکومت‌ها "رهبران" نامیده می‌شوندند پیروی نمی‌کند." (۶۱)

پین نوشت که حکومت در آمریکا بر اساس "نظریه اخلاقی‌ایی" (۵۲) استوار شد که در آن حقوق انسان پابرجا و موروثی بود و بر این باور بود که

از توجه به آن غفلت می‌شود. البته جای هیچ تردیدی نیست که در همدردی با فقرا و فرودستان، هیچ کدام از آن بورژوا رادیکال‌ها که به اقشار ممتاز و اشراف می‌تاختند، به گرد تام‌پین هم نمی‌رسیدند. همدردی با فقرا و بی‌چیزان، در آثار پین چشم‌گیر است. با این همه، همدردی او با فقرا و تأکید آن در آثارش گویای راهکارهای اصلاح طلبانه در خشان اوست که پیش‌قراول بسیاری از قوانین تأمین اجتماعی در سده بیستم بود.

پس شک نیست که تام‌پین بورژوا رادیکالیسم را تا آخرین حد ممکن به پیش برد و از این رهگذر برای محافظه‌کاران هم عصر خود عنصری خطرناک جلوه می‌کرد. برای نمونه، جان آدامز، دومین رئیس‌جمهور آمریکا ترس خود را از تام‌پین به نحوی مشخص و زیبایی بیان داشت. جان آدامز که رهبری اعتراض مهاجرنشینان به انگلستان را به عهده داشت و مدافع استقلال بود، هرگز از آرمان‌های محافظه‌کارانه‌اش دست نکشیده بود.

دیدگاه مساوات طلبانه و رادیکال پین برای جان آدامز که طبقات و اقشاری را برای نظم و نسق اجتماعی ضروری می‌شمرد، برخوردار بود. آدامز حتی در عقل سلیم شرارت می‌دید و آن را "عنادآمیز، کوتاه‌بینانه، بی‌مقدار، ناآگاهانه و پرگویی" نامید.

جان آدامز در نامه‌ای به سال ۱۸۰۵ نوشت:

"نمی‌دانم از سی سال پیش تاکنون کسی توانسته بیش از تام‌پین بر ساکنان کره زمین تأثیر گذارد یا خیر. در این عصر دیوسیرت تری<sup>۱</sup> از تام‌پین وجود ندارد. او که حدواسط سگ و خوک به شمار می‌رود، حاصل آمیزش گراز

۱. در متن Satyr بکاررفته که طبق افسانه یونانی موجودی نیمه‌خدای جنگلی یا روستائی است و مجازاً به معنی دیو مرد بکار می‌رود. (م)



همین برداشت از حقوق انسان بود که از غرب تا شرق عالم را در می‌نوردید. حکومتی که بر اساس این نظریه اخلاقی استوار می‌شد اثرات اجتماعی و اقتصادی عظیمی بر جا می‌گذاشت.

پیام پین در کتاب حقوق انسان این بود که این اثرات هم به زودی اقیانوس اطلس را در خواهد نوردید؛

”در آنجا (آمریکا) به فقرا ظلم نمی‌شود و اغنیا هم طبقه ممتاز به حساب نمی‌آیند. در باری وجود ندارد که ولخرجی‌های باشکوهش از کیسه صنعت و تجارت انجام شود و وبال گردن آنها باشد. از این نوع بستوه آوردن‌های درباری خبری نیست زیرا که حکومت درست و دادگستر است.“ (۵۳)

به عقیده پین انگلیسی‌ها پیام انقلابی اشاره شده را در یافت می‌کردند. پین به سال ۱۷۹۲ نوشت که ندای تحول سریعاً به انگلستان می‌رسد. ”سرعت انتقال تحول بسیار بیشتر از آن است که بتوان باور کرد. روز به روز و ساعت به ساعت ندای انقلاب بلندتر و بلندتر می‌شود... هزینه هنگفت حکومت، مردم را به فکر انداخته است.“ (۵۴) به نظر می‌رسد که نه اشمئزاز اخلاقی و نه فشار جسمانی، بلکه صرفاً بستوه آمدن از عوارض و مالیات و حکومت پر هزینه، مردم را به انقلاب واداشت.

با تأکید بر جنبه‌های بورژوازی تام‌پین قصد نداریم از او که بعدها قهرمان چارتیست‌ها و نخستین اتحادیه‌های کارگری شد، غافل بمانیم.<sup>۱</sup> سعی ما صرفاً این است که ثابت کنیم که باید بنیادگرایی (رادیکالیسم) پین را در لفافی از بورژوازی دید. این تعبیری است که در بحث‌های اخیر درباره سیاست تام‌پین

۱. طرفداران حزب اصلاح طلب که عمدتاً از کارگران بودند و اوج فعالیت آن‌ها انگلستان در سالهای ۱۸۳۸-۱۸۴۸ بود. (م)

این روزها، انجمن‌های تام‌پین در آمریکا و انگلستان فراوانند. در سال ۱۹۶۴ در ثت فورد، مجسمه‌ای از تام‌پین پرده برداری شد. در سال ۱۹۶۸ در کنار بزرگراه ثت فورد میخانه‌ای با نام "حقوق انسان" تأسیس گردید که آن نام گذاری را سالنی به نام "سالن استراحت تام‌پین" تکمیل می‌کند. دیوارهای این سالن با پوسترهایی از نخستین آثار نوشتاری پین تزئین شده است. شاید پین از این ادای احترام خوشنود گردد. به سال ۱۹۶۸، تصویری از تام‌پین روی تمبر پستی به چاپ رسید (شاید از این حرکت نمادین هم خوشش بیاید). خانه دهقانی‌اش در نیوراچل بازسازی شد تا برای تهذیب گردشگران و دانش‌آموزان بکار آید. تنها در هنگام جشن‌های دوستمین سالروز استقلال آمریکا بود که نوش دارویی برای زخم‌های روحی پین در واپسین سالهای عمر و به هنگام مرگش فراهم آمد. در دوستمین سالروز استقلال آمریکا بود که کتابها و مقالات در ستایش زندگی و آثار پین از چاپخانه‌ها بیرون می‌ریخت و شاهدی حقیقی بر "آمریکای سپاسگزار" بود. اما ورای جشن‌ها، شاد خواری‌ها و قدر دانی‌ها که پین سزاوار همه آنهاست، عمل به اصول بنیادین او یعنی یوسرش به امتیازهای طبقاتی غیر قابل توجیه روح او را خشنود می‌سازد. عقل سلیم به سال ۱۷۷۶ آمریکا را مخاطب قرار می‌دهد و در سالروز استقلال این کشور (۱۹۷۶) به مردم آمریکا و جهان اینگونه خطاب می‌کند:

"ای مردم، به آزادی آواره پناه دهید و از او استقبال کنید و به مرور ایام برای بشریت مأمّن امنی بسازید."

وحشی با ماده گرگ است و بزدلی و زبونی انسان در هیچ عصری این فرصت را برای تمرین بدجنسی او فراهم نیاورده است. پس روا باشد که این عصر را عصر پین بنامیم. (۵۵)

پین و دویستمین سالگرد آمریکا

پین که در دوران خودش بدنام بود در نسل‌های بعد هم از خوشنامی نصیبی نبرد. از نظر بورژوازی دنیای انگلیسی آمریکایی که به عنوان طبقه بورژوا پیروز شد و زمام قدرت را بدست گرفت، پین بیش از حد بنیادگرا به حساب می‌آمد.

هنگامی که خود بورژوازی در برابر چالش‌ها به طبقه ممتاز بدل شد، مساوات‌طلبی پیام پین و یورش او به طبقه و امتیاز ناشی از آن بر اندازی تلقی گردید. عامل دیگر بدنامی پین واکنش ضد آزاد اندیشی‌ای بود که از ویژگی‌های پسا روشنگری<sup>۱</sup> در انگلستان و آمریکا به شمار می‌رفت. تام پین لعنت مضاعف شد. زیرا دجال عصر خرد بود. پین در جنبش سده نوزدهمی طبقه کارگر زیست و به طور حتم از نظریه پردازان مساوات‌طلبی و فاقد امتیاز طبقاتی بود. اما نزد بینوایان متکی به کلیسا هم آوازه‌ای ماندگار بهم نزد.

در سده بیستم، کم کم پین توجهی درخور یافت. کتابهایش انتشار دوباره یافتند و از او اعاده حیثیت شد. پس از گذشت ۱۲۰ سال که شرح حال نویس‌ها درباره خرابکاری، الحاد، مشروب‌خواری پین قلم فرسایی کردند، عاقبت امروزه به زندگی نامه‌هایی از پین بر می‌خوریم که زندگی پر بار و شگفت آور و نیز ظرایف فکری او را مورد توجه قرار داده‌اند.